

تفسير احمد

سُورَةُ الْفُرْقَانِ

Ketabton.com

جزء - (19)

ترجمه و تفسير سورة «الفرقان»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ «الْفُرْقَانِ»

جزء 18، 19

سوره فُرْقَانِ درمکه نازل شده و دارای هفتاد و هفت آیه و شش رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

«فُرْقَانِ»: به معنی جدا، و جداکننده و فرق‌گذارنده (حق و باطل) و یکی از نام‌های قرآن کریم نیز «فرقان» است، و سببش آن است که قرآن کریم بین حق و باطل فرق می‌کند یعنی اینکه؛ حجت حق در آنها به طور کامل آشکار و فرق میان حق و باطل در آن تماماً جلوه‌گر است، و قرآن، بهترین وسیله‌ی شناخت حق از باطل است. قرآن کتابی که آن را بر بنده‌ی خود، محمد نازل کرد و بزرگترین نعمت بر انسانیت به شمار می‌آید؛ زیرا نوری است پرفروغ و درخششی است که الله متعال به وسیله‌ی آن حق و باطل و تاریکی و روشنایی و کفر و ایمان را از هم جدا کرده است. از این رو شایسته است که به فرقان موسوم گردد.

همه‌ی این سوره به اتفاق جمهور مفسران، مکی است، فقط ابن عباس وقتاده در باره سه آیه‌ی این سوره فرموده اند که مکی نیستند، بلکه مدنی هستند. بقیه‌ی سوره مکی است. برخی از حضرات فرموده اند که این سوره مدنی است، و در آن چند آیه مکی است (تفسیر قرطبی).

برخی از مفسران بدین باور اند که: سبب تسمیه قرآن کریم به (فرقان) آن است که به یکبارگی نازل نشده است، بلکه جدا جدا و کم کم نازل شده است. و برخی در مورد سبب نام‌گذاری این سوره می‌نویسند که کلمه «فرقان» در آیه‌ی اول آن آمده بناً بدین نام مسمی گردیده است.

خلاصه مضامین این سوره:

خلاصه مضامین این سوره بیان عظمت قرآن، حقانیت نبوت و رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و جواب به آن اعتراضاتی است که از طرف دشمنان بر او وارد گشته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فُرْقَانِ:

قبل از همه باید گفت که به استثنای یک یا دو آیات سایر سوره فُرْقَانِ مکی اند. این سوره دارای شش (6) رکوع، هفتاد و هفت (77) آیات، نه صد و شش (906) کلمه، سه هزار و نه صد و نوزده (3919) حرف، و یک هزار و هفت صد و پنجاه و یک (1751) نقطه است.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

ارتباط و پیوند سوره فرقان با سوره قبلی:

سوره فرقان از چندین جهت با سوره‌ی نور پیوند و ارتباط دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

- 1- پایان سوره ی نور از فرمانروایی و حاکمیت مطلق الله متعال سخن می گوید و سرآغاز سوره ی فرقان نیز به مقام والای کردگار و فرمانروایی بی چون و چرای او در آسمانها و زمین و یکتایی اش در مالکیت، اشاره دارد.
- 2- خداوند متعال در سوره ی نور اطاعت از پیامبر را واجب شمرده است و مطلع فرقان چگونگی فرمانبرداری از پیامبر را هم به بیان گرفته است.
- 3- در سوره ی نور بحث از الهیات (خداشناسی) بعمل آمده است و سه دلیل بر اثبات یکتایی و بی همتایی الله متعال مطرح نموده است :

الف : اوضاع و احوال آسمان و زمین

ب: آمدن و چگونگی برف و باران و ژاله

ج: احوال جانداران

در سوره ی فرقان به مواردی از آفریده ها - که دال بر توحید است اشاره می کند؛ مانند: شب و روز، باد و باران، حیوانات، کنار هم قرار گرفتن آب دو بحر با هم، آفرینش انسان نسبی (خویشاوندی) و سببی (از راه ازدواج و شیرخوارگی)، پیدایش آسمانها و زمین در شش دوره، مستولی و چیره گشتن پروردگار بر عرش اعلی، سیارات و ستارگان، چراغ پر فروغ ماه و آفتاب و غیره ...

در سوره ی نور میفرماید: «مگر نمی دانی که الله ابرها را به آرامی به حرکت در می آورد؟» [نور/۴۳] و در سوره ی فرقان آمده است: «اوست که بادها را مژده رسان قرار داد..» [۴۸]. باز در سوره ی نور چنین آمده: «خداوند هر جنبنده ای را از آب آفرید.» [۴۵] در فرقان می فرماید: «او کسی است که از آب بشری آفرید، آن گاه او را دارای پیوند نسبی و سبی قرار داد.» [۵۴]

هر دو سوره از اعمال کافران و منافقان سخن به میان می آورند که در قیامت اثربخش نیست. [نور/۳۹]، [فرقان/۲۳].

پایان سوره ی نور، سخن از قضاوت و فیصله دادن کارهاست. [۶۴] و سرآغاز سوره ی فرقان به ثنا و ستایش الله متعال و فرمانروایی مطلق او اشاره می کند.

محتوای سوره «فُرْقَان»:

سوره فرقان طوریکه گفته شد از جمله سوره های مکی است. بیشترین تکیه اش بر مسائل مربوط به مبداء و معاد، و بیان نبوت پیامبر صلی الله علیه و سلم، و مبارزه با شرک و مشرکان و انذار از عواقب شوم کفر و بت پرستی و گناه است. در این سوره طوریکه گفتیم به امور عقیده و ایدئولوژی پرداخته و شبهات مشرکین را پیرامون رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن کریم بررسی و برطرف می کند. محوراساسی سوره، اثبات صدق قرآن و درستی رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و ایمان به زنده شدن و روز جزا می باشد. و به منظور پند و اندرز قصه هایی را نیز در ضمن دارد.

سوره با بحث پیرامون قرآن عظیم الشان می نماید. مشرکان برای ضربه زدن و تکذیب آیات آن از به کار گرفتن هر مهارت و فنی دریغ نورزیدند؛ مثلاً زمانی می گفتند: قرآن کتاب قصه و افسانه های روزگاران گذشته است، و گاهی می گفتند: ساخته ی دست محمد است و بعضی از اهل کتاب او را یاری داده اند، و گاهی نیز می گفتند: قرآن سحری است آشکار. اما الله متعال همه ای تصورات و خیال پردازی

دروغین آنها را مردود دانست و این اوهام باطل و ناروای آنها را رد کرده و دلایل و براهینی اقامه کرده است که از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. سپس پیرامون موضوع رسالت داد سخن داده است، که مدت‌های مدید مشرکان معاند در بحث پیرامون آن فرو رفته بودند و پیشنهاد می‌کردند که پیامبر باید فرشته باشد نه انسان.

آنان می‌گفتند: به فرض این که پیامبر انسان هم باشد، رسالت مخصوص اهل جاه و منزلت و ثروت است. در نتیجه پیامبر باید انسانی ثروتمند و بزرگ باشد، نه بینوایی یتیم. خدای متعال با دلایل قاطع این شبهات را رد و حجت کوبنده اقامه کرده و کمر باطل و ناروا را شکسته است:

این سوره در حقیقت از سه بخش تشکیل می‌شود:

بخش اول که آغاز این سوره را تشکیل می‌دهد منطق مشرکان را شدیداً در هم می‌کوبد، و بهانه جوئیهای آنها را مطرح کرده و پاسخ می‌گوید، و آنها را از عذاب خدا و حساب قیامت و مجازاتهای دردناک دوزخ بیم می‌دهد، و به دنبال آن قسمتهایی از سرگذشت اقوام پیشین را که بر اثر مخالفت با دعوت پیامبران گرفتار سخت‌ترین بلاها و کیفرها شدند، به عنوان درس عبرت، برای این مشرکان لجاج و حق ستیز بازگو می‌کند.

در بخش دوم برای تکمیل این بحث قسمتی از دلایل توحید و نشانه‌های عظمت خدا را در جهان آفرینش، از روشنایی آفتاب گرفته، تا ظلمت و تاریکی شب، و وزش بادهای و نزول باران، و زنده شدن زمینهای مرده، و آفرینش آسمانها و زمینها در شش دوران و آفرینش خورشید و ماه و سیر منظم آنها در بروج آسمانی و مانند آن سخن می‌گوید. در حقیقت بخش اول مفهوم «لا اله الا الله» را مشخص می‌کند و بخش دوم «الا الله» را.

بعد از آن، اوضاع و احوال بعضی از مشرکین را بیان کرده است، که با حق آشنایی پیدا کرده و آن را پذیرفتند اما بعداً به عقب برگشتند. از جمله «عقبه بن ابی معیط» را یادآور شده است که مسلمان شد اما به سبب دوست بدبختش، «ابی بن خلف» مرتد شد، و قرآن کریم او را «ظالم» نامید: وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ، و دوستش شیطان نام گرفت.

- در لابلای آیات سوره‌ی مبارک فرقان، ذکری اجمالی از بعضی از پیامبران علیهم السلام و اقوام تکذیب‌کننده‌ی آنها به میان آمده است. و عذاب و آزاری که در نتیجه‌ی گردنکشی و تکذیب پیامبران، آنها را فرامی‌گیرد، بیان شده است. از جمله قوم نوح، عاد، ثمود، اصحاب رس، قوم لوط و دیگر اقوام کافر و منکر را می‌توان نام برد. همچنین سوره درباره‌ی دلایل قدرت و یگانگی خدا و درباره‌ی صنایع شگفت‌انگیز در عالم هستی، داد سخن داده است، عالم هستی‌ای که یکی از آثار قدرت خدا و یکی از گواهان بر عظمت و شکوه او به شمار می‌آید.

سوره با بیان صفات بندگان خدای رحمان، و اخلاق پسندیده‌ای که از جانب خدا به آنان عطا شده است خاتمه یافته است. بندگانی که به سبب آن صفات ستوده، استحقاق پاداش بزرگ در بهشت را دارند.

بخش سوم فشرده بسیار جامع و جالبی از صفات مؤمنان راستین (عباد الرحمن) و

بندگان خالص الله است که در مقایسه با کفار متعصب و بهانه گیر و آلوده ای که در بخش اول مطرح بودند، موضع هر دو گروه کاملاً مشخص می شود و این صفات مجموعه ای است از اعتقادات، عمل صالح، مبارزه با شهوات، داشتن آگاهی کافی، و تعهد و احساس مسئولیت اجتماعی.

ترجمه و تفسیر سوره «الْفُرْقَانِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾

همیشه خجسته و بابرکت است آن ذاتی که فرقان (= کتاب جداسازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمد) نازل کرد تا برای جهانیان هشداردهنده ای باشد. (۱)
«تَبَارَكَ»: از برکت به معنی وفور و فراوانی و به معنی کثرت خیر است، و به معنی تمجید و ستایش و تعظیم ماندگار و زوال‌ناپذیر نیز می‌آید. این کلمه تنها به صورت ماضی به کار می‌رود و دالّ بر کثرت و زیادت خیر است و معنی تمجید و تعظیم نیز دارد.

«تبارک» و «تقدس» در عربی یک چیز است و هر دو به معنای عظمت و بزرگی است. ابن عباس فرموده که: معنی آیه چنین است که هر خیر و برکت از طرف الله تعالی است. «الْفُرْقَانُ» لقب قرآن است، «الْفُرْقَانُ»: مصدر است و به معنی جدا کردن. و در لغت به معنی تمییز و فرق می‌آید که میان حق و باطل جدایی افکنده و هدایت را از گمراهی و حلال را از حرام متمایز می‌گرداند.

«لِلْعَالَمِينَ»: از این ثابت شد که رسالت و نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای همه جهان است، برخلاف انبیاء گذشته که نبوت و رسالت آنها برای قومی خاصی و منطقه ای خاص می بود، در حدیث صحیح مسلم آن حضرت صلی الله علیه وسلم شش خصوصیت و فضیلت برای خود بیان فرموده است: از آن جمله یکی این را بیان که بعثت او برای همه ی جهان عام است .

«نَزَّلَ الْفُرْقَانَ»: «نزل» از باب «تنزیل» است که مفید معنای نزول در روندی تدریجی - درحالی بعد از حال دیگر و باری پس از بار دیگر به دفعات - بر حسب حوادث و رویدادها است.

نزول قرآن از آسمان دنیا بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به این شیوه تدریجی بوده است تا بیان و روشنگری آن بلیغ‌تر و تأثیرگذاری آن بیشتر و بزرگتر باشد.

معنای نزول:

اصل نزول به معنای فرود آمدن است. راغب اصفهانی، در این مورد میفرماید: «النزول فی الاصل: هو انحطاط من علوّ» در باره باران آمده: «أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ» (واقعه، 69) (آیا شما آن را از ابر فرود آورده‌اید یا ما فرود آورندگانیم؟) همچنان میفرماید: «رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ ...» (سوره مائده، 114). (خدایا بما از آسمان مائده‌ای فرود آور « و میفرماید: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» (سوره حدید، 25) و میفرماید: «وَ أَنْزَلْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» (سوره زمر 6) و «...بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ ...» (اعراف، 26) . مفسر تفسیر «جلوه های از اسرار قرآن» مینویسد: «انزال و پائین آوردن قرآن هم به معنی فرستادن این پیام الهی از بالا به پائین است و هم پائین آوردن مستوای بلند کلام الهی به سطح فهم و درک انسان. یعنی پروردگار با عظمت ما مستوای کلام خود را به حدی پائین آورده که برای «انسان روی زمین» قابل فهم شود.»

نزول، اگر در قالب «انزلنا» باشد به معنای فرستادن دفعی و یکجاست، ولی اگر در قالب «نَزَّلَ» باشد به معنای فرستادن تدریجی است و قرآن دارای هر دو نزول است؛ یکبار در شب قدر به صورت دفعی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» «سوره قدر 1» و بار دیگر به صورت تدریجی و در مدت 23 سال نازل شده است، «نَزَّلَ الْفُرْقَانَ» همان گونه که در جای دیگر قرآن می‌خوانیم: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» «اسراء، 106.» ما قرآن را قطعه قطعه فرستادیم تا بتدریج بر مردم بخوانی.

مفسرین اسلام نزول قرآن را بر دو قسم تقسیم مینمایند:

1 - نزول دفعی و کلی

2 - نزول تدریجی

نزول دفعی یعنی قرآن عظیم الشان بطور کامل در شب قدر بر قلب رسول اکرم صلی علیه وسلم نازل گردیده است و نزول تدریجی عبارت از نزولی است که: قرآن در مدت بیست و سه سال به تدریج و به مناسبت ها و طبق رویداد ها بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نزول یافته است.

خوانندگان گرامی!

تعدادی از مفسرین محترم در تفسیر آیه: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» می نویسند که: مراد از «انزلنا/ أَنْزَلْنَاهُ» «ما قرآن را فرو فرستادیم» نه این نیست که در همین شب قدر جمعاً از عرش به آسمان دنیا فرستاده شده، و نه اینکه قرآن در شب نخستین نزول «جمعاً» بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده، این دو توجیه بی اساس و مغایر آیات صریح قرآن است که بر نزول تدریجی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم تأکید دارد.

تفسیر این آیه را در خود قرآن باید جستجو کرد و هر رای که با شرح قرآن تصادم کند باید آنرا کنار بگذاریم و وقعی به آن ننماییم.

قرآن عظیم الشان در این مورد صریحاً می فرماید: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (سوره الاسراء 106) (وقرآن را جزء جزء کردیم تا آنرا با درنگ بر مردم بخوانی و با اینگونه نزولی آن فرو فرستادیم).

همچنان می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (سوره فرقان: 32) (وکافران گفتند: چرا قرآن همه یکباره براو نازل نشده؟ چنین کردیم تا دلت را با آن استوار سازیم و آنرا آرام و شیوا بر خوانیم). این آیات بوضوح نشان می دهند که «نزول» قرآن تدریجی جز وار، و توأم با وقفه بوده و بر رای کسانی که معتقد به «نزول» یکباره قرآن اند خط بطلان می کشد.

«انزلنا» در قرآن برای «نزول» باران بطور مکرر استعمال شده که بارش تدریجی و وقفه نئی باران را افاده می کند نه نزول یکباره همه آب آسمان، یکجا و در یک وقت. قرآن، از سرچشمه‌ی مبارکی صادر شده است. قرآن، بهترین وسیله‌ی شناخت حق از باطل است. و اگر کُتِبَ آسمانی و رسالت انبیاء نبود، انسان متحیر و سرگردان بود. و رسالت پیامبر اسلام جهانی است.

**الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ
وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ﴿٢﴾**

آن خدایی که پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست و هرگز فرزندی نگرفته و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه گیری کرده است. (۲)

در التسهیل آمده است: خلق یعنی به وجود آوردن از عدم، و تقدیر یعنی استحکام در ساختار و این که هر آفریده‌ای با توجه به شرایط زمانی و مکانی آن از آفرینش خاصی برخوردار باشد و مصالح و منافع و مدت زمان حیات وی معین و مشخص گردد. (التسهیل ۷۴/۳).

وامام فخر رازی گفته است: خدای سبحان خود را به چهار نوع صفت از صفات کبریا توصیف کرده است:

اول، این که مالک آسمان و زمین است.

دوم، این که فقط او معبود است.

سوم، این که الوهیت فقط از آن اوست.

چهارم، این که در خلقت جهان آفرینش تدبیر و حکمت به خرج داده است. (تفسیر کبیر ۴۶/۲۴).

مشرکان و یهود و نصارا، هر کدام به نحوی معتقد بودند که خداوند فرزند، یا شریکی دارد و قرآن عظیم الشان و از جمله در همین قرآن کریم این عقیده‌ی خرافی را مردود شمرده است. و فرموده است که حکومت و حاکمیت هستی، مخصوص الله متعال است. الله متعال همان ذات متعالی که ملک آسمانها و زمین در آفرینش، فرمانروایی و تدبیر از آن اوست؛ اوست که خلق را به استوارترین شیوه و کامل‌ترین شکل آفریده است؛ از صورت گری خلق، تا برنامه ریزی به اندازه و تدبیر آن و تا کارگردانی امور آن، همه را بر پایه حکمت، استواری، نظم و انسجام قرار داده است. بنابراین در آفرینش و صنع و در حکم و شرعش هیچ‌گونه عیب، نقص یا خللی وجود ندارد. تدبیر هستی، به دست خالق هستی است همه‌ی آفریده‌ها از سرچشمه‌ی قدرت واحدی برخاسته‌اند.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴿۳﴾

و به جای او خدایانی برای خود گرفته اند که چیزی را خلق نمی کنند و خود خلق شده اند و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی را و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را (۳)

مفسر زمخشری می فرماید: یعنی آنها پرستش خدایانی را بر پرستش خدا ترجیح داده‌اند که توانایی هیچ کاری را ندارند. وقتی آنها از دفع ضرر و جلب منفعت برای خود ناتوانند، امری که در قدرت بندگان می‌باشد، پس، از زنده کردن مرده که فقط در قبضه‌ی قدرت خدا قرار دارد ناتوان‌ترند. (تفسیرکشاف ۱۱۵/۳).

باید گفت که: خداگرایی، امر فطری است و اگر کسی عبادت الله متعال را رها کند، مطمئن باشید، سراغ خدایان دروغین می شتافت. در این آیه مبارکه درس مهمی نهفته است، و آن اینکه باید با مشرکان با استدلال بحث نمود و برای شان گفت که: دلیل بندگی انسان، قدرت خداوند بر حل مشکلات و باز شدن و عقده های اوست و بت‌های که شما آنرا مورد سجده خویش قرار داده اید، فاقد این قدرت و امکانات است، زیرا کسی که از خود ضرری را دفع کرده نتواند، و یا برای خود نفعی را جلب کرده نتواند، مطمئن باشید که:

برای دیگران بصورت مطلق هیچ کاری را کرده نمی تواند. همچنان در این آیه مبارکه دریافتیم که: دفع ضرر، بر جلب منفعت مقدم می باشد. همچنان دریافتیم که: کار انسان، یا باید هدف دنیوی را همراه داشته باشد، و یا هم هدف اخروی را به دنبال داشته باشد. ولی در پرستش و عبادت بت ها که توسط مشرکین بعمل می آید هیچ کدام از این اهداف وجود نداشته و به هیچ صورت برای انسان کمکی را ببار آورده نمی تواند.

خوانندگان گرامی !

در آیات (4 الی 10) موضوعات عیب جویهای مشرکان در مورد قرآن و پیامبر و رد شبهه ها و ایرادهایشان، مورد بحث قرار میگیرد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا افْتِرَاءُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴿٤﴾

و کسانی که کفر ورزیدند گفتند این [کتاب] جز دروغی بیش نیست که خود (محمد) آن را ساخته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده اند. و قطعاً [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی بزرگی را مرتکب شدند. (۴)

طوری که در فوق یاد آور شدیم در این سوره مبارکه به رد وجواب چندین اعتراضاتی که از جانب کفار و مشرکین در حق نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و قرآن وارد می کردند، پرداخته شده است.

از جمله در رد اعتراض و شبهه اول آمده است: کافران که مدعی بودند که قرآن عظیم الشان دروغ و افترا بی است که محمد صلی الله علیه وسلم آن را بر خود ساخته و تعدادی دیگری نیز وی را بر این کار یاری و مساعدت کرده اند! واقعاً وارد کردن این اتهام ظلم و ستمی بزرگ، اشتباهی فاحش و غلطی آشکار رابه میان آوردند؛ زیرا قرآن حقی بی شبهه از جانب الله سبحان و تعالی نازل گردیده است. این کلام پروردگار با عظمت است که که آن را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است. کفار، کفر خود را همیشه با دروغ خواندن کتب آسمانی توجیه می کنند. ولی از فحواى آیه مبارکه معلوم می شود که: تحقیر کتاب، «إِنَّ هَذَا» و تحقیر پیامبران، «افتراء» شیوهی همیشگی کفار است.

در ضمن قابل یاد آوری است که: از فحواى این آیه مبارکه با وضاحت معلوم می شود که ؛ مخالفان قرآن به عظمت قرآن اعتراف، و آنرا پذیرفته اند. بصورت مجموع باید گفت که: عوام فریبی از طریق تحقیر و وارد کردن تهمت و افترا، و ایجاد مانع در هدایت شدن دیگران، از بدترین گناهان است که برخی از انسانها به آن دست می زنند.

همچنان قابل تذکر است که: وارد کردن همچو اتهامات و در پیش گرفتن همچو شیوه ها از جانب کفار چیزی جدیدی در تاریخ ادیان ابراهیمی نمی باشد، بلکه این تکتیک و شیوه های تخریبی در طول ادوار و زمانهای مختلفی پیامبران و کتب آسمانی، مطرح گردیده ولی در نهایت جز رسوایی چیز دیگری را برای شان ببار نیاورده است.

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اٰكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً ﴿٥﴾

و گفتند افسانه های پیشینیان است که برای خود نوشته است، و صبح و شام بر او خوانده می شود. (۵)

نظر و مفکوره را که کافران در مورد قرآن مطرح می کردند این بود که می گفتند: «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا» قرآن از جمله؛ افسانه و خرافات ملت‌های پیشین است که پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرموده است که آنرا برایش کاپی و بنویسند. و همین نسخه‌ها، را صبح و شام بر وی خوانده می شود و به استماع او رسانیده می شود، تا که به یاد او بماند، بس همان مطالب یاد شده در اجتماعات بیان گردیده به سوی الله منسوب کرده می شود.

دیده می شود کفار، هم به محتوای قرآن مشکل داشتند و به زعم خویش طوری استدلال داشتند که: گویا این قرآن به فکر و زعم خودشان هیچ نوآوری نداشته، و در ضمن آنرا کتابی جمله ارقصه‌های «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» می شمردند است، می گفتند که این قرآن داستانهای بدون اسناد و مدرکی است، که از گذشتگان سینه به سینه نقل شده است، که آنها را این اشاره به پیامبر صلی الله علیه وسلم است در عبارت های عمده با فکر و اندیشه توسط اصحاب خویش نوشته است تا که محفوظ بماند.

کافران در جنب که قرآن را زیر سوال بردند، شخصیت بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم را هم زیر سؤال می بردند که به اصطلاح آنرا «اِكْتَتَبَهَا» کاپی یارونویسی کرده است، و همچنان یارانی خیالی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم می تراشیدند. در این آیه مبارکه دومین اتهام که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد کردند همانا اینست که: قرآن افسانه‌های پیشینیان و نشأت‌یافته از اخبار و خرافات آنان است و محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را از زبان مردمی دیگر برگرفته و از آنها کاپی برداشته و یا اینکه: بعد از آن که آنها را بازنویسی کرده آن را از دهان کسانی که بر وی املا می‌کنند، حفظ می‌کند و خوب یاد می‌گیرد - زیرا او خود اُمی و ناخوان بوده توان این را ندارد که آن را از روی این نوشته‌ها حتی بخواند.

حضرت ابن عباس (رض) می فرماید: گویندگان این سخن عبارتند از: «نضر بن حارث» و پیروانش. و افک یعنی بدترین دروغ. (البحر ۴/۴۸۱).
اولاً باید گفت که: قرآن کتاب بی نهایت علمی است نه کتاب افسانه. ثانیاً؛ قرآن ساخته و پرداخته دست بشر نیست، بلکه فرستاده‌ی کسی است که به تمام اسرار عالم علم دارد. قرآن عظیم الشان با عظمترین کتابی که حاوی دستوراتی اسرارآمیز می باشد، که با تأسف ما بشریت توان آنرا نیافته ایم که بر همه اسرار آن دست یابیم و آنرا سرمشق و رهنمای عمل در زندگی خویش قرار دهیم.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٦﴾

بگو: آن را ذاتی نازل کرده است که نهانیهای آسمان و زمین را می‌داند. یقیناً او آمرزگار (و) مهربان است. (۶)

«يَعْلَمُ السِّرَّ...»: اشاره به این است که قرآن ساخته و پرداخته مغز بشر نیست و با کمک این و آن تنظیم نوشته و تحریر نشده است، بلکه تألیف این کتاب با عظمت الله متعال است این کتاب معجزه بوده و یکی از اسرار جهان بشریت است.

طوری که در این آیه مبارکه می فرماید: ای محمد! بگو: خدای دانا و توانا آن را نازل کرده است که هیچ چیز در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست.

«إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» خدای قادر در کیفر و عقوبت شما تعجیل نمی‌کند، بلکه به عنوان دلسوزی و رحم به حال شما مهلت می‌دهد؛ زیرا میدان بخشودگیش وسیع و نسبت

به بندگانش مهربان است. و حتی دروازه توبه اش برای کفّاری که قرآن را افسانه بیش و پیامبر صلی الله علیه وسلم را دروغگو مخاطب نموده است هم باز است. باید با تمام قوت و صلابت گفت که قرآن، ساخته دست بشر نیست، بلکه فرستاده‌ی کسی است که به تمام اسرار عالم آگاهی همه جانبه دارد. قرآن عظیم الشان حاوی دستوراتی اسرار آمیز است. که از همه بشر می خواهد تا آنرا درک، و رهنمود زندگی خویش قرار دهد.

وَقَالُوا مَالٌ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٧﴾

وگفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده که همراه او بیم دهنده باشد؟ (۷)
در این آیه مبارکه سومین اتهام که از جانب مشرکان وارد می شد، اتهام است که در شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم می باشد: آنان می گفتند: این چه پیامبری است که مانند ما غذا می خورد و مانند ما و برای انتظام امور زندگی خویش به دنبال کسب کار و بار و معاش در بازارها می گردد؟ او نه فرشته است و نه پادشاه؛ زیرا فرشته خوراک نمی خورد و پادشاه در بازار رفت و آمد ندارد. یعنی چرا الله متعال با وی فرشته ای را بر او موظف نساخته که؛ وی را در امر رسالت یاری و پشتیبانی و تصدیق کرده و بر رسالت وی شهادت دهد.

قابل تذکر است که: در جمله « مَا لِهَذَا الرَّسُولِ » علاوه بر این که او را انکار می کنند متضمن مسخره و استهزاء نیز هست.

أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٨﴾

یا [چرا] گنجی به سوی او افکنده نمی شود؟ یا باغی برای او نمی باشد که از [میوه های] آن بهره مند شود؟ و ستمکاران گفتند: [ای مردم!] شما جز مردی جادو شده را پیروی نمی کنید!! (۸)

به تأسف باید گفت که: برخی از انسانها، کمال را عیب و نقص تلقی می کنند، زندگی عادّی رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضور وی در میان مردم، که برای رهبر کمال است، آنرا هم زیر سؤال بردند و گفتند:

چرا گنجی و خزانه ای از آسمان بر وی نیامده تا از کار و کسب بی نیازش گرداند؟ یا چرا باغی سبز و خرمی باغ پر از میوه برایش نداد که از میوه های آن بهره گیرد؟ در آیه مبارکه کافران به مؤمنان می گفتند: « وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا » ای گروه مؤمنان! شما فقط از یک انسان افسون شده که عقل وی مغلوب سحر و جادو شده، و عقل خویش را از دست داده است و او گمان می کند که پیامبر خدا می باشد پیروی و اطاعت می کنید. از این تعبیر جاهلانه شان بر می آید که: تمام این پیشنهادها و سخنان شان ظالمانه و ستمگرانه و به دور از عدل و انصاف مطرح می شد.

باید گفت که: ظالمین و مستکبرین هر لحظه در جستجو بهانه گیری جدیدی بودند، همینکه از مطرح کردن یک بهانه مأیوس می شدند، دست به طرح بهانه‌ی و دسیسه و بهانه تراشی جدیدی می زدند، و به اصطلاح بهانه جدید را جایگزین بهانه قدیمی خود می

ساختند.

بطور مثال در آیه قبلی خواندیم که مشرکین مطرح ساختند که پیامبر نباید برای دست آوردن مایحتاج و رفع ضروریات زندگی و معیشت روزمره خویش از جمله نان و غذا، در میان مردم حضور یابد. طوریکه در (آیه 7 این سوره) یاد شد که کفار می گفتند: «**مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ**» (این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟).

در آیه متذکره توقع کفار اینست که پیامبر صلی الله علیه وسلم باید خودکفا باشد تا به حضور در بازار و میان مردم احتیاج و ضرورتی نداشته باشد، و «**يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ**» (آیه 8 فرقان) ([چرا] گنجی به سوی او افکنده نمی شود؟ یا باغی برای او نمی باشد).

باید گفت که خواست خداوند متعال در مورد محمد صلی الله علیه وسلم این بود که او در صفوف مسلمانان فقیر و در وضع و حال آن قرار گیرد، و خور آن حضرت صلی الله علیه وسلم هم برای خود این را پسند فرموده بود. طوریکه در مسند امام احمد و جامع و ترمذی از حضرت ابو اسامه مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: پروردگارم به من فرمود که تمام بطحاء مکه و کوه‌های آن را برای تو طلا خواهم کرد، من عرض کردم که خیر، پروردگار! این مورد پسند من است که روزی سیر باشم (که بر آن الله را شکر بگویم) و روزی گرسنه باشم (که بر آن صبر کنم)، و حضرت عایشه فرمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: که اگر می خواستم کوه های طلا همراه با من به گردش در می آمدند. (تفسیر مظهري).

خلاصه ی آن این است که ماندن عموم انبیاء در فقر و فاقه مبتنی بر مصلحت عموم مردم و هزار ها حکمت الهی است، و باز هم ماندن آنها بر این حالت اجباری نیست، بلکه اگر آنان بخواهند، خداوند آنها را بسیار ثروتمند و مالک اموال می گرداند، ولی الله تعالی ذات آنها را به گونه ای قرار داد، که با مال و ثروت علاقه ای ندارند و فقر و فاقه را پسند می کنند.

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾

بین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، در نتیجه هیچ راهی نمی یابند. (۹)
رها کردن منطق و معجزه و کمالات پیامبر و رفتن به سراغ مال و مقام و بهانه جویی، گمراهی است.

الله متعال در این آیه مبارکه می فرماید: «**أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا**» ای محمد! نگاه کن چگونه درباره ی تو آن سخنان عجیب، سخنان دروغین عجیب و غریب را بر زبان آوردند؟ سخنانی که از منتهای دوری از حق گویی به «ضرب المثل» می ماند. هدف از کلمه «**الأمثال**»: در آیه مبارکه؛ عبارت است از پیش کردن مثال های بی پایه و بی اساس و تشبیهات نادرست و ناروا و در نهایت مطرح ساختن پیشنهادات عجیب و غریب علی صابونی مفسر تفسیر صفوة التفسیر می نویسد:

کفار برای پیامبر صلی الله علیه وسلم پنج صفت را ذکر کردند و معتقد بودند این صفات مخل رسالت می باشند؛ زیرا آنها گمان می کردند که پیامبر باید در جسم و بدن بر دیگران برتری داشته باشد، و این اوج نادانی و سفاهت است. خدا به دو صورت سخن پوچ آنها را رد کرده است: اول، متعجب ساختن پیامبر صلی الله علیه وسلم از تناقضاتشان؛ چرا

که گاهی می‌گفتند شاعر است و زمانی می‌گفتند ساحر است و زمانی هم می‌گفتند دیوانه است. تا جایی که سخنان بی‌پایه و اساس و نادرست به دلیل عجیب و غریب بودنش به صورت «ضرب المثل» درآمده است. دوم، اگر خدا می‌خواست چیزهای بهتر از موارد پیشنهاد شده توسط آنان را به پیامبر خود عطا می‌کرد. و از آنچه آنها تصورش را می‌کردند، بهتر و مهمتر به او می‌داد.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ فُصُورًا ﴿١٠﴾

بزرگ [و خجسته] است کسی که اگر بخواهد بهتر از این را برای تو قرار می‌دهد باغ‌هایی که از زیر (قصرها و درختان) آن نهرها روان است و برای قصرهایی مجلل قرار میدهد. (۱۰)

در آیات قبلی بیان شد که کفار از پیامبر صلی الله علیه وسلم، توقع گنج و باغ را بعمل آوردند، در این آیه مبارکه می‌فرماید: اگر الله متعال بخواهد به جای يك باغ، باغ‌هایی را در اختیار پیامبر می‌گذارد.

و هدف از فرموده پروردگار با عظمت که می‌فرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ» برکات الهی بزرگ و خجسته، نامش مقدس، فضایلش عام، خیرش بسیار و جلالش عظیم است؛ همان ذاتی که هرگاه بخواهد - ای پیامبر - بهتر از آنچه را که کافران نام بردند برایت ارزانی می‌دارد. یعنی عظمت پروردگار به حدی است که اگر می‌خواست، از نعمتهای دنیا، بهتر از آن برایت قرار می‌داد که آنها گفته اند. «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» اگر الله متعال می‌خواست باغ‌ها و بستانهای متعدد به تو عطا می‌کرد که در آن نهرهای آب زلال و گوارا جاری است. جمال مناظر آنها دلگشا و بها و رونق آنها روح افزاست آری!

باغ‌های به تو عطا می‌کرد، نه آنچنان که آنها می‌گفتند: چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟! «وَيَجْعَلُ لَكَ فُصُورًا» و اضافه بر آن باغ‌ها، قصرهای بلند و وسیع و باشکوه مانند کاخ شاهان، به تو عطا می‌کرد.

مفسر ضحاک می‌فرماید: وقتی مشرکین بینوایی را برای پیامبر عار و ننگ قلمداد کردند، پیامبر غمگین شد، آنگاه جبرئیل نزد او آمد و او را دلداری داد، در آن هنگام که سرگرم صحبت کردن با جبرئیل بود، ناگهان دری از آسمان گشوده شد، آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! مژده باد این رضوان خزانه‌دار بهشت است. از جانب خدایت آمده است که تو را راضی کند. آنگاه رضوان بر پیامبر سلام کرد و گفت: خدا تو را مخیر کرده است که «پیامبر و پادشاه باشی» یا «پیامبر و بنده‌ی خدا». با خود دسته کلیدی نورین و درخشان داشت. سپس گفت: این کلید گنجینه‌های زمین می‌باشند. پیامبر صلی الله علیه و سلم به جبرئیل نگاه کرد و با او مشورت نمود، اما جبرئیل با دست اشاره کرد که فروتن باش. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: بلکه ترجیح می‌دهم که پیامبر و بنده باشم. بعد از آن تا زمانی که در قید حیات بود، آسوده خوراکی نخورد. (حاشیه‌ی شیخ‌زاده بر بیضاوی ۴۴۴/۳).

شأن نزول آیه 10:

792- ک: ابن ابوشیبیه در «مصنف» و ابن جریر و ابن ابوحاتم از خیثمه روایت کرده اند: خدا به پیامبر گفت: اگر خواسته باشی گنجینه‌های روی زمین و کلیدهای آنها را به

تو ببخشم، این کار نعمت‌های آخرتت را که نزد ما موجود است کم نمی‌کند و اگر خواسته باشی هردو را یک جا در آخرت به تو بدهم. پیامبر گفت: هردو را در آخرت به من عطا نما. پس آیه « تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ » نازل شد.

همچنان روایت شده است که این آیه را **رضوان** کلیددار بهشت - درحالی‌که جبرئیل علیه السلام نیز همراه وی بود، بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل کرد. چون رضوان فرود آمد، بر رسول الله صلی الله علیه وسلم سلام کرد و گفت: ای محمد! رب العزه به تو سلام می‌گوید و بعد از آن این صندوقچه‌ای است - ناگهان دیدند که صندوقچه‌ای از نور است که می‌درخشد - سپس گفت: پروردگارت به تو می‌گوید: کلیدهای گنج‌های دنیا درون این صندوقچه است و بدان‌که دادن اینها به تو، از عطایای آخرتت نیز به اندازه بال‌پشه‌ای کم نمی‌کند. در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم به‌سوی جبرئیل علیه السلام نگرستند، نگاهی حاکی از آن که مشورت وی را می‌طلبند، جبرئیل علیه السلام دست‌خویش را بر زمین زد. یعنی: به این امر اشاره داشت که نپذیرند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای رضوان! مرا به آنها نیازی نیست، نزد من فقر و این‌که بنده‌ای شکیبیا و شکرگزار باشم دوست‌داشته‌تر است. رضوان گفت: چه نیکو انتخابی کردی، الله با توست.

خوانندگان گرامی!

آیات (11 الی 20) موضوعاتی در باره انکار و احوال مشرکان در روز رستاخیز، گردهمایی مردم در آن روز، و این‌که: پیامبر بشر است. را بیان می‌دارد.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾

(اینها همه بهانه است) بلکه آنها قیامت را تکذیب کرده اند و ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی آماده کرده ایم. (۱۱)

بل: بلکه، یعنی، آن اوصاف و شبهات پندگانه ای که در پیش بیان شد و با پیامبری تعارض دارد، مردود است. الساعة: روز قیامت، رستاخیز، معاد.

«سعیرا»: آتش سوزان، دوزخ.

دیده می شود که: سرچشمه‌ی همه بهانه گیری های را که کفار، در برابر پیامبر صلی الله علیه وسلم، مطرح می داشتند ناشی از بی‌اعتقادی شان از برپای روز قیامت سر چشمه می گیرد. به یاد داشته باشید که: تکذیب از قیامت بی نهایت خطرناک است. و مطابق حکم قرآنی؛ گناه بزرگی بوده و عذاب بزرگی را هم به دنبال دارد.

در این آیه مبارکه می فرماید: ای پیامبر! کافران به این علت که تو غذا نمی‌خوری و در بازارها راه می‌روی، تورا تکذیب نکرده‌اند بلکه آن‌ها در حقیقت حساب و روز بازگشت یعنی روز معاد و قیامت را تکذیب کرده‌اند. منشأ انکار آنها از وحدانیت الله متعال و حقانیت دعوتت است.

طوری‌که امام طبری در تفسیر این آیه می فرماید: یعنی مشرکان به خاطر این که خوراک می‌خوری و در بازار می‌گردی، خدا را تکذیب نکرده و حقیقتی را انکار نمی‌کنند که تو آورده‌ای، بلکه به این سبب است که آنها به روز رستاخیز ایمان و یقین ندارند و آن را تکذیب می‌کنند. و ما هم برای آنان که حشر را تکذیب می‌کنند، آتشی آماده داریم که بر آنان زبانه کشیده و شعله ور است. (تفسیر طبری ۱۴۰/۱۸).

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا ﴿١٢﴾

چون [دوزخ] از فاصله‌ای دور آنان را ببیند، خشم و خروشی از آن می‌شنوند. (۱۲) «تَغَيُّظًا»: خشم، فریاد خشم. زفیرا: خروش بر آوردن، جوشش، صدای تند بازدم که از انتهای جوف بیرون می‌ریزد، فریاد و ناله. [هود/۱۰۶] [انبیاء/۱۰۰]. راغب اصفهانی گفته است این آیه مانند «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ؛ مَلِكٌ آيَةٌ: 80» است که آن نیز درباره جهنم است

«زَفِيرًا» زفیر: خروشی است که به هنگام شدت خشم از درون شخص بیرون می‌آید. یعنی: دوزخ چنان بر کفار قهر، خشمگین و خروشان است که نزدیک است از شدت خشم بر آنان، از هم بدرد. (تفسیر نور: مصطفی خرمدل) همچنان «زَفِيرًا» به معنی فریاد باشد مانند «سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَ هِيَ تَفُورُ مَلِكُ/ 7» رجوع شود به (انبیاء/ 100) این لفظ سه بار در قرآن تذکر یافته است.

و نعره‌ای مانند نعره‌ی الاغ را از آن می‌شنوند. ابن عباس گفته است: وقتی انسان به سوی آتش کشیده می‌شود، آتش مانند قاطری که جو را دیده است، صدا درمی‌آورد و نعره‌ای برمی‌کشد که همه کس از آن می‌ترسد. به خاطر ایجاد خوف و ترس، «رُؤیت» به «مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» مقید شده است.

مساحت و وسعت دوزخ، آن قدر بزرگ و عظیم است که روز قیامت اگر از او سؤال کنند: آیا پر شدی؟ می‌گوید: آیا باز هم هست؟ «هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (ق، 30) ولی با همه‌ی بزرگی دوزخ، خلافاً در آن، مکان تنگی دارد. مانند وجودمیخ در دیواری بزرگ که هم بزرگی دیوار حقیقت دارد و هم تنگی مکان میخ.

وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٣﴾

و هنگامی که آنان را در حالی که با غل و زنجیر به هم بسته شده اند در مکانی تنگ از آن آتش سوزان بیفکنند، در آنجا فریاد مرگ خواهی سر دهند. (۱۳) «مُقَرَّبِينَ»: کسانی که دست‌ها و پاهایشان را با غل و زنجیر به هم بسته باشند (ابراهیم آیه: 49).

«وَ إِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا» وقتی که کفار در جهنم به جایی تنگ درحالی که دستهای شان با زنجیرها به گردنهای شان انداخته و بسته شده است - در تنگنایی سخت از دوزخ ببیند آن‌ها از شدت خوف و ترس چیغ و فریاد می‌کشند. «قرن» طنابی است که به آن چیزی را می‌بندند.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از این معنی مورد سؤال قرار گرفتند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان با چنان فشاری به دوزخ درآورده می‌شوند چنان‌که میخ به فشار در دیوار فرو برده می‌شود».

ابن عباس فرموده است: جای آنان به حدی تنگ می‌شود که حتی جای نیزه انداختن نمی‌ماند. (البحر ۴۵۸/۶).

«دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا» «دَعَوْا»: فریاد می‌دارند. ندا می‌زنند، آرزوی مرگ خود را می‌طلبند. «هُنَالِكَ»: در آن مکان تنگ.

«ثُبُورًا»: هلاک. یعنی فریاد می‌زنند، دوزخیان می‌گویند: ای مرگ بیا و ما را دریاب، وقتت فرا رسیده است.

مرگ ما را دریاب تا نابود شویم و از عذاب نجات یابیم. (سوره: نبا / 40).

در چنان مکانی بر خود شیون و زاری و واویلا سرداده و می‌گویند: ای وای بر ما! ای مرگ بر ما! و برای رهایی از آزاری شدیدتر از مرگ، مرگ را آرزو می‌کنند. گفته‌اند: شدیدتر از مرگ آن است که برای رهایی از آن مرگ را آرزو کنند.

ابن‌کثیر می‌فرماید: «**ثُبُور**»: جمع‌کننده معانی هلاکت، بربادی، ویرانی و زیان است». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «اولین کسی که بر وی جامه‌ای از آتش پوشانده می‌شود ابلیس است، او آن جامه را بر پیشانی خویش گذاشته و از پشت سر خویش آن را می‌کشد درحالی‌که نسل وی به‌دنبال وی اند و در این حال فریاد می‌کشد: ای هلاکت! کجایی، مرا دریاب! و نسل و تبار وی هم فریاد می‌کشند: ای هلاکت ما را دریاب! تا چون در پرتگاه دوزخ قرار داده شوند، ابلیس می‌گوید: یا ثُبُوراه! یعنی: ای هلاکت! مرا دریاب. و نسل و تبارش نیز چنین صدای را سر می‌دهند، در این وخت است که برای شان گفته می‌شود:

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾

[به آنان می‌گویند: امروز یک بار درخواست مرگ نکنید، (بلکه برای خود) بارها نابودی را بخواهید. (۱۴)]

«**ثُبُورًا كَثِيرًا**»: هدف از آن واویلاها و ناله‌های پشت سر یکدیگر را می‌گویند بطور مثال صدا می‌زنند و ای مرگ و ای مرگهای مکرر است. در قیامت، برای کفار فریادرسی نیست آنان در دوزخ به زاری می‌گیرند. به آنان گفته می‌شود: امروز یکبار مرگ خود را نخواهید، بلکه بارها و بارها مرگ خود را بطلبید؛ زیرا عذاب و آزار سختی که در آن قرار دارید، ومدت این عذاب طولانی و پایان‌ناپذیر است در حالی‌که سختی و عذاب مرگ چندلحظه‌ای بیش نیست، مقتضی آن است که همیشه و هر لحظه آن مرگ را آرزو کنید. زیرا هرگز گرفتاری‌تان را گشایشی روی نمی‌دهد و ابداً غم و پریشانی‌تان از بین نمی‌رود. و بدین ترتیب آنها از قبول شدن دعا و تخفیف عذاب و از تحقق آرزوی هلاکت و نابودی است که نجات‌دهنده آنان از آن عذاب سخت است. ناامید می‌گردند.

قُلْ أَذَلِكُمْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾

بگو: آیا این [آتش سوزان] بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزکاران وعده داده‌اند که پاداش و بازگشت گاه آنان است؟ (۱۵)

قرآن عظیم الشان می‌فرماید که: بهشت، جاودانی است. و وعده‌ی الله متعال در مورد جنت، هم قطعی است.

ای پیامبر! به به طریق توبیخ و سرزنش به کافران بگو: آیا این آتش زبانه کشیده بهتر است، یا بهشت جاودانی است که حق تعالی به بندگان پرهیزگار، شایسته، با اخلاص خویش در مقابل عمل نیک‌شان وعده داده شده.

ابن‌کثیر گفته است: خدا می‌فرماید: ای محمد! چنین است وضع و حال بدبختان که دوزخ با چهره‌ای در هم کشیده و بسیار خشمگین و غران آنها را می‌پذیرد، پس به زنجیر کشیده می‌شوند و در مکانی تنگ جا می‌گیرند، به گونه‌ای که قدرت حرکت و بازکردن زنجیر را ندارند و نمی‌توانند از آن وضع رها شوند، آیا چنین وضعی بهتر است یا بهشت جاویدان که الله متعال وعده‌ی آن را به متقیان داده است؟ (تفسیر ابن‌کثیر ۶۲۶/۲).

امام فخر رازی می‌فرماید: اگر گفته شود: چگونه به آنها گفته می‌شود: آیا عذاب بهتر

است یا بهشت جاویدان؟ و آیا درست است عاقل بپرسد: آیا شکر خوب است یا حنظل؟ در جواب می‌گوییم: در موقع سرزنش و توبیخ چنین سؤالی درست است؛ مثلاً آقای مالی را به بندهاش می‌دهد، اما بنده از قبول آن امتناع می‌ورزد و تکبر نشان می‌دهد، آنگاه آقا او را به شدت می‌زند و به عنوان توبیخ می‌گوید: نوش جان! آیا این لذت بخش است یا آن؟ (تفسیر کبیر ۵۷/۲۴).

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْنُورًا ﴿١٦﴾

در آنجا هر چه بخواهند در حالی که جاودانه اند برای آنان فراهم است، این بر عهده پروردگارت وعده ای است درخواست شده [و مورد انتظار اهل ایمان از خدای بخشنده و کریم.] (۱۶)

انسان، تنها در بهشت است که به همه‌ی آرزوهای دلخواه خویش دست می‌یابد: «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» در بهشت هر نعمتی را که آرزو می‌برد، برایشان فراهم می‌شود. در بهشت، هر چه بخواهند هست.

«لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» ولی در مورد دوزخیان چنین نیست. طوریکه قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ» (آیه ۴۵ سوره سبأ) (سرانجام) میان آنان و آن چه می‌خواستند جدایی افتاد، همان گونه که از دیر باز با امثال ایشان چنین شد، زیرا آنان در شك و تردید سختی بودند.)

«خَالِدِينَ»: برای همیشه در آن باقی خواهند ماند.

«عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْنُورًا» الله متعال عمل به وعده‌های خود را بر خود لازم کرده است. یعنی: این وعده‌ای است که بهشتیان وفا به آن را از پروردگارشان درخواست کرده‌اند و او هم به این وعده وفا می‌کند و مسئول تحقق این وعده است.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾

و [یاد کن] روزی را که الله آنان را و آنچه را بجای الله می‌پرستیدند جمع کند، و (به معبودان) می‌گوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کرده‌اید، یا خودشان راه را گم کردند؟ (۱۷)

«مَا يَعْبُدُونَ»: هدف عیسی و عَزْریر و فرشتگان و دیگر ذوی‌العقولی است که پرستش شده‌اند (مراجعه شود به سوره های: مائده / آیه ۱۱۶، توبه / آیه ۳۰، انبیاء / آیه ۲۶، سبأ / آیات ۴۰ و ۴۱). (تفسیر نور مصطفی خرم‌دل).

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» قبل از همه باید گفت که: خداپرستی، در فطرت همه‌ی انسان‌ها وجود دارد و انحراف بشر عارضی است. در این آیه مبارکه می‌فرماید: آن روز پر خوف و ترس را به یاد بیاور (روز رستاخیز) خدای متعال کافران را با درختان و سنگ‌هایی که می‌پرستیدند. یکجا محشور می‌سازد. این بدین معنی است که: در قیامت، غیر از انسان موجودات دیگری نیز مبعوث خواهند شد، مانند بت‌ها.

مجاهد گفته است: آنها عبارتند از عیسی و عَزْریر و فرشتگان. «فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ» سپس از آن معبودان باطل می‌پرسد: آیا شما بودید که بندگانم را از صراط مستقیم، از شاهراه هدایت به بیراهه کشانده و ایشان را به سوی پستی و گمراهی

فراخواندید؟ « **أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ** » یا که آن‌ها خود از راه هدایت منحرف شدند و بی‌آنکه شما دستورشان دهید به عبادت شما برخاستند؟

**قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ
وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾**

آنها (در جواب) می‌گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنیم، برای ما سزاوار نیست که غیر از تو دوستانی بگیریم، بلکه آنان و پدرانشان را (از همه نعمت‌های دنیوی) برخوردار ساختی تا آنجا که یاد تو را فراموش کردند، و قوم هلاک شده بودند. (۱۸)

کلمه «**سُبْحَانَكَ**» در دو مورد بکار برده می‌شود؛ یکی در مورد تعجب و دیگری در مورد برخورد با عقائد و سخنان انحرافی.

«**قَالُوا سُبْحَانَكَ**» با ابراز تعجب از این گفته می‌گویند: پروردگارا! ما تو را از کار زشت و ننگین این گروه مشرک، تنزیه و تقدیش می‌کنیم؛ تو برتر و والاتر از آنی که ما به جای تو مورد پرستش قرار بگیریم یا ما جز تو دوستانی بگیریم؛ «**مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ**» نه ما و نه هیچ کس حق نداریم برای ت شریک قرار دهیم و در عبادت دیگری را شریک تو قرار دهیم.

« **وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ أَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ** » ولی تو خود این گروه کافر را از انواع نعمت‌ها - همچون مال، جاه، فرزندان، سلامتی و تندرستی برخوردار گردانیدی تا بدانجا که دینت را فراموش کرده و از یادت غافل شدند.

« **وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا** » آنان در حقیقت قومی هلاک شده بودند که خواری و خذلان از طاعت رحمان بازمان داشت، در نتیجه دچار زیان و خسران شدند.

الله متعال کافران را توبیخ نموده و می‌فرماید:

**فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُدْقَهُ
عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾**

قطعا [خدایانتان] در آنچه می‌گفتید شما را تکذیب کردند در نتیجه نه می‌توانید [عذاب را از خود] دفع کنید و نه [خود را] یاری نمایید و هر کس از شما شرک و رزد عذابی سهمگین به او می‌چشانیم (۱۹)

باید یادآور شد که: انسان مشرک در قیامت از هیچ حمایتی برخوردار نیست و از عملی ساختن هر اقدامی برای نجات خود عاجز و ناتوان است.

«**فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ**» به مشرکان گفته می‌شود: اینک آن خدایان‌تان که به ناروا مورد پرستش قرار داده‌اید، شما را در ادعا و افتراهای‌تان تکذیب کرده‌اند یعنی اینکه: معبودهای خیالی و بت‌ها، نه تنها یار شما نیستند، بلکه کار شما را نیز تخطئه و تکذیب می‌کنند.

« **فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا** » پس ای کافران! قدرت دفع عذاب را از خود ندارید و نمی‌توانید در رهایی از این بلایا به خود کمک هم نمایید.

« **وَ مَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُدْقَهُ عَذَابًا كَبِيرًا** » بعد از آن آیه مبارکه تمام مکلفان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید قطعاً هر کس بر کفر بمیرد و به علت شرک و رزی بر خویشتم ستم کند، او را در آتش جهنم عذاب سختی است.

**وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ
وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾**

ما هیچیک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند، و بعضی از شما را، وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم، آیا صبر و شکیبایی می‌کنید؟ (و از عهده امتحانات بر می‌آئید) و پروردگار تو بصیر و بینا بوده و هست. (۲۰)

همانطوریکه در آیهی هفتم این سوره، مبارکه بهانهجویی کفار را درباره‌ی زندگی عادی پیامبر اسلام مطالعه نمودیم، خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: همه‌ی انبیاء غذا می‌خوردند و با مردم و در میان آنان بودند، و مصروف کسب و کار و تجارت در بازارها رفت و آمد می‌کردند.

در این آیه مبارکه می‌فرماید: پس چرا آنان این را از تو انکار می‌کنند و بر تو ایراد می‌گیرند؟ این آیه در جواب گفته‌ی آنهاپی آمده است که می‌گفتند: «مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ؟ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ» و بعضی از انسان‌ها را برای بعضی دیگر وسیله‌ی بلا و آزمایش قرار دادیم، خدا ثروتمند را به فقر و شریف را به پستی و تندرست را به مریض مبتلا می‌کند تا صبر و تحمل و ایمانتان در بوته‌ی آزمایش قرار گیرد و معلوم شود که آیا سپاسگزارید یا ناسپاس؟ (تفسیر صفوة التفاسیر علی صابونی) حسن گفته است: نابینا می‌گوید: اگر خدا می‌خواست مرا مانند فلان بینا می‌کرد و بینوا می‌گوید: اگر خدا می‌خواست مرا نیز مانند فلان ثروتمند می‌کرد، و مریض می‌گوید: اگر خدا می‌خواست مرا هم مانند فلان تندرست و سالم می‌کرد. (تفسیر طبری ۱۴۴/۱۸).

«وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» پروردگارت همواره بینا است و می‌داند چه کسی شکیبا است یا نالان، و می‌داند چه کسی سپاسگزار است و چه کسی یک ناسپاس؟

شان نزول آیه 20:

793- واحدی از طریق جویری از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون مشرکان رسول الله را به خاطر فقر و نیازمندی سرزنش کردند و گفتند: چگونه پیغمبر است که غذای ناچیز می‌خورد و در بازارها گردش می‌کند. گفتار آن‌ها پیامبر صلی الله علیه وسلم (را اندوهگین ساخت. پس آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ...» نازل شد. (واحدی 655 از اسحاق بن بشر از جویری مفصل ذکر کرده است. این اسناد جداً ضعیف است اسحاق متروک و جویری و ضحاک با ابن عباس ملاقات نکرده اند).

794- ابن جریر از طریق سعید و عکرمه از ابن عباس به این معنی روایت کرده . (طبری 26315).

پایان جزء هجدهم

خوانندگان گرامی!

در آیات (21 الی 29) موضوعات درباره ای درخواستهای ناروای مشرکان و فرجامش، ترس و بیم روز قیامت مورد بحث قرار داده میشود.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾

و کسانی که به ملاقات ما امید ندارند می گویند چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند، یا چرا پروردگاران را نمی‌بینیم؟ به راستی آنان خویششان را بزرگ شمردند و طغیان بزرگی کردند. (۲۱)

خداوند متعال بعد از این که موضوع انکار نبوت را توسط مشرکین و تکذیب قرآن از جانب آنان در آیات فوقانی به بیان گرفت به تعقیب آن به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم به ارایه قصه های برخی برخی از پیامبران پرداخته و در ضمن یاد امور می شود که چه بلایی های نبود که به سر اقوام تکذیب کننده ی ببار نیامد. باید یاد آور شد که: بی‌اعتقادی به قیامت، مایه‌ی بهانه‌گیری در برابر انبیاست کافرانی که به لقای پروردگار با عظمت در روز قیامت باور نداشته و آن موعد را انتظار نمی‌برند گفتند: «لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ» چرا الله متعال فرشتگان را بر ما نازل نکرد و خبر صدق محمد را به ما نگفتند؟ «أَوْ نَرَى رَبَّنَا» چرا پروردگار خود را به چشم سر نمی‌بینیم تا پیام رسالت را از خود وی بشنویم؟

ابو حیان در تفسیر خویش می فرماید: تمام این سخنان بر سبیل ایجاد دردسر و لجاجت و ماجراجویی آمده است و گرنه در صورتی که می‌اندیشیدند و عقل خود را به کار می گرفتند معجزاتی که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آورده بود کافی بود. (البحر ۴۹۱/۶)

«لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ»: قطعاً این گروه بد کار، بسیار از خود راضی و در تجاوز از حد بسی طغیانگر و سرکش اند؛ «وَعَتَوْا عَثْوًا كَبِيرًا» زیرا برای خویش مقام و منزلتی را خواستند که اصلاً شایستگی‌اش را ندارند. و مطابق اصطلاح مشهور مردم پای خویش را از لحاف خویش بیرون کرده و در ظلم و بغاوت از حد تجاوز کردند، تا به آخرین نقطه‌ی ستمگری و استکبار رسیدند.

يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا ﴿٢٢﴾
روزی که آنان فرشتگان را می‌بینند، آن روز برای مجرمان هیچ مزدهای نیست؛ و آنان [به فرشتگان] می‌گویند: [از شما درخواست داریم که ما را] امان دهید [و آسیب و گزند عذاب را از ما] مانع شوید. (۲۲)
«وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا»: ملایک به آنها می‌گویند: بهشت بر شما حرام و ممنوع است و از رحمت خدا دورید.

ابن کثیر گفته است: این گفتگو در حالت احتضار روی می‌دهد، آنگاه که ملایک به آنها مزدهای آتش دوزخ می‌دهند و مأمور قبض روح در وقت خروج روح کافر می‌گویند: ای روح ناپاک! از بدن و جسد ناپاک بیرون شو. و به سوی شراره‌ی آتش و گرمای بسیار سوزان و تیره بیرون شو. اما روح از خروج امتناع می‌ورزد و در تمام بدن پخش و پراکنده می‌شود. آنگاه با شلاق آهنین او را می‌زنند، به عکس روح مؤمنان؛ چون در آن حالت به آنها مزدهای خیرات و مسرات می‌دهند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْأَمُوا تَنْزَّلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (آیه: 30 فصلت) (همانا کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست، پس (بر این عقیده) مقاومت نمودند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند (و می‌گویند: نترسید و غمگین مباشید و

بشارت باد بر شما به بهشتی که پی در پی وعده داده می‌شدید. (تفسیر ابن کثیر ۶۲۸/۲).

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا ﴿٢٣﴾

و ما به [بررسی و حسابرسی] هر عملی که [به عنوان عمل خیر] انجام داده اند، می‌پردازیم، پس همه آنها را غباری پراکنده می‌سازیم. (۲۳)

«وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ» مشرکان اعمالی را انجام می‌دادند که در شکل و صورت عمل نیک بود، از قبیل نیکی کردن با پدر و مادر و صله‌ی رحم و غذا دادن به مساکن و امثال آن، مگر الله متعال به سبب کفر و شرکشان، آن اعمالشان را هدر و بی‌ثمر گردانیده تا بدانجا که می‌فرماید: «فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا» و آن را مانند گرد و غباری که در هوا پخش شده است پراکنده می‌سازیم؛ زیرا بر اساس و اصول درستی انجام نشده و تکیه‌گاهی از ایمان ندارد.

«هَبَاءً مَنْثُورًا»: «هَبَاءً» خاک نرم را می‌گویند و «مَنْثُورًا» یعنی پخش شده یعنی: غبار بر باد رفته، یا خاکستر بر باد رفته، یا ذرات غبار موجود در شعاع آفتاب یا روی آب.

امام طبری می‌فرماید: یعنی آن را باطل می‌کنیم؛ زیرا آن را به خاطر خدا انجام نداده‌اند. بلکه به خاطر جلب رضای شیطان آن را انجام داده‌اند! هباء عبارت است از ذرات غبار ماندنی که در موقع تابش آفتاب از پنجره به داخل خانه وارد می‌شوند، و منثور یعنی پخش و پراکنده. (تفسیر طبری ۳/۱۹).

وامام قرطبی گفته است: خدا به سبب کفرشان اعمال آنها را باطل کرده و به صورت «هَبَاءً مَنْثُورًا» در آورده است. (تفسیر قرطبی ۲۲/۱۳).

ابن کثیر می‌گوید: «دلیل هدر دادن اعمال کفار این است که آن اعمال فاقد شرط شرعی برای قبول می‌باشد زیرا شرط قبول اعمال، داشتن اخلاص همراه با پیروی از شرع است در حالی که اعمال نیک کفار از این دو حالت خارج نیست: یا از اخلاص خالی است و یا از پیروی شرع به دور است.

خوانندگان گرامی!

روح کار، انگیزه و نیت کسی است که آن را انجام می‌دهد و گرنه عمل منهای عقیده و اخلاص، بی‌نتیجه و پوچ است. که قرآن عظیم الشأن آنرا به «هَبَاءً مَنْثُورًا» تعریف فرموده است.

قرآن عظیم الشأن در جای دیگر عمل کفار را به خاکستری تشبیه نموده که باد تندی آن را پراکنده سازد. «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ» «ابراهیم، ۱۸» (مثال آنانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند اعمالشان مانند خاکستری است که تند بادی در یک روز طوفانی بر آن وزیده باشد، به هیچ چیزی از آنچه (در دنیا) کسب کرده بودند، قدرت ندارند. این همان گمراهی دور (و درازی) است.)

و در (آیه: ۳۹ /سوره نور) کار کفار به سراب تشبیه شده است، که انسان تشنه آن را آب می‌پندارد. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (و آنان که کفر ورزیدند، اعمالشان مانند سراب در دشت هموار است که (فرد) تشنه آنرا آبی گمان

می‌کند، تا چون به آن نزدیک شود آن را چیزی نیابد، و الله را نزد خود یابد و حسابش را تمام و کامل به او بدهد، و الله سریع الحساب است).

تباها شدن عمل در برابر چشم انسان، از حسرت‌های او در قیامت است. «هَبَاءً» پس به کارها و تلاش‌های خود اطمینان نکنیم، شاید بدعاقبت شویم و اعمالمان بی‌اثر باشد. بنابراین هر عمل پذیرفته شده‌ای باید دو اصل را داشته باشد تا مورد قبول قرار گیرد؛ یکی اینکه خالصانه برای رضای حق تعالی انجام گرفته باشد - یعنی برجسب اخلاص - و دیگر اینکه منطبق با سنت رسول الله ج باشد - یعنی برجسب متابعت.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾

اهل جنت در آن روز، قرارگاه شان و استراحت‌گاهشان بهتر و نیکوتر است. (۲۴) بعد از اینکه در آیه فوق وضع کفار و زینامندی کلی و نا امید کفار به بیان گرفته شده در این آیه مبارکه: مکان و منزلت بهشتیان در روز قیامت که از مکان و مأوای کفار بهتر است به بیان گرفته می‌شود. طوریکه می‌فرماید: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا» اصحاب بهشت در آخرت جایگاه بهتر و منزلتی نیکوتر دارند؛ آن‌ها در بهشت از نعمت و سرور و بهجت و نور برخوردارند. نه رنجی دارند، نه خستگی‌ای، نه ترسی، نه اندوهی، نه زحمتی و نه گرفتاری.

«وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»: مکان آنها برای لذت بردن از خواب نیمروزی، از مکان و قرارگاه کفار بهتر است.

یعنی در آخرت مؤمنان در فردوس و بهشت قرار دارند و کفار در درکات دوزخ جا دارند.

مقیل: قیلوله، به معنای استراحت نیمروز است، خواه همراه خواب باشد یا نباشد. هدف از مقیل، استراحت‌گاه شان در بهشت است. بادر نظر داشت اینکه در بهشت خوابی نیست ولی استراحت‌گاهشان با حوران بهشتی به خوابگاه تشبیه شده است.

ابن مسعود (رض) می‌فرماید: روز قیامت به نیمه نمی‌رسد که بهشتیان در بهشت قرار می‌گیرند و دوزخیان در آتش.

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾

و به خاطر آوری روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می‌شود، و فرشتگان پیاپی فرستاده شوند. (۲۵)

«تَشْقُقُ»: پاره‌پاره می‌گردد. اشارت به آن است که در آستانه قیامت، انقلابات و انفجارات شگرفی سراسر عالم هستی را فرا می‌گیرد و ابر غلیظی از گرد و غبار کرات متلاشی شده، صفحه آسمان را می‌پوشاند که در لابلای این ابر شکافی وجود دارد. «بِالْغَمَامِ»: به وسیله ابر. همراه ابر.

«وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا» و فرشتگان دسته دسته فرود آمده و مردم را در میدان محشر احاطه می‌کنند.

به‌قولی مراد این است: آسمان برای فرود آمدن فرشتگان از آن، در حالی شکافته می‌شود که ابری سپید از آن بیرون می‌آید.

ابن کثیر می‌فرماید: «آن ابر عبارت است از سایه روشن‌های نور عظیمی که چشم‌ها را خیره می‌کند». «و فرشتگان چنان که باید، فرود آورده می‌شوند» گروهی بعد از گروه دیگر، پیاپی و در محشر خلیق را در احاطه خویش می‌گیرند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾

آن روز سلطنت و پادشاهی حقیقی از پروردگار مهربان است. و آن روزی است که بر کافران بسیار دشوار خواهد بود. (۲۶)

« الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ » در روز قیامت ملک و فرمانروایی راستین و حقیقی تنها و تنها برای خدای رحمان است. زیرا در آن روز، هر فرمانروایی دیگری جز فرمانروایی وی نابود می‌شود. الله متعال در این موقف حاکم و مالک جزا می‌باشد و کسی دیگر با وی همراه نیست. تمام شاهان در پیشگاهش سر فروتنی فرو می‌نهند، و بزرگان در مقابلش سر تسلیم خم کرده و گردنکشان در برابرش دست ذلت و خواری بر سینه می‌نهند. « وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا » آن روز دارای خوف و وهم و ترس و هیبتناک و خطر عظیمی که دربر دارد بر کفار بسیار سخت و دشوار است. چون واسطه‌ها، عذرخواهی‌ها، اموال و اولاد، فامیل و مقام، هیچ یک برای نجات کافران کارساز نیست، لذا آن روز بر آنان سنگین و دشوار است.

ولی بالعکس اما آن روز بر مؤمنان آسان است زیرا در آن برای ایشان کرامت‌ها و مزدهای عظیم و مسرت‌بخش می‌رسد.

ابو حیان گفته است: عبارت « عَلَى الْكَافِرِينَ » نشان می‌دهد که برای مؤمنان آسان است. در خبر آمده است: « آن روز برای مؤمن سبک و آسان است تا حدی که از اقامه‌ی یک نماز فرض که در دنیا اقامه کرده است آسانتر و سبکتر است » (البحر ۶/۴۹۵، اخراج از احمد بالفظ « و الذی نفسی بیده إنه لیخفف علی المؤمن. . . » تا آخر.

در حدیث شریف آمده است که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: یا رسول الله! روزی که مقدار آن پنجاه‌هزار سال باشد چقدر روزی طولانی است؟ رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: « سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آن روز چنان بر مؤمن سبک گردانیده می‌شود که حتی از وقت یک نماز فرض که در دنیا می‌خواند هم سبکتر است ».

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾

و (یادآور شو) روزی را که ظالم دست‌های خود را با دندان می‌گزد؛ می‌گوید: ای کاش من هم همراهی پیغمبر، راهی (ایمان و نجات را) در پیش می‌گرفتم. (۲۷)

«الظَّالِمُ»: کافر. کسی که با کفر و مخالفت با انبیاء، به خویشتن ظلم کرده است. سحنه دوم که در روز قیامت به مشاهده می‌رسد اینست که: « وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ » روزی را یادآورکن به آنان « روزی » که ظالم دست‌های خود را می‌گزد و پشیمان شده و از این که چرا فرمان الله متعال را اطاعت نکرده است بر خود افسوس می‌خورد. واقعاً عذاب قیامت بسیار سخت است. طوریکه در جمله « يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ » می‌آید که: مشرک تنها يك انگشت و یا يك دست خود را نمی‌گزد، بلکه به گزدین هر دو دست خود اقدام می‌کند، و این گزیدن هر دودوست کنایه از پشیمانی و افسوس است.

« يَعَضُّ »: دست و یا انگشتان خود را می‌گزد، کنایه از خشم و پشیمانی است. و می‌گوید: « يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا » ای کاش از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کرده و به هدایتش چنگ می‌زد. ای کاش به پیامش ایمان آورده و به راهش پایبند می‌شدم. واقعیت هم همین است که در قیامت، وجدان‌ها بیدار می‌شود، در ضمن باید گفت که: رها کردن راه انبیا ظلم است. (ظلم به خود و ظلم به انبیا) دو دوستی در يك قلب جا نمی‌گیرد. (دوستی پیامبر و دوستی انسان گمراه)

«خذلان» این است که انسان به حمایت کسی امید داشته باشد، ولی او انسان را رها کند.
شان نزول آیات 27 - 29:

795- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ابی بن خلف نزد سرور کائنات می آمد، ولی عقبه بن ابومعیط او را سرزنش و از این کار منع می کرد. پس الله متعال این آیه « وَیَوْمَ یَعْصُ الظَّالِمُ عَلٰی یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنی اَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً (27) یَا وَیَلتَی لَیْتَنی لَم اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلیلاً (28) لَقَدْ اَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِی وَكَانَ الشَّیْطَانُ لِلْاِنْسَانِ خَدُوْلًا (29) » را نازل کرد. (طبری 26347).

796- و از شعبی و مقسم نیز مثل این روایت کرده است. (طبری 26348 از شعبی و 26349 از مقسم به طور مرسل روایت کرده. «زاد المسیر» 1049 و 1050).

یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً (۲۸)

ای وای، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی گرفتم. (۲۸)
 «فُلَانًا خَلِیْلًا» لفظ (فلان) کنایه از شخصی است که او را از راه به در برده و آن عبارت است از «ابی بن خلف».

امام قرطبی می فرماید: برای این که تمام افراد مانند او را شامل شود او را به کنایه آورده و نامش را به صراحت نگفته است. (تفسیر قرطبی ۲۶/۱۲).

لَقَدْ اَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِی وَكَانَ الشَّیْطَانُ لِلْاِنْسَانِ خَدُوْلًا (۲۹)

او [بود که] مرا به گمراهی کشانید پس از آنکه قرآن به من رسیده بود و شیطان همواره فروگذارنده انسان است (۲۹)

«لَقَدْ اَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِی» به راستی آن دوست کافر بود که مرا از قرآن - پس از آنکه از سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم به من رسید و پس از اینکه ایمان آوردم و هدایت شدم، مرا گمراه کرد و مرا به بیراهه کشانده بود.

«وَكَانَ الشَّیْطَانُ لِلْاِنْسَانِ خَدُوْلًا» و شیطان انسان را گمراه می کند و او را فریب می دهد و در موقع نزول بلا از او دوری می کند، و او را یاری نمی دهد. واقعاً شیطان هنگام امید، انسان را تنها و تنهارها می کند.

این هشدار است در مورد همدمی و همراهی با اشرار و دوستی با فجار؛ زیرا چه بسا آنان رفیق خود را به پرتگاه نار و خشم خدای جبار وارد کنند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همچون صفت حامل مشک و دمنده در کوره آهنگری است؛ حامل مشک یا از مشک به تو می دهد، یا آن را از او می خری و یا از آن بویی خوش می یابی اما دمنده در کوره، یا لباس را می سوزاند، یا این که بوی پلید آن مشامت را آزار می دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که اصحاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: «کدامین همنشینان ما بهتر اند؟» رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ذکرکم الله رؤیته وزاد فی علمکم منطقه و ذکرکم بالأخرة عمله». «کسی که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد، منطق و بیانش بر علم و دانش شما بیفزاید و عملش شما را به یاد آخرت اندازد».

خوانندگان گرامی!

در آیات (30 الی 34) موضوعاتی؛ دوری گزیدن از قرآن و درخواست مشرکان در مورد نزول یکپارچه ی آن، به بحث گرفته شده است.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾

و پیامبر [خدا] گفت پروردگارا قوم من این قرآن را رها کردند (۳۰) «مَهْجُوراً»: متروک. رها شده. هجر و هجران آنست که انسان از دیگری جدا شود خواه با زبان باشد یا با بدن یا با قلب هجر (بر وزن قفل) به معنی هذیان آید مهجور به نظر بعضی هذیان است.

برخی از علماء در باره اصطلاح «مَهْجُوراً»: می فرماید که هدف از «مَهْجُوراً»؛ ترک قرآن، دوری گزیدن از: شنیدن و اندیشیدن، عمل به احکام حلال و حرام آن، در اصول و فروع دین حاکم کردن و فیصله بردن بدان، درمان قلب و درون خود را از قرآن خواستن، و بالاخره عقائد و عبادات و اخلاق از آن آموختن است. باید گفت: تلاوت ظاهری قرآن عظیم الشأن کافی نیست، بلکه با قرآن مهجوریت‌زدایی لازم است.

بعد از اینکه طعن‌های مشرکین به قرآن عظیم الشأن به شدت خود رسید؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم شکوه کنان از اعمال قومش گفت: پروردگارا! قوم من قرآن را تکذیب و به آن ایمان نیاورده‌اند و آن را پشت سر گذاشته و از گوش فرادادن به آن امتناع ورزیده‌اند. یعنی اینکه در حقیقت قوم از قرآن بر گردانده و آن را در تصدیق، تلاوت، تدبیر، عمل، تبلیغ و مرجع داوری رها کرده‌اند و فرو گذاشته‌اند.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: منظور بازگفتن سخنان مشرکین نیست، بلکه هدف از آن ترساندن قومش است؛ زیرا وقتی که پیامبران به خدا روی آورده و از قوم خود شکایت کنند، عذاب آنها را فراگرفته و مهلت نمی‌یابند.

ابن‌قیم (رض) می فرماید که: «مهجور قرار دادن و وانهادن قرآن بر چند نوع است: یکی از این انواع: گوش ننهادهن و ایمان نیاوردن به آن است.

دوم: ترک عمل به آن است - هر چند که آن را بخواند و به آن ایمان آورد.

سوم: ترک حاکمیت و قضاوت طلبیدن از آن است.

چهارم: ترک تدبیر و فهم معانی آن است.

پنجم: ترک شفا خواستن و درمان جستن از آن است در امراض قلبی، هر چند که بعضی از این انواع از بعضی دیگر سبکتر اند».

در حدیث شریف به روایت انس (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «من تعلم القرآن و علق مصحفه لم يتعاهده ولم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلقا به يقول يارب العالمين: إن عبدك هذا اتخذني مهجورا فاقض بيني و بينه». «هر کس قرآن را فراگیرد سپس مصحفش را به طاقچه‌ای گذاشته نه بر آن مواظبت و پایبندی کند و نه در آن بنگرد، روز قیامت درحالی می‌آید که قرآن بدان درآویخته است و می‌گوید: ای پروردگار عالمیان! همانا این بنده تو مرا وانهاد پس میان من و او قضاوت کن».

سعادت دنیا و آخرت در گرو عمل به قرآن است:

قرآن کتاب زندگی است. اگر بشریت قواعد زندگی خویش را با قرآن تطبیق بکنند، مطمئن باشید که سعادت دنیا و آخرت نصیب آنها خواهد شد. مشکل ما این است که این کار را نمی‌کنیم؛ مشکل ما این است که ما زندگی خویش را با قواعد قرآن تطبیق نمی‌کنیم؛ بطور مثال مرضی نزد طبیب مراجعه میکند و نسخه‌ی از طبیب اخذ می‌دارد ولی مطابق نسخه و رهنمود طبیب عمل نمی‌کند، بناً مراجعه نزد طبیب بدون عمل کردن به

رهنمود های طبیب بر مریضی و صحتمندی انسان اثر نخواهد داشت. با تأسف وضع امروزی ما مسلمانان همینطور است.

قرآن هم کتاب علم و هم کتاب دستور زندگی:

قرآن، هم کتاب علم و معرفت است یعنی قلب و افکار انسانی را سیراب، قرآن دستور زندگی؛ قرآن علاوه بر جنبه‌ی معرفتی و معرفت‌آموزی دستورات کاربردی دارد برای زندگی؛ یعنی محیط زندگی را آباد میکند، زندگی را از امنیت و سلامت و آسایش کامل برخوردار میکند.

قرآن عظیم الشان در (آیه 16 / سوره مائده) می‌فرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (خداوند به وسیله‌ی آن (کتاب) کسانی را که بدنبال رضای الهی‌اند، به راه‌های امن و عافیت هدایت می‌کند، و آنان را با خواست خود از تاریکی‌ها به روشنایی درمی‌آورد، و به راه راست هدایت می‌کند).

انسانها در طول تاریخ دست‌به‌گریبان ظلم و تبعیض و جنگ و ناامنی و لگدمال شدن ارزشها بوده‌اند، امروز هم هستند؛ راه علاج از همه مشکلات همین قرآن است.

عمده شمردن امور دنیوی:

قرآن عظیم الشان در (آیه 200 / سوره بقره) می‌فرماید: «فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» (بعضی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: خداوند! به ما در دنیا عطا کن. آنان در آخرت بهره‌ای ندارند.) برخی از انسانها همه‌ی قواعد زندگی انسانی را، دوستی‌ها را، دشمنی‌ها را، رابطه‌ها را، هدفها را، انگیزه‌ها را در کار دنیا محصور میکنند؛ دنیا یعنی چه؟ یعنی پول، یعنی قدرت، یعنی شهوت؛ مراد از دنیا در اینجا اینها است. دوستی‌شان به خاطر اینها است، دشمنی‌شان به خاطر اینها است، رابطه‌گیری‌شان به خاطر اینها است، تلاششان به خاطر اینها است، هدفهایشان به خاطر اینها است؛ که این را خدای متعال رد میکند. این جور قاعده‌ی زندگی ساختن را خدای متعال رد میکند؛ وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ. اینها در زندگی دنیوی به چیزهایی خواهند رسید. در این زندگی موقت کوتاه - اما در زندگی اصلی و واقعی و اخروی که زندگی انسان در آنجا است چیزی ندارند، بی‌نصیبند، بی‌بهره‌اند.

ولی در مقابل یک قاعده دیگری برای زندگی وجود دارد طوریکه قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَ مِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ» (201 سوره بقره) (اما) بعضی از مردم می‌گویند: پروردگارا! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز نیکی مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نگاهدار.) یکی از راههای شناخت انسانها، آشنایی با آرزوها و دعا‌های آنان است. در آیه قبل، درخواست گروه اول از خداوند مربوط به دنیا بود و کاری به خیر و شر آن نداشتند، ولی در این آیه مبارکه درخواست گروه دوم از خداوند، «حَسَنَةً» است در دنیا و آخرت. در دیدگاه گروه اول؛ دنیا به خودی خود مطلوب است، ولی در دید گروه دوم؛ دنیایی ارزشمند است که حسنه باشد و به آخرت منتهی گردد.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾

و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم و همین بس که پروردگارت راهبر و یاور توست (۳۱)

ندای حق خواهی و حق گویی، همیشه دارای مخالفین هستند. مبارزه و تضاد میان حق و باطل، در طول تاریخ وجود داشته، و تنها راه پیروزی بر دشمن، و مخالفین همانا تمسک به هدایت و نصرت الهی است.

همان طور که از مشرکین قومت دشمنانی برایت قرار دادیم، برای هر پیامبری نیز از کفار قومش دشمن قرار دادیم.

هدف اینست که به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی خاطر داده شده، که پیروی قبل از خود تاسی کند. این بدین معنی است که: هر پیامبر از اشرار اقوامشان دشمنانی قرار داده بود. پس بر پیامبر صلی الله علیه وسلم است که شکیبایی ورزد، چنانکه آنان شکیبیا بودند. «و كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» و پروردگارت به عنوان هدایتگر و یاور کافی است. ای محمد! و همین بس که خدا تو را هدایت کند و تو را در مقابل دشمنانت یاری دهد. پس به دشمن اهمیت مده.

همین بس که الله متعال راهبر و راهنمای دوستانش بوده، ایشان را به راه صواب دلالت می نماید و همین بس که او علیه دشمنان، یاورشان است. پس ولایت با هدایت حاصل است و حمایت و یاری، با پیروزی و نصرت.

فهم عالی جمله: «هَادِيًا وَنَصِيرًا» آیه مبارکه می رساند که: انسان در درگیری های حق و باطل، به دو چیز نیاز دارد: یکی هدایت و دیگری قدرت. و هدایت و نصرت از شئون ربوبیت خداوند متعال است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ﴿٣٢﴾

و کسانی که کافر شدند گفتند چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم (۳۲).

طوری که دیده می شود که: بهانه جویان، هر لحظه در طرح و پیش کردن بهانه‌ی جدیدی هستند، یکبار می گفتند: چرا به ما وحی نمی شود؟ و بار دیگری طرح می کردند: چرا فرشته وحی را نمی بینیم؟ چرا پیامبر پول و دارایی، قصر، باغ بوستان سرمایه و طلا ندارد؟ و گاهی می گفتند: چرا قرآن یکجا نازل نمی شود؟

اینها غافل از آن هستند که: قرآن دارای دو نزول است: یکی نزول دفعی که در شب قدر بر قلب پیامبر نازل شده است و دیگری نزول تدریجی که به مناسبت های مختلف در طول بیست و سه سال نازل شده است.

یکی دیگر از شبهات که از جانب کافران مطرح می شود اینست که: چرا قرآن عظیم الشأن مانند سایر کتب آسمانی، مانند تورات و انجیل به یک دفعه ای بالای پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل نشده است؟ خداوند متعال در رد این شبهه بی محتوای در آیه فوق می فرماید: «كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» الله متعال قرآن عظم الشأن چنین پراکنده و متفرق به تدریج و بخش بخش نازل کرده است، تا قلب پیامبرش را نیرومند و استوار گردانیده، وی را به آهستگی تربیت نماید و بتوانی آن را حفظ کنی و به مقتضای محتوایش عمل کنی و در عین حال بر طمأنینه و تدبیرش در کتاب مولایش بیفزاید.

نازل کردن قرآن بر این کیفیت و بر این وصف، قلبت را قوی و استوار گردانیم زیرا نازل کردن آن به این کیفیت نزدیکتر به آن است که قلبت در هر رویدادی از رویدادهای

مخاطره‌انگیز و در توطئه‌ها و شگردهای گونه‌گون و نیرنگ‌های رنگارنگی که از سوی دشمنان با آنها رویاروی هستی، قوی و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه تردید و انفعالی نیابی زیرا قلب محب با رسیدن پیاپی نامه‌های محبوب آرام می‌گیرد، «وَرَتَّنَاهُ تَرْتِيلًا» آن را به شیوه‌ای بدیع تفصیل دادیم.

این آیه مبارکه بر لزوم تدبیر در قرآن، عنایت و اهتمام به آن و دریافت تدریجی آن دلالت دارد تا در قلب رسوخ یافته و موجب بهره‌مندی صحیح انسان مؤمن گردد.

قتاده گفته است: یعنی آن را توضیح دادیم. و رازی گفته است: ترتیل در سخن این است که هر قسمت در فرصت مناسب و پشت سر دیگری بیاید. ترتیل در دندان‌ها این است که از هم فاصله داشته و به هم نچسبیده باشند. (تفسیر کبیر ۷۹/۲۴).

و طبری گفته است: ترتیل در قرائت یعنی این که با تانی و با آهنگ و منظم خوانده شود. (تفسیر طبری ۸/۱۹).

حکمت های نزول قرآن به تدریج:

یکی از حکمت‌های نازل کردن تدریجی قرآن نیز همین بود زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم و امتشان هر دو امی بودند و نوشتن و خواندن را نمی‌شناختند پس اگر قرآن به یکباره بر ایشان نازل می‌شد، قطعاً حفظ و نگهداشت آن بر ایشان دشوار بود، به علاوه این‌که مشاهده گاه به‌گاه جبرئیل علیه السلام از سوی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، خود از اموری بود که عزم آن حضرت صلی الله علیه وسلم را استوارتر گردانیده و ایشان را به صبر و شکیبایی در تبلیغ رسالت و امانت می‌داشت.

دومین حکمت نزول تدریجی قرآن، دفع حرج و دشواری از مکلفان بود زیرا اگر قرآن تماماً به یکباره نازل می‌شد، آنها دفعتاً به احکام بسیاری مکلف می‌شدند و این امر برای‌شان سخت و سنگین بود.

سومین حکمت نزول تدریجی قرآن، تدرج در قانون‌گذاری بود چراکه عادات و روشهای جاهلی چنان موروثی و ریشه‌دار بود که برکندن آنها از نهاد جامعه، نیاز به زمان کافی داشت.

شان نزول آیه 32:

797- ک: ابن ابوحاتم و حاکم به قسم صحیح و ضیاء در «المختاره» از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: مشرکان گفتند: اگر محمد آنگونه که گمان می‌کند پیامبر باشد پس چرا پروردگارش او را شکنجه می‌کند و قرآن را به او به یک باره نازل نمی‌کند، بلکه یک آیه و دو آیه می‌فرستد. پس خدای عزوجل آیه « وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً » را نازل کرد. («در المنثور» 5 / 127 و 128 به حاکم، ضیاء و ابوحاتم نسبت داده است).

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾

آنها هیچ مثلی برای تو نمی‌آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می‌آوریم و تفسیری بهتر (و جواب دندان‌شکن که ناچار به تسلیم شوند). (۳۳)

«مَثَلٌ»: مراد اعتراضات و شبهات است.

«الْحَقُّ»: جواب درست و واقعی.

«أَحْسَنَ»: بهترین و زیباترین چیز در حد ذات خود. عطف بر «الْحَقُّ» یا محل آن است. (تفسیر نور مصطفی خرم‌دل).

باید گفت که: قرآن، کتاب جامعی است و جواب دهنده به همه‌ی شبهات می باشد. جواب می دهد. انبیا با مخالفان درگیر بودند و از راه استدلال با آنان رفتار می کردند. خداوند از انبیا دفاع می کند و در برابر سخنان باطل کفار، کلام حق را مطرح می دارد. و مطمئن باشد که حق بر باطل پیروز است. و هدف انبیا را هم، استقرار حق تشکیل می داد. در آیه مبارکه می فرماید: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ: ای محمد صلی الله علیه وسلم! کافران هیچ سؤالی از سؤالهای باطل که گویی در بطلان خود مثلی است و هیچ حجت و شبهه‌ای نمی آورند، مگر آن که ما در مقابل مثل باطل و شبهه بی اساس آنان، برایت جوابی استوار که در اسلوب و بیان از سخنان شان نیکوتر و شیواتر و در دلیل و برهان، از آن استوارتر و نیرومندتر می باشد، برایت آورده است. تا شبهات و باطل آنها را خنثی کنی.

«وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» و حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾

کسانی که به رو در افتاده به سوی دوزخ حشر می شوند آنان بدترین جای و گمترین راه را دارند. (۳۴).

به یاد داشته باشید و این را هم نباید فراموش کرد که: تحقیر انبیاء، سبب تحقیر خود انسان در روز قیامت می گردد. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: که گروه کفار به روی در افتاده به سوی جهنم حشر می شوند، آنان نزد الله بدترین خلق، دورترین آنها از نظر رشد و پستترین آنها در امر گمراهی و انحراف اند.

در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت در سه گروه حشر می شوند: گروهی پیاده، گروهی سواره و گروهی به روی افتاده. سؤال شد: یا رسول الله! چگونه به روی افتاده محشر می شوند؟ فرمودند: همان ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان می گرداند، بر این امر نیز تواناست که آنان را بر چهره هایشان روان گرداند...». (اخراج از - اصحاب السنن).

هكذا در حدیثی دیگری آمده است:

1758- أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرَّجُلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَىٰ أَنْ يُمَشِّيَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» [رواه البخاری: 4760].

1758- از انس بن مالک (رض) روایت است که کسی از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتی که او را در دنیا بر دو پایش روان ساخت، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد.».

از احکام و مسائل متعلق به این حدیث:

از این حدیث نبوی شریف این طور دانسته می شود که کفار در روز قیامت بر روی خود انداخته شده و به همان طریق به سوی دوزخ روان می گردند، و این به سبب آن است که آنها در دنیا از سجده کردن به خدا ابا ورزیده بودند، و اکنون برخلاف عمل خود مجازات می گردند، و دیگر اینکه رفتن بر روی یک نوع عذاب است، و عذاب کفار پیش از رسیدن به دوزخ شروع می شود.

خوانندگان گرامی!

آیات (35 الی 40) داستانها و قصه های برخی از پیامبران و کفر تکذیب کنندگان شان

رامورد بحث قرار داده می فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا ﴿٣٥﴾

و به یقین [ما] به موسی کتاب [آسمانی] عطا کردیم و برادرش هارون را همراه او دستیار [ش] گردانیدیم (۳۵)

جانشین انبیاء را هم باید الله متعال تعیین کند.

فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾

پس گفتیم هر دو به سوی قومی که نشانه های ما را به دروغ گرفتند بروید پس [ما] آنان را به سختی هلاک نمودیم (۳۶).

«كَذَبُوا بِآيَاتِنَا...»: مراد از (آیات) نشانه های خداشناسی موجود در گستره هستی، یا آیات کتاب های آسمانی پیشین، و یا معجزات نهگانه ای است که بر دست موسی علیه السلام انجام گرفته است.

«فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا»: ایشان را سخت هلاک ساختیم. این جمله جواب جمله مقدر محذوفی بوده و در اصل چنین است: «فَدَهَبَا إِلَيْهِمْ بِالرَّسَالَةِ فَكَذَّبُوهُمَا فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا...».

در اینجا علت استحقاق عذاب فرعون و فرعونیان مورد نظر است، و خلاصه از داستان ایشان بدون در نظر گرفتن تقدم و تأخر زمانی مطالب حادثه، برای پیغمبر نقل می شود. (تفسیر نور: مصطفی خرمدل).

الله تعالی در این آیه مبارکه به موسی و هارون دستور داد تا هر دو با دلایل روشن و معجزات قاطع نزد فرعون و قومش بروید که آیات ما را تکذیب کرده اند. و به حق کفر ورزیده اند. «فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا (36)» به سبب این که پیامبران ما را تکذیب کردند، آنها را به هلاکت رساندیم و به کلی از بین بردیم. پس باید این گروهی که پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم را تکذیب می کنند، نیز به هوش باشند. و عبرتی برای عبرت اندوزان گردانید. کلمه «تدمیر» از «دمار»، به معنای هلاکت اعجاب انگیز است. (کتاب التحقیق فی کلمات القرآن).

وَقَوْمِ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاَهُمْ وَجَعَلْنَاَهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾

و قوم نوح را آنگاه که پیامبران [خدا] را تکذیب کردند غرقشان ساختیم و آنان را برای [همه] مردم عبرتی گردانیدیم و برای ستمکاران عذابی پر درد آماده کرده ایم. (۳۷)
الله متعال قوم نوح علیه السلام را بعد از اینکه کفر ورزیدند و نوح علیه السلام و پیامبران قبل از وی را تکذیب کردند. آنها را در طوفان غرق ساخت، تا برای دیگران درس عبرت، پند و اندرز باشند. درس باشد برای ستمکاران: قوم نوح علیه السلام و هر کسی که در تکذیب پیامبران علیهم السلام رهرو راه آنان شده است؛ و عذابی دردناک در دوزخ برای شان تدارک دیده شده.

ابو سعود می فرماید: علت اینکه چرادر آیه مبارکه کلمه «الرُّسُلُ»، آمده در صورتی که آنها تنها نوح را تکذیب کردند، علت آن این است که: تکذیب او تکذیب جمیع است؛ زیرا عموماً بر توحید و اسلام توافق دارند. (ابو سعود ۹/۴).

قابل یاد آوری است که تکذیب انبیاء، هم قهردنیوی دربردارد، طوریکه در جمله «أَغْرَقْنَا» آمده است و هم عذاب اخروی. که در جمله «عَذَابًا أَلِيمًا» بیان شده است.

سنت الهی فرستادن رسولان برای هدایت مردم و هلاکت تکذیب کنندگان آنان می باشد.

وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾

و عاد و ثمود و اصحاب الرس (گروهی که درخت صنوبر را میپرستیدند) و نسلهایی فراوان را در میان اینان [هلاک و نبود کردیم] (۳۸)

«أَصْحَابَ الرَّسِّ»: اصحاب الاخدود که ذکر آن در سوره بروج آیه چهار است. چرا که (أخدود) به معنی شکاف و گودال مستطیل شکل در زمین است، و از جمله معانی (رَسِّ) هم معنی چاه و حفره است. هدف از آن کافرانی است که در یمن زندگی می کردند و خواستند مسیحیان موحد و راستین نجران را که در همسایگی آنان زندگی بسر می بردند به کفر برگردانند. مسیحیان خداشناس نپذیرفتند و بر دین آسمانی ماندگار شدند. رؤسای کفار برای وا داشتن ایشان گودالی را کردند و در آن آتش برافروختند و هر که دین مسیحیت را ترک نمی کرد، در همین گودال می انداختند.

«قُرُونًا»: بمعنی مملّت ها و اقوام (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه 6، یونس آیه 13، مؤمنون آیه 42).

درقرآن عظیم الشان از اصحاب راس در دو سوره قرانی بحثی از اصحاب رس مطرح گردیده است؛ یکبار در (آیه 12 / سوره ق)، که از تکذیب آنها از پیامبرشان، بحث بعمل آمده است و یکبار در (آیه 37 سوره فرقان) که مبین عذاب اصحاب رس در ردیف قوم عاد و ثمود (حضرت هود و حضرت صالح) است.

الله متعال در آیه مبارکه می فرماید که قوم عاد و ثمود و اصحاب رس (چاه) را نیز نابود ساختیم.

رس در کلام عرب: چاهی است که دیواره آن را با سنگ برنیاورده باشند. به قولی: رس چاهی در «انطاکیه» بود که در آن حبیب نجار را کشتند، از این جهت به آن چاه نسبت داده شدند پس در حالی که گردا گرد آن چاه نشسته بودند، خداوند متعال آنان را با منازلشان در زمین فرو برد. «تفسیر انوار القرآن».

امام بیضاوی در تفسیر خویش می فرماید: اصحاب الرس قومی بت پرست بودند و خدا شعیب را به میان آنان مبعوث نمود. اما آنها شعیب را تکذیب کردند، و در حالی که در اطراف چاهی جمع شده بودند، ناگهان چاه فرو ریخت و آنها را نابود کرد و سرزمینشان نیز دچار رانش شد. (تفسیر بیضاوی ۶۸/۲).

«وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا» ملت ها و خلائق زیادی را میان آنها نابود کردیم، که فقط الله متعال تعداد آنها را می داند.

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴿٣٩﴾

و ما برای هر یک از این طوایف مثلها (و پندها برای هدایت و اتمام حجت) زدیم و همه را در هم شکستیم و هلاک کردیم. (۳۹)

«وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ» الله متعال با همه امّت ها اتمام حجت کرده است، ادله حق را برای همه امّت های پیشین و پسین روشن ساخته، برهان ها را اقامه کرد و طوریکه یاد اور شدیم، حجت ها را برپا داشت تا برای هیچ کسی عذر آوری بهانه ای باقی نیاید.

«وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا» و هریک از آنان را به سختی هلاک ساختیم، و زیر و زیر کردیم؛ زیرا پند و اندرز در آنان اثر نکرد. و باید گفت: قهر و غضب خداوند بر کفار، یکی از سنت های الهی است.

وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا سَوِيًّا فَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٤٠﴾

و قطعاً بر شهری که باران بلا (بارانی از سنگهای آسمانی) بر آن بارانده شد (دیار قوم لوط) گذشته اند مگر آن را ندیده اند [چرا] ولی امید به زنده شدن ندارند (۴۰) محمد علی صابونی مفسر صفة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می فرماید: و قریش در سفر تجارتشان به سوی شام بارها از کنار قریه «سدوم»، بزرگترین قریه قوم لوط گذشته اند، همان قریه که سبب نزول سنگ از آسمان بر آن، ویران و نابود شد. «أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا» به سبب آن که پند و اندرز نمی‌گیرند آنها را توبیخ کرده است. یعنی آیا در سفرهایشان آن را با چشم خود نمی‌بینند، تا از سرنوشت ساکنان آن و عذاب دردی که به سبب تکذیب پیامبر خود و مخالفتشان با فرمان خدا آنها را فراگرفت، عبرت بگیرند؟

ابن عباس (رض) در این مورد در تفسیر خویش می نویسد: قریش در سفرهای تجارتی که به سوی شام می‌رفتند از کنار ویرانه‌های مداین و شهرهای قوم لوط می‌گذشتند، همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: « وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿137﴾ وَ بِاللَّيْلِ أَوْ فَلَ تَعْقُلُونَ ﴿138﴾ » (و همانا شما صبحگاهان بر آثار آنان می‌گذرید. (و نیز) شامگاهان؛ پس آیا عقل خود را بکار نمی‌گیرید. آنها از این جهت عبرت نمی‌گیرند که به معاد، روز رستاخیز امیدوار نیستند.

خوانندگان گرامی !

آیات متبرکه (41 الی 44) موضوعاتی در باره استهزای مشرکان به پیامبر و نامگذاری دعوت حق به گمراهی، مورد بحث قرار گرفته است.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾

و چون تو را ببینند جز به ریشخندت نگیرند [که] آیا این همان کسی است که الله او را به حیث پیغمبر فرستاده است؟! (۴۱)

باید یاد آور شد که: تمسخر و تحقیر انبیاء، یکی از شیوه‌ی دائمی کفار بوده است، کفار با انکار شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم، می کوشیدند که: رسالت او را زیر سؤال ببرند. در بیان شأن نزول روایت شده است: که این آیه درباره ابوجهل نازل شد زیرا چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با یاران خویش از برابر وی می‌گذشتند، با تمسخر و ریشخندی می گفتند: (آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟).

إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

چیزی نمانده بود که ما را از خدایانمان اگر بر آن ایستادگی نمی‌کردیم منحرف کند و هنگامی که عذاب را می بینند به زودی خواهند دانست چه کسی گمراه تر است. (۴۲). از فحوای جمله «لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا» آیه مبارکه معلوم می شود که: مشرکان به تأثیر سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم اعتراف دارند. ولی با تأسف باید گفت که در برخی از موارد انسانها چنان سرچپه فکر می‌کند که هدایت را گمراهی می‌پندارند. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: چیزی نمانده بود که این مدعی رسالت، ما را با نیروی برهان و انوار بیانش از پرستش بتان بازگرداند؛ لیکن ما بر پرستش آن‌ها ثابت قدم باقی ماندیم.

ولی پروردگار با عظمت در جواب آنها می فرماید: « **وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا** » یعنی در آخرت به هنگام مشاهده‌ی عذاب خواهند فهمید که چه کسی رهرو راه رشد و هدایت بوده و چه کسی گمراه است؟ و از دین منحرف گشته است؟
أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿٤٣﴾

آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است؟ آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی؟ یا به دفاع از او برخیزی؟ (۴۳)
«مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»: کسی که هوی و هوس را معبود و خدای خود ساخته است. هدف از آن آرزوپرستی، به فرمان دل گوش کردن، و فرمان خدا و رسول و رهنمود عقل را رها کردن است (ملاحظه شود سوره های: کهف / 28، طه / 16، قصص / 50).
 در مورد اصطلاح « **هَوَاهُ** » امام قرطبی می فرماید که به هر معبودی غیر از حق، هوی گفته می‌شود.

قرآن عظیم الشان با تمام شدت هواپرستی را رد نموده و هواپرستی، را سرچشمه غفلت دانسته است، طوریکه در (سوره کهف، آیه 28) می فرماید: **«وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»** و از آن کس که ما دلش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از پی هوای خویش رفته و کارش نادیده گرفتن حق بوده است پیروی مکن.
 همچنان می فرماید: **«فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدِي»** (آیه 16 سوره طه) پس مبدا کسی که به قیامت ایمان ندارد و پیرو هوای نفس خویش است، تو را از توجه به قیامت باز دارد که سقوط می‌کند.

هواپرستی، بدترین انحراف است. طوریکه در (آیه 50 / سوره قصص) می فرماید: **«فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»** (پس اگر (خواسته و پیشنهاد) تو را نپذیرفتند، بدان که آنان پیرو هوس‌های نفسانی خویش‌اند و کیست گمراه‌تر از آن کس که بدون (پذیرش حق و توجه به) هدایت و رهنمون الهی، از هوس خود پیروی نماید؟ همانا خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

همچنان باید گفت که همین خصوصیت هواپرستی است که مانع قضاوت عادلانه می‌کرد. طوریکه می فرماید: **«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»** (آیه 26 سوره ص) (ای داود! همانا ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم، پس میان مردم به حق داوری کن و از هواها و هوس‌ها پیروی نکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند. البته کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند برایشان عذاب سختی است به خاطر آن که روز قیامت را فراموش کردند.)

و در نهایت باید گفت که: هواپرستی، سرچشمه‌ی فساد است. طوریکه می فرماید: **«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ»** (آیه 71 / سوره مؤمنون) (و اگر حق، از هوس‌های آنان پیروی می‌کرد، قطعاً آسمان‌ها و زمین و کسانی که در آنها هستند تباه می‌شدند، ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه‌ی یاد (وشرف و حیثیت) آنهاست، اما آنان از این یاد رویگردانند.)

ابن عباس (رض) در مورد هوی و هوس مشرکین می نویسد: یکی از مشرکین سنگی را پرستش می کرد، وقتی بهتر از آن را می دید، آن را برمی گرفت و قبلی را دور می انداخت.

« أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا (43) » آیا می توانی ضامن آن باشی که او را از هوی حفظ کنی؟ این کار تو نیست. ابو حیان گفته است: این بیان نومیدی از ایمان آنان را می رساند و به پیامبر اشاره می کند که بر آنان افسوس نخورد و نشان می دهد که آنها در عدم شناخت منافع خود و عدم تأمل در اندیشه در عواقب امور مانند حیواناتند. (البحر ۵۰۱/۶).

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾

یا گمان داری که بیشترشان می شنوند یا می فهمند؟ آنان جز مانند چهارپایان (بی خرد)، بکله ایشان گمراهترند. (۴۴)

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ» آیا گمان می بری که مشرکان برای شنیدن گوش شنوا دارند، آیا آیات قرآن را به سمع قبول و بهره گیری می شنوند، یا عبرت ها و اندرزهایی را که در آن است می فهمند؟

« إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا » چنین نیست «آنان جز همانند چهارپایان» بی عقل و فکر «نیستند بلکه آنان گمراهترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان پروردگارشان را می شناسند، برای او تسبیح می گویند، به سوی چراگاههای خویش راه می برند، برای صاحب خود منقاد و رام می شوند، آنچه را که به سودشان است عمل می کنند و از چیزهای زیانبار و خطرناک می پرهیزند در حالی که این گروه نه برای آفریدگار خود منقاد می شوند و نه پروردگاری که آنان را روزی داده است می شناسند. همچنین اینان از چهارپایان به این دلیل گمراهترند که اگر چهارپایان پیام توحید و نبوت را درک نمی کنند، علیه آن هم قیام هم نمی کنند، برخلاف این گروه که از روی عناد، مکابره، تعصب و خرد شمردن حق، در برابر آن به ستیز برمی خیزند پس هرگز به آنان امیدوار نباش.

«تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان گرامی!

در آیات (45 الی 54) دلایل چند بر وجود بر وجود و یکتایی آفریدگار، بحث می نماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾

آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد آنگاه آفتاب را بر آن دلیل گردانیدیم (۴۵)

«مَدَّ الظِّلَّ...»: سایه را همه جا گستر کرده است. اشاره به این است که سایه گاهی بر قسمت شرقی و گاهی بر قسمت جنوبی کره زمین می افتد، و بر اثر گردش زمین به دور خود، شب و روز تولید می گردد و سایه و روشنی همه جا را به نوبه فرا می گیرند، و بر اثر گردش زمین به دور آفتاب، فصول چهارگانه تشکیل، و قطب شمال و قطب جنوب هم مانند سایر نقاط زمین به طور متناوب از نور و سایه برخوردار می شوند.

«عَلَيْهِ دَلِيلًا»: رهنمون به آن. بیان گر آن. اشاره به این است که آفتاب شناساننده تاریکی

است، چرا که ضدّ به ضدّ شناخته می‌شود.

باید یادآور شد که: بهترین راه خداشناسی برای همگان، تفکر در پدیده‌های هستی است که بر اساس حکمت الهی آفریده شده‌اند. گردش زمین به دور خود و آفتاب چیزی تصادفی نیست، بلکه همه آن حکیمانه و مدبرانه است.

واقعیت امر اینست که: گستردگی و طولانی شدن مدّت سایه به خاطر پرورش و رشد و شکوفایی است. «رَبِّكَ ... هَذَا الظِّلُّ» (اگر نور، مستقیم و یا سایه دائمی بود، یا همگی می‌سوختند و یا منجمد می‌شدند).

پروردگار با عظمت با زیبایی خاصی در آیه مبارکه می‌فرماید: آیا ندیدی که الله تعالی با عظمت چطور سایه هر چیز را از طلوع بامداد تا طلوع آفتاب گسترانده است؟ اگر او می‌خواست آن سایه را چنان ثابت و ساکن می‌گردانید که طلوع آفتاب نتواند آن را تغییر دهد اما او آفتاب را نشانه‌ای گردانید که بدان بر احوال سایه راه برده می‌شود. همان گونه که آفرینش جهان به تدریج و آرامی و در شش مرحله صورت گرفته است، تغییر آن نیز به تدریج خواهد بود.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: از فواید این سایه متحرک، بهره‌گیری از آن به عنوان مقیاسی برای اندازه‌گیری زمان است چنان‌که فقها آن را نشانه و مقیاسی برای شناخت اوقات بعضی از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که شروع آن در هنگام زوال آفتاب است و نماز عصر که وقت آن در هنگام برابر شدن سایه هر چیز با سایه اصلی آن - در نزد جمهور - و دو برابر شدن سایه اصلی آن - در نزد ابوحنیفه - است «آن‌گاه آفتاب را بر آن دلیلی گردانیدیم» یعنی: آفتاب را برای سایه نشانه‌ای رهنما گردانیدیم که احوال آفتاب، بازتابگر احوال آن است بدان جهت که سایه با آفتاب زیاد و کم شده و گستردگی یا کوتاهی پیدا می‌کند. آری! سایه برای جانداران و عاقلان در هر مکانی نعمت عظمایی است، بخصوص در سرزمین‌های گرمسیر که راحت‌بخش و خنک‌کننده تن جانداران است.

ثُمَّ قَبْضَنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾

سپس آن [سایه] را اندک اندک به سوی خود بازمی‌گیریم (۴۶)

«قَبْضَنَا»: آن را جمع می‌گردانیم. مراد محو تدریجی سایه بر حسب موقعیت آفتاب است.

«إِلَيْنَا»: به سوی خود. این تعبیر بیان‌گر این است که تابش نور و گسترش سایه - بر اثر طلوع و غروب آفتاب - هر دو در دست الله و ناشی از قدرت «لَا يَزَالُ اللَّهُ» در نظام کائنات است. (تفسیر «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)
 «ثُمَّ قَبْضَنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا»: یعنی سپس از آن سایه اندک اندک می‌کاهیم. نه یکباره، تا منافع بندگان مختل نشود. ابن عباس گفته است: سایه از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب است. (طبری ۱۲/۱۹)، این نظر مجاهد است و بسی از مفسران آن را پذیرفته و گفته‌اند: سایه بهترین حالت است و بهشت به آن موصوف گشته است: «و ظِلٌّ مَمْدُودٌ»، و ما این را که راحج است برگرفته‌ایم؛ چون. سایه‌ی معروف همان است و لفظ «شمس» بر آن دلیل است. علامه ابو سعود این نظر را ترجیح می‌دهد).

مفسران می‌نویسند: سایه عبارت است از امر متوسط در بین نور خالص و تاریکی مطلق که در فاصله‌ی بین فجر و طلوع آفتاب بر سطح زمین گسترش پیدا می‌کند. پس

از آن آفتاب اندک‌اندک آن را محو و زایل می‌کند. سپس نور آفتاب سایه را به تدریج از میان می‌برد تا آفتاب از خط استوا عبور کند. و از وقت زوال نیز آفتاب همچنان از سایه می‌کاهد تا آفتاب غروب کند. سایه در این موقعیت به «فیء» موسوم است. استدلال به وسیله‌ی آن بر وجود صانع دانا چنین است: پیدایش آن بعد از عدم و از میان رفتن آن بعد از پیدایش و تغییر و تحولاتی که بر آن عارض می‌شود از قبیل کم و زیاد شدن و گسترش یافتن و جمع شدن به صورتی که منافع بندگان را در تضمین می‌کند، مستلزم وجود صانعی توانا و مدبر و داناست که می‌تواند اجرام آسمانی را به حرکت درآورد و اجسام فلکی را به شیوه‌ای بسیار نیکو ترتیب دهد. و این تدبیر و توانایی جز از جانب خدای عالمیان صورت‌پذیر نیست. (تفسیر رازی ۸۸/۲۴).

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾

و اوست ذاتی که شب را برای‌تان لباس و خواب را مایه آرامش گردانید. و روز را (وقت) برخاستن شما (در زمین) قرار داد. (۴۷)

«لِبَاسًا»: مراد این است که تاریکی شب همچون جامه شما را در خود می‌پوشاند.

«سُبَاتًا»: تعطیل کار به منظور استراحت و تجدید قوا است. ضمناً اشاره لطیفی به تعطیل فعالیت‌های برخی از اندام‌های بدن به هنگام خواب دارد.

«نُشُورًا»: بیداری. هدف از آن وقت بیداری و تلاش و کوشش و حرکت و جنبش است که به زنده شدن دوباره رستاخیز می‌ماند (ملاحظه شود سوره‌های: فرقان / 3 و 40، فاطر / 9، ملک / 15). (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

در این آیه مبارکه به نشانه‌های قدرت پروردگار با عظمت و نعمت‌های ارزشمندی که آن را به بندگان خویش ارزانی داشته اشاره نموده می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا» الله متعال ذاتی یگانه است که شب را برای شما آفرید که خود را به تاریکی آن می‌پوشانید آنگونه که خود را به لباس می‌پوشانید.

«لِبَاسًا»: لباس، زمانی نعمت الهی است که بدن را بیوشاند. در قرآن کریم در چند

مواردی ذکری از لباس بعمل آمده است: بطور مثال از شب: طوریکه در (آیه 47 /

سوره فرقان) می‌فرماید: «جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا» (آیه 47 سوره فرقان) که در فوق تذکر یافت.

مورد دیگری «لباس» همانا همسر است؛ طوریکه در (آیه: 187 / سوره بقره می

فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» و مورد دیگری «لباس» همانا تقوا است،

طوریکه در (آیه 26 / سوره اعراف) آمده است: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا

يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ»

(ای فرزندان آدم! همانا بر شما لباسی فرو فرستادیم تا هم زشتی (برهنگی) شما را بیوشاند و هم زیوری باشد، و (لی) لباس تقوا همانا بهتر است. آن، از نشانه‌های خداست، باشد که آنان پند گیرند (و متذکر شوند).

«وَالنَّوْمَ سُبَاتًا» و خواب را مایه‌ی آسایش بدن شما قرار داده است؛ یعنی خواب را

راحت‌بخش بدن‌های‌تان و انقطاعی دوره‌ای برای کسب و کارتان گردانید چون در شب دست از کار و تلاش می‌کشید.

«سُبَاتًا»: راحتی قطع‌کننده حرکت برای آرامش دادن به جسم و روح است.

« وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا » و روز را زمانبدین منظور آفرید تا در آن برای کار و کسب روزی، گشت‌وگذار کنید.
 « نُشُورًا »: از «نشر» آمده است، و به معنای پخش شدن مردم در روز برای کار و تلاش است.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾

و او کسی است که بادهای را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم. (۴۸).

«الرِّيحَ»: جمع ریح، بادهای، ذکر آن به صورت جمع، اشاره به انواع مختلف بادهای است که ابرها را به مناطق مختلفی از روی زمین می‌رانند.

«رَحْمَتِهِ»: رحمت او. مراد باران است که رحمت خدا در حقّ بندگان است. اشاره به وزش بادهای در پیشاپیش توده‌های ابر است که آمیخته با رطوبت ملایمی بوده و نسیم دل‌انگیزی ایجاد می‌کند که از آن بوی باران به مشام می‌رسد و به مژده رسان‌هایی می‌مانند که خبر از خوشی‌ها و شادی‌ها می‌دهند.

«السَّمَاءِ»: مراد ابر آسمان است (سوره: واقعه / 69).

«طَهُورًا»: پاک. پاک کننده (سوره: انفال / 11). (تفسیر نور مصطفی خرمدل)

«وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» الله متعال ذاتی است که: بادهای را فرستاده تا مژده‌ی باران رحمت را بدهد.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»: الله متعال ذاتی است که: از ابر، آبی فرو فرستاد که مردم از آن می‌نوشتند و در غسل و وضوء، خود را بدان پاک می‌سازند.

«طَهُورًا»: پاک پاک‌کننده است زیرا آب آسمان بر هیچ چیز نجس یا پلیدی فرود نمی‌آید مگر این‌که آن را پاک می‌گرداند.

امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: صیغهی (طهورا) برای مبالغه در «پاکی» آمده است، پس مقتضی است که پاک و پاک کننده باشد. (تفسیر قرطبی ۳۹/۱۳).

در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ الْمَاءَ طَهُورٌ لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ». «آب پاک کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی‌گرداند».

آب مایه حیات و نعمتی است که خداوند متعال آن را به شکل وافر و رایگان در اختیار بندگان و سایر موجودات روی زمین اعطا نموده است و در این مورد الله متعال می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ؟» و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند» (آیه ۳۰ / سوره انبیاء).

خداوند متعال به آب ارزش و اهمیت زیادی داده است که در بیش از صد آیه قرآن کریم در مورد آن بحث نموده و انسان از گذشته‌های دور از بدو پیدایش حیات با آب رابطه مستحکم داشته است آب نقش اساسی و حیاتی در ادامه زندگی انسان ایفا کرده است و منابع آبی در ایجاد و شکل‌گیری اکثر تمدنها دارای نقش مهم و حیاتی است. در سوره ی مبارکه ی کهف آیه ۴۵ خداوند متعال حیات و زندگی انسان را به آبی تشبیه نموده است که از آسمان فرو می‌آید و موجب نمو و رشد نباتات می‌شود و پس از دوران کوتاه حیات نباتاتی آن پایان می‌یابد، نکته بسیار مهم و زیبا در همان اصل تشبیه است که حیات، آب

است و آب، حیات است و نمو و رشد نیز از برکات همین آب حیات است.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْسَى كَثِيرًا ﴿٤٩﴾

تا به وسیله آن (آب) سرزمین مرده را زنده کنیم و آن را به آنچه از چهارپایان و انسان‌های بسیاری که آفریده‌ایم، بنوشانیم. (۴۹).

«بَلْدَةٌ»: سرزمین.

«مَيْتًا»: مرده. هدف از آن سرزمین خشک و بی‌آب و علف است. (مَيْتًا) صفت (بَلْدَةٌ)

است و می‌بایست به صورت مؤنث، یعنی (مَيْتَةٌ) ذکر شود، اما در اینجا توجه به معنی است که (بَلْدًا) است؛ نه به لفظ (ملاحظه شود سوره: فاطر / آیه 9).

«نُسْقِيَهُ»: آن را برای نوشیدن در اختیار قرار دهیم. برخی (إِسْقَاء) و (سَقَى) را به یک معنی دانسته‌اند.

«أَنْعَام»: چهارپایان.

«أَنْسَى»: جمع انسان یا انسی، مردمان. (تفسیر نور خرمدل).

«لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا»: الله متعال بعد از اینکه زمین مرده بود، به وسیله این باران

سرزمینی مرده را که در آن زراعتی وجود نداشت رویاندن گیاه سبز را به وسیله آب، برای استفاده هر بخش انسان و حیوان قرار دهد.

و انسان برای مصرف خود و امور زراعتی خویش و حیواناتش سخت به آب نیازمند است.

امام فخر رازی می‌فرماید: نکره آوردن «انعام» و «اناسی» به این دلیل است که زندگی

انسان به زندگی زمین و حیواناتش بستگی دارد و بیشتر مردم در زمین‌های نزدیک

جویبارها و رودخانه‌ها جمع می‌شوند. بنابراین آنان از نوشیدن آب باران بی‌نیازند، ولی

بیشتر انسان‌ها در بیابان‌ها و صحراها ساکن هستند و جز در مواقع نزول باران آبی برای

شرب نمی‌یابند. از این رو گفته است: «أَنْعَامًا وَ أَنْسَى كَثِيرًا» ؛ یعنی افرادی زیاد؛ چون

از وزن «فَعِيل» قصد فزونی می‌شود. (تفسیر کبیر ۲۴/۹۱).

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هَ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَابَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾

ما این آیات را به صورتهای گوناگون در میان بیان کردیم تا پند گیرند ولی بیشتر مردم

جز انکار و کفر کاری نکردند. (۵۰)

«صَرَّفْنَا هَ بَيْنَهُمْ»: ما باران را در میان انسان‌ها تقسیم می‌کنیم و گاهی باران را در این

ناحیه و گاهی در آن ناحیه می‌بارانیم و از نعمت آب بهره‌مند می‌گردانیم (سوره: نور /

43). در این صورت مرجع ضمیر (ه) باران است. اما با توجه به آیه 52 و موارد

استعمال (صرف) به صورت فعل‌های ماضی و مضارع در قرآن و ذکر (لِيَذَّكَّرُوا) یا

همانند آن پشت سر آن، مرجع ضمیر (قرآن) است (مراجعه شود به: اسرا / 41 و 89،

کهف / 54، طه / 113، احقاف / 27، انعام / 46 و 65).

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هَ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا» برای این که خرد و اندیشه‌ی خود را به کار گیرند، در

این قرآن 33 برای انسان‌ها مثال‌های فراوانی آورده‌ایم و دلایل و براهین فراوانی را

بیان کرده‌ایم.

«فَابَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (50)» بسی از انسان‌ها جز انکار و تکذیب راهی را در

پیش نگرفتند.

ابن کثیر از ابن عباس و ابن مسعود (رضی الله عنهما) نقل می‌کند که در تفسیر این آیه

گفتند: «هیچ سالی از سال دیگر در بارندگی بیش نیست ولی الله متعال باران را آن گونه که خواهد در نقاط مختلف زمین به گردش می‌آورد».

یعنی الله متعال باران را از سرزمینی به سرزمینی دیگر متحوّل گردانیده، برخی را از آن آب رسانیده و برخی دیگر را از آب باز داشته است تا بندگان نعمتش بر خود را یاد کرده و در نتیجه وی را شکر گزارند و چنانچه باران را از آنان بازداشت، وی را به توبه و استغفار یاد کنند.

«فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» ولی بیشتر مردم راهی جز انکار و ناسپاسی به نشانه‌ها و نعمت‌های الله متعال را نپذیرفتند؛ چنانکه نزول باران را به فلان و فلان ستاره نسبت دادند.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿٥١﴾

و اگر می‌خواستیم در هر شهر و دیاری پیامبری می‌فرستادیم. (۵۱)
«قَرْيَةً»: شهر. روستا. وهدف از آن ناحیه و دیار است.

«نَذِيرًا»: بیم‌دهنده. منظور پیغمبری است که مردمان را از سرکشی و عذاب خدا ترساند. یعنی اگر الله متعال می‌خواست قطعاً در هر شهر پیامبری می‌فرستاد که مردم را به سوی توحید فراخوانده و از عذاب الهی بیم دهد. ولیکن چنین نکردیم بلکه (ای محمد) شما را به سوی تمام بشریت مبعوث کردیم و این از خصوصیت‌های توست. و بدین وسیله بزرگی مقام تو را نشان دادیم ای محمد.

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾

بنابر این از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی بپرداز. (۵۲)
«جَاهِدْهُمْ بِهِ»: با حجّت و برهان و درس‌ها و عبرت‌های قرآن، جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی را با کافران به راه انداز.

جهاد علمی و منطقی علیه کفر و شرک، بزرگ‌ترین جهاد بشمار می‌رود و به اصطلاح بنام: «جهاداً کبیراً» مسمی می‌باشد.

قرآن عظیم الشان بهترین ابزار جهاد علمی و فرهنگی و نیرومندترین وسیله‌ی بحث و محاجّه با دشمنان اسلام است.

داکتر دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسیر تفسیر المیسر می‌نویسد: پس ای پیامبر! از کافران در ترک چیزی از امر تبلیغ که حق‌تعالی تو را بدان دستور داده است، اطاعت نکن و چیزی از پیام الله متعال را پنهان نساز بلکه در دعوت و نصیحت سخت بکوشی و به وسیله این قرآن با کافران به جهادی بزرگ که هیچ گسست و سستی‌ای در آن نباشد، بپرداز.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٥٣﴾

و او ذاتی است که دو دریا را موج‌زنان به سوی هم روان کرد این یکی شیرین [و] گوارا و آن یکی شور [و] تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد (۵۳)

الله متعال که اجازه نمی‌دهد آب شیرین و آب شور و تلخ که در کنار یکدیگرند با هم مخلوط شوند، چگونه اجازه می‌دهد حقّ و باطل و کفر و ایمان، آمیخته شوند؟ و با اراده

پروردگار با عظمت خداوند متعال، حتی اگر مایعات در کنار هم باشند با یکدیگر مخلوط نمی‌شوند.

ابن کثیر در معنی این آیه مبارکه می‌نویسد: الله متعال آب را دو نوع خلق کرده است: یکی آب شیرین و دیگری آب شور، آب شیرین مانند آب دریاها و چشمه و چاه‌ها، و آب شور مانند آب در ابحار بزرگ که جریان ندارد، و در بین آب شیرین و شور مانعی قرار داده است که مانع در هم آمیختن این دو نوع آن است و آن عبارت است از خشکی. ابن جریر این را پذیرفته است. (تفسیر ابن کثیر ۶۳۵/۲).

وامام رازی در این مورد می‌فرماید: وجه استدلال در اینجا آشکار است؛ زیرا شیرینی و شوری اگر از طبیعت زمین یا آب ناشی باشد، باید آب‌ها مساوی باشند، اما می‌بینیم که این‌طور نیست، پس قادری دانا باید هر یک را به صفتی اختصاص دهد. (تفسیر کبیر ۱۰۱/۲۴).

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿۵۴﴾

و او ذاتی است که از آب (نطفه) بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نسبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست (۵۴)

هدف از آب در این آیه مبارکه، نطفه‌ی انسان است، طوریکه خداوند متعال در (آیه ۲۰ سورة مرسلات) می‌فرماید: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (آیا ما شما را از آبی پست خلق نکردیم.) و باز در (آیه ۶ / سورة طارق) می‌فرماید: «خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ». «نسب» پیوندی است که از طریق زاد و ولد به وجود می‌آید، مانند پیوند پدر و فرزند و برادران با یکدیگر.

کلمه‌ی «صهر» به معنای داماد است و دامادی پیوندی است که بین يك مرد و يك خانواده‌ی دیگر به وجود می‌آید، مانند پیوند داماد با وابستگان همسرش که در اصطلاح به آن خویشاوندی سببی می‌گویند.

در آیه مبارکه آمده است که: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» الله متعال یکانه ذاتی است که؛ از آب منی مرد و زن، (آب نطفه) انسان‌هایی تمام اندام از مردان و زنان را آفرید.

در فحوای آیه متبرکه با وضاحت این فهم حاصل می‌شود که: انسان مخلوق با عظمتی است. «بَشَرًا» (تنوین نشانه عظمت است).

«فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا» زندگی انسان بر اساس پیوندهای سببی و نسبی شکل می‌گیرد. در آیه مبارکه می‌فرماید که: از یک نطفه دو نوع انسان را به وجود آورده است: نوعی که مذکر است و منشاء نسب است؛ زیرا نسب از آن پدران است. و نوعی هم مؤنث است که به وسیله‌ی آنها وصلت و خویشاوندی فراهم می‌شود. پس به سبب نسب تعارف و تواصل حاصل می‌شود و به وسیله‌ی مصاهره محبت و مودت حاصل شده و بیگانه و نزدیک در کنار هم جمع می‌شوند. (تفسیر صفة التفاسیر صابونی).

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌فرماید که: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نسباً و صهراً) این است».

زندگی انسان بر اساس پیوندهای سببی و نسبی شکل می‌گیرد، «وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» و خدا در خلق و ایجاد بسیار توانا می‌باشد، به طوری که از یک نطفه مذکر و مؤنث خلق می‌کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (55 الی 62) در باره نادانی مشرکان و پرستش بتان، دلیل بندگی در برابر خدای رحمان، بحث بعمل آمده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾

آنها غیر از الله چیزهائی را می پرستند که نه به آنها فایده ی می رساند و نه زیانی، و کافران در برابر پروردگارشان (در طریق کفر) کمک کار یکدیگرند. (۵۵) هدف از «الْكَافِرُ»: جنس کفار. «عَلَى رَبِّهِ»: بر ضدّ پروردگارش. هدف این است که کافران در مسیر انحراف از راه خدا تنها نیستند و بر ضدّ آئین خدا یکدیگر را تقویت و نیروهائی را بسیج می نمایند (سوره: اعراف / 202).

کفار با وجود روشنی و کثرت این برهان ها و همچنان دلالت آن ها بر قدرت حق تعالی، باز هم - جز خدای یگانه قهار - هر چه را از درختان و سنگ ها که خواستند به پرستش گرفتند؛ بتانی را که نه جلب کننده نفعی برای شان هستند و نه دفع کننده زیانی. و این امر نشانه و گویای جهل مشرکان است.

«وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا» و کافر همواره در برابر پروردگارش پشتیبان (گمراهان و خطوط انحرافی) است. در واقع انسان کافر، شیطان را بر دشمنی با الله متعال و پرستش غیروی یاری و پشتیبانی می کند و دیگر شیاطین انسی و جئی را نیز بر نافرمانی حق تعالی مدد می رساند.

در این هیچ جای شکی نیست که: مشرکان، کافرند و در کفر پشتیبان یکدیگرند. مجاهد گفته است: در معصیت و نافرمانی خدا، پشت شیطان را گرفته و آن را یاری می دهد. (تفسیر طبری ۱۷/۱۹).

ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه می فرماید که این آیه کریمه؛ «در باره ابوجهل نازل شد ولی عام بودن لفظ معتبر است، نه خاص بودن سبب».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾

و ما تو را جز مرّده رسان و هشداردهنده نفرستاده ایم. (۵۶) الله متعال پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را جز بشارتگر بندگان صالحش به بهشت های پر ناز و نعمت و بیم دهنده دشمنان کافرش به عذاب جحیم، نفرستاده است.

خوانندگان گرامی!

در می یابیم که در این آیه ی مبارکه کوتاه، هم به مبحث توحید اشاره بعمل آمده ؛ چون کلمه، «ارسلنا»، هم به نبوت، «ك» و هم به معاد، «مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» همچنان از محتوای این آیه مبارکه معلوم می شود که: انسان، به هشدار بیشتر نیاز دارد تا بشارت. (کلمه ی «نذیر» صیغه ی مبالغه و نشانه ی تأکید است).

در آیه فوق موضوع بصورت کل بیان گردیده است ولی تفصیل این موضوع را می توان در سوره ی مبارکه ی «بقره آیه 119» و در سوره ی «فاطر آیه: 24» و در سوره ی «احزاب آیات 45 تا 47» مورد مطالعه قرار فرماید.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾

بگو: من از شما [در برابر تبلیغ دین هیچ] مزدی نمی خواهم، جز اینکه هر که بخواهد

[می تواند از برکت هدایت من] راهی به سوی پروردگارش بگیرد. (۵۷)
ای پیامبر! به مردم بگو: من از شما در قبال دعوت خود مزدی نمی‌طلبم و برای دریافت چیزی چنین کاری را نمی‌کنم زیرا پاداشم بر خداوند متعال است.

«إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رِبِّهِ سَبِيلًا» جز این که هر کس بخواد به وسیله‌ی ایمان و عمل صالح راهی به سوی الله در پیش گیرد. من مال و پاداشی از شما نمی‌خواهم، فقط ایمان به الله متعال و طاعتش را از شما می‌طلبم، و پاداش من نزد الله می‌باشد.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿٥٨﴾

و بر آن زنده که نمی‌میرد توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی و همین بس که او به گناهان بندگان آگاه است (۵۸)

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» در تمام امور خود به خداوند یگانه و یکتا تکیه کن که همیشه باقی و پابرجاست و هرگز او را مرگ نیست. که همین تو را بس است و تو را یاری می‌دهد و دینت را بر دیگر ادیان پیروز می‌گرداند.

«وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ» از اوصافی که مشرکان به او نسبت می‌دهند، او را منزّه بدان، اوصافی که شایسته‌ی شأن او نیست؛ از قبیل نسبت دادن شریک و اولاد به او. «وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا» و همین بس که خدا از اعمال بندگان آگاه است، و چیزی از او مخفی نیست. امام فخر رازی می‌فرماید: از این گفته مبالغه منظور است، همان‌گونه که می‌گویند: «کفی بالعلم جمالا و کفی بالأدب مالا». و به معنی «حسبک» یعنی تو را بس است، می‌باشد؛ یعنی تو به دیگری احتیاج نداری؛ چون الله متعال به احوال آنان آگاه است و قدرت مجازات آنان را دارد. و این وعیدی است بس شدید. (تفسیر کبیر ۱۰۳/۲۴).

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا ﴿٥٩﴾

همان ذاتی که آسمانها و زمین و مابین آنها را در شش روز آفرید باز بر عرش مستقر گردید (طوری که شایسته شکوه و جلال اوست). اوست خداوند رحمان، و درباره‌اش از [فردی] آگاه بپرس. (۵۹)

ابن جبیر گفته است: خدا می‌تواند آسمان‌ها و زمین را در یک لحظه خلق کند، اما در اینجا می‌خواهد صبر و تائی و پایداری را به بندگان بیاموزد. (تفسیر کبیر ۱۰۴/۲۴).
درباره خلقت جهان در شش روز، در قرآن عظیم الشأن شش بار بحث بعمل آمده است. هدف از شش روز، یا شش دوره و مرحله و یا مدتی برابر شش روز طبیعی می‌باشد.

کلمه‌ی «عرش» در فرهنگ اسلام، مرکز فرماندهی و تدبیر آفرینش است و هدف از «استوی علی العرش» همان تسلط و تدبیر الهی است، به دلیل آیه‌ی ۳ سوره یونس که

می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ أَوْ فَلَا تَذَكَّرُونَ» (همانا پروردگارتان، خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز و دوران آفرید، سپس بر عرش استیلاء یافت (زمام امور را به دست گرفت). کار جهان را تدبیر و سامان دهی می‌کند. هیچ شفاعت‌کننده‌ای جز با اذن او نیست. آن خداوند است که پروردگار شماست، پس او را بپرسنید. آیا پند نمی‌گیرید؟).

« **عرش** »: عرش در اصل به معنی رفع و بالا بردن است. تخت حکومت را عرش گویند. به علت بالا رفتن در آن. مثل: « **وَأَلْهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ** » (سوره نمل/ 23). همچنان « **عرش** » در قرآن کریم گاهی، به معنی تخت حکومت و کنایه از تدبیر جهان است. مانند: « **ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ** » و گاهی، يك موجود به خصوصی است. مثل: « **وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ زَمراً / 75** » (رجوع شود به قاموس قرآن- عرش) **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿٦٠﴾**

و چون به آنان گفته شود به خداوند رحمان سجده برید، میگویند پروردگار بخشنده چیست؟ آیا به چیزی که تو می‌فرمایی سجده بریم؟ و این امر بر نفرت و گریزشان افزود. (۶۰) « **مَا الرَّحْمَانُ؟** »: رحمان چیست؟ هدف این است که تمسخر و تفرعن می‌کردند و همچون فرعون رفتار می‌نمودند که جاهل کنان به موسی می‌گفت: « **وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ؟!** » (برای تفصیل مراجعه شود به سوره: شعراء آیه: 23).

باید گفت که: سجده، مظهر یکتاپرستی و روح ادیان توحیدی است. « **اسْجُدُوا** » (از میان همه‌ی تکالیف، تنها سخن از سجده به میان آمده است).

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می‌فرمایند: مشرکان مکه گفتند؛ ما رحمان دیگری را بجز رحمان «بیمامه» نمی‌شناسیم. مراد آنها مسیلمه کذاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس این آیه نازل شد: « **و چون به آنان گفته شود: برای رحمان سجده کنید، می‌گویند: رحمان چیست؟** » یعنی: چون این صفت از صفات خدای سبحان را شنیدند، آن را با انکار تلقی کرده و نسبت به آن اظهار ناآشنایی کردند « **آیا برای چیزی سجده بریم که تو به ما فرمان می‌دهی؟** » یعنی: برای رحمانی سجده بریم که تو ما را به سجده کردن برای او فرمان می‌دهی؟ « **و بر رمیدن‌شان می‌افزاید** » یعنی: فرمان دادن به سجده بر نفرت و رمندگی‌شان از دین و دوری‌شان از آن می‌افزاید. (تفسیر انوار القرآن) **یادداشت اولی:**

در این آیه دو بار کلمه‌ی «ما» مطرح شده است که برای جمادات به کار می‌رود. هدف کفار از این تعبیر، تحقیر ذات مقدس الهی بود. لذا به جای « **و من الرحمن** » گفتند: « **مَا الرَّحْمَنُ** » و به جای « **لنن تأمرنا** » گفتند: « **لِمَا تَأْمُرُنَا** ». کلمه‌ی «رحمن» رمز رحمت دائمی و بی‌پایان و از صفات اختصاصی پروردگار است. **یادداشت دومی:**

علماء بر این امر که این آیه از آیات سجده تلاوت است، اتفاق نظر دارند. **تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦١﴾** خجسته و بسیار بابرکت است ذاتی که در آسمان برج‌ها آفرید و در میان آن چراغ روشن و ماه نور پخشی آفرید. (۶۱)

« **تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا** » مجد و عظمت از آن خداست که آن ستارگان عظیم و درخشنده را در آسمان قرار داده است. « **وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا (61)** » آفتاب درخشان و ماه تابان را در آن قرار داده است. مراد از **بروج**: برجهای ستارگان، یعنی منازل دوازده‌گانه آن است که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. آنها را

«برج» یعنی قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان برای ساکنان خود همچون کاخ‌های بلندی هستند «و در آن چراغی قرار داد» یعنی: در آسمان خورشید فروزانی قرار داد «و ماه تابانی» که با طلوع خود زمین را روشن می‌کند ولی نور آن مانند نور خورشید، فروزان و گرمابخش نیست.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌نویسد: «در یک قرائت دیگر (سرجا) آمده است، سرج جمع سراج است و سراج همان خورشید است پس آیه کریمه - بنابراین قرائت - به وجود خورشیدهای متعدد اشاره می‌کند نه به یک خورشید و این همان معنایی است که مردم آن را فقط در این عصر شناخته و دریافته‌اند! بلی! دریافته‌اند که ستارگان همه خورشیدهایی مانند آفتاب ما هستند ولی از آنجا که این ستارگان از ما دورند، کوچک به نظر می‌رسند». (تفسیر انوار القرآن).

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾

و اوست ذاتی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای کسی که خواهان پند گرفتن یا خواهان شکرگزاری است. (۶۲)

«خِلْفَةً»: چیزی که به دنبال چیز دیگری می‌آید. «أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ»: بخواهد به یاد خدا باشد. بخواهد به حکمت خدا و قدرت مطلقه او از روی مشاهده نظام بدیع آفتاب و ماه و ابراج آسمانی و ستارگان کیهانی پی ببرد.

ابن کثیر در تفسیر آیه می‌گوید: «یعنی حق تعالی شب و روز را برای تعیین اوقات عبادت، پی‌آمد یک دیگر قرار داده است پس کسی که در شب عملی از او فوت شود، آن را در روز جبران می‌کند و کسی که در روز عملی از او فوت شود، آن را در شب جبران می‌کند».

همچنان امام طبری می‌فرماید که: الله متعال شب و روز را جانشین هم قرار داده، پس هر کس کاری را در شب از دست بدهد، آن را در روز درمی‌یابد و اگر کاری را در روز از دست بدهد، آن را در شب درمی‌یابد. (طبری ۲۰/۱۹).

واقعاً هم یاد الله متعال زمانی ارزش دارد که بر اساس آگاهی و بصیرت باشد، شب و روز، نعمتی شایسته‌ی شکر و سپاسگزاری است. و از اینکه در آیه مبارکه کلمه «أَرَادَ» دوبار تکرار شده این فهم را برای ما می‌رساند که: هم شناخت، اراده می‌خواهد و هم عمل و شکر.

صفات ممیزه بندگان رحمان:

بالاترین مدال برای انسان، مدال بندگی الله متعال است. و انتساب به «و عِبَادُ الرَّحْمَنِ» مقام و منزلت انسان را بی‌نهایت، بالا می‌برد.

امام قرطبی فرموده است: خدای سبحان بندگان رحمان را به یازده صفت پسندیده متصف کرده است که عبارتند از: فروتنی، شکیبایی، شب‌زنده‌داری، بیم و هراس، ترک اسراف و خسیسی، دوری جستن از شرک، پاکی از زنا و قتل، توبه، دوری از دروغ، پذیرفتن نصیحت و اندرز، و رو آوردن و التماس به الله. پس از آن پاداش نیکوی آنها را بیان کرده است که عبارت است از نایل آمدن به غرفه یعنی بالاترین منزل‌های بهشت و باشکوه‌ترین آن.

خوانندگان گرامی!

می خواهم مبحث «صفات ممیزه بندگان الرحمن» مطابق فحوای (آیات 63 الی 76) که در آن صفات، علامت و ممیزه برای بندگان مقبول و مخصوص خداوند بزرگ ذکر گردیده، بشرح ذیل در روشنی آیات متبرکه و احادیثی نبوی به معرفی گیرم:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٦٣﴾

و بندگان پروردگار رحمان کسانی‌اند که بر روی زمین متواضع راه می‌روند و چون نادانان ایشان را مخاطب قرار دهند گویند: سلام بر شما. (۶۳).

تواضع و فروتنی:

در آیه مبارکه اولین صفت از صفات شایسته عباد الرحمن و بندگان خاص خداوند، تواضع و فروتنی شمرده شده است. خداوند متعال در اولین توصیف، خلق و خوی تکبر و خودبرتربینی را از این دسته از بندگان خاص خود نفی کرده است. در آیه مبارکه از کلمه «يَمْشُونَ» یعنی «مشی» استفاده بعمل آمده است، که بارزترین و آشکارترین تفسیر آن عدم تکبر در هنگام راه رفتن به تفسیر گرفته شده است. یعنی این بدین معنی است که: بندگانی که الله آنان را دوست می‌دارد و شایسته‌ی آنند که به خدا منتسب شوند، بندگان با تقوا و نیک‌اند که چون بر زمین راه می‌روند؛ با تواضع، آرامش و نرمی و بدون تکبر گام برمی‌دارند. و از روی فخر و تکبر یا را بر زمین نمی‌کوبند و سرمست نیستند و در راه رفتن هم فخر فروشی نمی‌کنند.

قابل تذکر است که فهم کلمه «يَمْشُونَ» یعنی «مشی» را نباید تنها و تنها در راه رفتن عادی خلاصه نمود، بلکه در فهم کلمه «يَمْشُونَ» خط و مشی زندگی و برنامه‌های اجتماعی را نیز باید شامل ساخت. که در این صورت آیه شریفه؛ معنای همه جانبه ای را بخود می‌گیرد، و گفته می‌شود که: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ»؛ عباد الرحمن کسانی هستند که در تمام پروگرام‌های زندگی خویش چه شخصی باید و یا هم اجتماعی، توأم با تواضع و فروتنی باید قدم بگذارند، و این بندگان خاص خداوند همواره از تکبر و خودبرتربینی به‌دورند.

حضرت حسن بصری در تفسیر آیه: «يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» می‌فرماید که تمام اعشا و جوارح مؤمنین مخلصین از چشم گرفته تا گوش دست و پا در برابر خدا ذلیل و عاجز شوند، مردم نا آگاه با مشاهده ی آن می‌پندارند که او عاجز و معذور است، در صورتی که نه او مریض است و نه معذور، بلکه تندرست و سالم است، ولی خوف از الله چنان بر او مسلط است که بر دیگران مسلط نیست، فکر آخرت او را از مشاغل دنیا باز داشته است، و کسی بر خدا اعتماد نمی‌کند و تمام فکر و اندیشه ی او در امور دنیا است، پس او همیشه در تحشر و تأسف می‌باشد (که دنیا کاملاً میسر نمی‌شود و او از آخرت سهمی بر نداشت) و کسی که نعمت خدا را تنها، خورد و نوش تصور کرد و سوی عالی‌ترین اخلاق متوجه نمی‌شود، علم او بسیار اندک است، و عذاب برای او آماده است. (تفسیر ابن کثیر).

«هَوْنًا»: آهسته و آرام. هدف با وقار، سکینه، تواضع و فروتنانه راه رفتن، و ترک خودخواهی کردن است. مصدر است و در معنی اسم فاعل برای تأکید به کار رفته است.

باید یاد آور شد که: رفتار هر کس، نشان دهنده‌ی شخصیت اوست. «عِبَادُ الرَّحْمَنِ ... يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (بندگان خاص خداوند، مظهر تواضع هستند.) می بینیم که: اسلام، دین جامعی است که حتی برای چگونه راه رفتن انسان به روی زمین نصایح و رهنمود های مفید و سودمندی را مطرح می کند.

طوری که گفته آمدیم: از خصوصیات «عِبَادِ الرَّحْمَنِ» این است که ایشان به آرامی، وقار و متانت خاصی بر روی زمین سیر می کنند.

«عِبَادِ الرَّحْمَنِ» در مقابل پروردگار خویش فروتن و نرمخو هستند و هرگز خصلت غرور در آن ها نفوذ کرده نمی تواند، الله عز و جل انسان مؤمن را از این که متکبرانه بر روی زمین راه برود نهی فرموده است.

طوری که در (آیه 37 / سوره اسراء) می فرماید: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» و در روی زمین متکبرانه و مغرورانه راه مرو. چرا که تو (با پای کوبیدن متکبرانه ات بر زمین) نمی توانی زمین را بشکافی و (با گردن کشیدن جبارانه ات بر آسمان، نمی توانی) به بلندای کوه ها برسی. (آخر ذره ناچیزی انسان نام، در برابر کره زمین و در برابر مجموعه هستی، چه چیزی بشمار می آید؟!).

این گروه از مؤمنان عباد الرحمن وصیت لقمان علیه السلام را که به فرزندش را، که (آیه 19 / سوره مبارکه لقمان) تذکر یافته است با تمام دقت عملی می نماید: «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتِ الْحَمِيرِ: و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و (در سخن گفتنت) از صدای خود بکاه (و فریاد مزین) چرا که زشت ترین صداها، صدای خران است».

خوانندگان گرامی!

البته هدف اینست که **بندگان رحمان کسانی اند** که آنان با عزت و گردن فرازی گام برمی دارند که نشانه مؤمن متواضع برای الله متعال است طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم در راه رفتن چنان حرکت می کردند که گویی از مکان بلند و مرتفعی فرود می آیند.

در شمایل رسول الله صلی الله علیه سلم آمده است که راه رفتن رسول الله صلی اله علیه وسلم خیلی اهسته نبود، بلکه قدر تیز بود طوری که در حدیث می فرماید: « وَكَأَنَّما الْأَرْضُ تُطَوَّى لَهُ » یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم طوری راه می رفت که گویا زمین برای او پیچیده می شد. (تفسیر ابن کثیر)

سیرت نویسان می نویسند که برخی از سلف صالح نیز راه رفتن به پژمردگی و تصنع را مکروه می دانستند تا بدانجا که روایت شده است: که امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) جوانی را دید که سست و پژمرده راه می رود، فرمود: تو را چه شده است، آیا مریض هستی؟ گفت: نه ای امیر المؤمنین! آن گاه عمر (رضی الله عنه) شمشیر خویش را بر سرش بلند کرد و به او فرمان داد تا با نیرومندی و چابکی راه برود.

صبر، بردباری و تحمل:

همچنان در آیه مبارکه آمده است که: «إِنَّهُمْ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (63: فرقان)

«الْجَاهِلُونَ»: لوده، و نادان. ولی باید گفت که در ترجمه «الْجَاهِلُونَ»: به جهالت این امر روشن گردید که هدف از آن شخص بی علم نیست، بلکه کسی است که کار جهالت

و کلام جاهلانه بعمل آرد، اگرچه در نفس الامر عالم هم باشد.
«سَلاماً»: درود. هدف از سلام متارکه و دوری گزیدن و رویگردانی است؛ نه سلام احوال‌پرسی کردن (مراجعه شود به سوره: قصص آیه: 55).

«إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاماً» (چون جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند، با سلام جواب می‌فرمایند) یعنی: بر آزارهایی که از سوی اهل جهالت و نادانی می‌بینند، روش تحمل و بردباری را در پیش گرفته و مانند آنان جهالت نمی‌کنند بلکه می‌گویند: سلام! که این سلام، البته سلام درود و تحیت نیست بلکه سلام متارکه است که نه در آن خیری است و نه شری. یا مراد از «سلام» این است: در برابر جاهل سخنی ملایم و حکیمانه می‌گویند که از آزار او به سلامت مانند.

حسن گفته است: یعنی زمانیکه اگر با انسان نادانی روبه‌رو شوند آنها از خود نادانی نشان نمی‌دهند و شکیبایی را پیشه می‌کنند.

امام قرطبی از نحاس نقل کرده است که سلام در اینجا مشتق از تسلیم نیست، بلکه مشتق از تسلّم است، به معنی سلامت ماندن، منظور این که در جواب به جاهلان، آنها سخن سلامتی می‌گویند که به دیگران اذیت نرسد، و آنها هم گناهکار نباشند، همین تفسیر از حضرت مجاهد، مقاتل و غیره منقول است. (تفسیر مظهری) نتیجه اینکه با کسی که صحبت احمقانه و جاهلانه می‌گوید: انتقام نمی‌گیرند، بلکه از آنها در می‌گذرند.

هرگاه نادانان، «عباد الرحمن» را مورد خطاب قرار دهند اینان با درود و سلام جواب شان را می‌گویند، یعنی هر زمان که انسان‌های نادان از روی جهالت منجر به برافروختن خشم و غضب آنان شوند «عباد الرحمن» در جواب به آنان می‌گویند: سلام و درود بر شما باد و از جانب ما در امنیت هستید؛ و با این کار خود را از همنشینی با جاهلان دور می‌سازند و به مانند گفتار مردم دوران جاهلیت جواب نمی‌دهند.

با توجه به تعلیمات اسلامی، مسلمانان هرگاه همدیگر را می‌بینند به یکدیگر سلام و درود می‌فرستند و همدیگر را گرامی می‌دارند و به این وسیله پیام جامعه اسلامی را که همان امنیت و آرامش است در میان خود اعلام می‌دارند و نسبت به هم یادآور می‌شوند. کلمه سلام، در امان ماندن آبرو و مال و سلامتی جسم و تمام آنچه که انسان خواهان در امان ماندن آن است را شامل می‌شود.

بنابراین، مسلمانان زمانیکه به انسان جاهل، لوده و نادانان روبرو می‌شود، در مقابل آن با صبر و بردباری برخورد نموده و از آنان دوری می‌جویند؛ حتی از همنشینی با آنان خودداری می‌نمایند. این است همان آرامش و امنیتی که مسلمانان هنگام ملاقات یکدیگر آنرا باید رعایت کند.

رسول الله صلی الله علیه السلام با چه زیبایی مهم‌ترین خصوصیت یک شخص مسلمان را چنین بیان فرموده است: «المُسلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ، وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللهُ عَنْهُ»: مسلمان واقعی کسی است که برادرش از زبان و دست او در امان باشد».

امام بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر و بن العاص که آنان نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌اند، نقل می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: مسلمان واقعی کسی است که مسلمانان دیگر از زبان و دست او در امان باشند و هجرت کننده (ترک کننده) حقیقتی کسی است که از آنچه که خداوند او را از انجام آن نهی

فرموده دوری نماید. پس کسانی که این صفات را نداشته باشند، در حقیقت جزء «عبادالرحمن» به شمار نمی‌آیند و هیچ رابطه و پیوندی با اسلام ندارند.

خوانندگان گرامی !

طوری‌که یاد آور شدیم از خصوصیت «عبادالرحمن» صفاتی ظاهری در رفتار و منششان است و آن صفاتی است که بر اخلاقی بردبارانه که ریشه در درون آنان دارد و نیز به برتری عقل و دانش نزد آنان دلالت می‌کند.

با جاهلان نباید مقابله به مثل صورت گیرد:

و نباید فراموش کرد که: مُدارا و حلم و حوصله، از صفات بارز مؤمنان است.

زمانیکه با جهل جاهلان، و عمل جاهلانه وی مواجه و روبرومی شوید نباید ویرا تحت تأثیر قرار دهید، کوشش باید صورت گیرد که؛ آنان در مقابل عمل شما عکس العمل جاهلانه و احمقانه رادر پیش نگیرند، عباد الرحمن همیشه بر زبان‌های خود مسلط هستند و به مانند آنان کلامی ناروا بر زبان جاری نمی‌سازند و هرگز حرکت‌های نامناسب و ناشایسته‌ای را از خود بروز نمی‌دهند.

بندگان خدا، همیشه سعی و کوشش بخرچ می‌دهند تا راه فتنه و شر را بر جاهلان بندند و شراره‌های آتشی شعله‌ور و سوزان که قطعاً منجر به کشتاری بزرگ و فتنه‌ای دامن گیر می‌شود را خاموش می‌کنند.

باید گفت که: تواضع، ثمره‌ی بندگی و اولین نشانه‌ی عباد الرحمن است. سرچشمه‌ی مدارا و نرم‌خویی بندگان خدا، ایمان است، نه ترس و ضعف آنان. وقار و نرمی از بارزترین صفات عبادمؤمن بشمار می‌رود.

طوری‌که که گفتیم: تواضع باید هم در عمل باشد، «يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» هم در کلام، «قَالُوا سَلَامًا» و هم در عبادت. «سُجَّدًا وَقِيَامًا» با اشخاص نادان، جاهل و فرومایه نباید مجادله کرد «قَالُوا سَلَامًا» (آنان سخنی در شأن خود می‌گویند، ولی شما در مقابل سخنی عالمانه و کریمانه بزبان آرید).

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾

و آنان که شب را برای پروردگارشان با سجده و قیام به صبح می‌رسانند. (۶۴)

قیام اللیل و شب زنده داری:

امام رازی گفته است: بعد از این که سیرت و رفتار عباد الرحمن را در روز به دو صورت یعنی ترک اذیت و آزار و پیشه کردن صبر و شکیبایی بیان کرد، در اینجا رفتار «عبادالرحمن» را یاد آور شده است که عبارت است از اشتغال به خدمت خالق. (تفسیر کبیر ۱۰۸/۲۴).

همچنان که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن نیز در وصف آنان می‌فرماید: «قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ». یعنی: آنان تمام شب یا بیشتر قسمت‌های از شب را سجده‌کنان بر روی‌های شان و قیام‌کنان بر پاهایشان در حال نماز و تهجد به روز می‌آورند.

«يَبِيتُونَ»: اهل لغت می‌فرمایند که بیتوته آنست که شب انسان را درك کند خواه بخوابد یا نخوابد «بات بیتوته ... ادرکه اللیل نام أ و لم ینم» علی هذا معنی آیه آن می‌شود: شب آنها را درك می‌کند در حال سجده و قیام.

«سجدا» جمع ساجد. چنان که قیاما جمع قائم است.

در این آیه مبارکه به معرفی یکی دیگر از صفات «عبادالرحمن» به معرفی گرفته می فرماید: که عباد الرحمن آنان اند که؛ شب را در قیام و سجده به صبح می‌رسانند. و طوریکه یاد آوری شدیم از خصوصیات عالی «عبادالرحمن» این است که آنان شبانه نیز به عبادت خداوند مشغولند و تنها در برابر خداوند بزرگ سجده و قیام می‌کنند. اینان شب زنده‌داری می‌کنند و با تمام وجود خود الله را یاد می‌کنند و او را به بزرگی و عظمت می‌ستایند و تسبیح‌گوی او هستند و تنها از او طلب می‌کنند و از عذابش می‌ترسند و به پاداش او امیدوار هستند.

«عبادالرحمن» ساعت‌های خلوت تاریکی شب خود را همراه با خداوند پشت سر می‌گذارند و به سوی الله متعال روی می‌آورند و او را عبادت می‌کنند. «عبادالرحمن» کسانی هستند که به نشان بندگی حقیقی و عبودیت خالصانه دست یافته‌اند و به دنبال پناهی هستند که سایه خداوند رحمان بالای سرشان باشد.

«عبادالرحمن» خداوند را اطاعت می‌کنند و در دل شب هم مشغول عبادتند و با خدای مهربان خود خلوت کرده‌اند. لازمه متصف بودن آنان به «عبادالرحمن» این نیست که کل شب را برای عبادت خداوند بیدار بمانند بلکه عبادت در پاسی از شب کفایت می‌کند چراکه الله متعال رسول الله صلی الله علیه وسلم را که سرور «عبادالرحمن» است به شب زنده‌داری در تمام شب مکلف نساخت طوریکه پروردگار با عظمت ما در ابتدای سوره «مزمّل» آیات 1 تا 6 در این زمینه می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا الْمَزْمُلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا إنا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنْ نَاشِئَهُ اللَّيْلُ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَ أَقْوَمُ قِيلًا » (ای جامه بخود پیچیده! ﴿2﴾ شب برخیز مگر اندکی (از آن را). ﴿3﴾ (بر خیز) نیمی از شب یا اندکی از آن کم کن. ﴿4﴾ یا اندکی بر آن بیافزای و قرآن را با تدبیر و تأمل و شمرده بخوان. ﴿5﴾ (چون) ما کلام نهایت گران (و موجب مسئولیت را) بر تو القا خواهیم کرد. ﴿6﴾ به یقین شب زنده داری در تزکیه و اصلاح نفس مؤثرتر و در سخن استوارتر است).

حضرت ابن عباس (رضی الله عنه) فرموده است: کسی که بعد از نماز عشاء دو رکعت یا بیش از دو رکعت نماز بخواند، او در این حکم «بَاتَ لِلَّهِ سَاجِدًا وَقَائِمًا» قرار می‌گیرد. (مظهری و بغوی) همچنان عثمانی (رضی الله عنه) می‌فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: کسی که نماز عشاء را با جماعت اداء کند او در حکم کسی است که نصف شب را به عبادت گذارنده است. (رواه احمد و مسلم فی صحیحہ از مظهری).

بنابر این کسی که برای پرورش نفس خود در پاسی از شب به عبادت مشغول باشد و در مقابل ذات احدیت عالم به دور از ریا، تشویش، هوای نفس، دنیاخواهی سجده و قیام نماید قطعاً استوارترین سخنان را بر زبان جاری می‌سازد. یعنی در مناجات با الله متعال برای صفای ذهن و آرامش روح و روان و محیطش صادق‌ترین کلام را به کار می‌گیرد و پس از این بیشتر با خداوند خلوت می‌کند و دعا و قرآن می‌خواند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾
و آنان که می‌گویند: پروردگارا! عذاب [دوزخ] را از ما برطرف گردان که مسلماً عذاب آن پایدار و همیشگی است. (٦٥)

دعا و مناجات:

بندگان رحمان «کسانی اند که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما بگردان، بی‌گمان عذاب آن پایدار است» گرام: لازم و دائمی است. کلمه‌ی «گرام» در اصل به معنای مصیبتی است که انسان در برابر آن راه فرار ندارد و نوعی التزام و تعهد بر دوش او قرار می‌دهد.

«عبدالرحمن» از خداوند باری تعالی می‌خواهند که تمام عذاب جهنم را از آنان دور بدارد، چه عذابی که بر اثر استقرار یا بر اثر اقامت برای آنان مقدر شود. هدف از این دعا، این است که «عبدالرحمن» از خداوند می‌خواهند که به وسیله «دعا»، عذاب را از آنان دور گرداند. در نتیجه دعا کردن یکی از نشانه‌های ایمان راستین و درست و عمل صالح است که قطعاً ثمربخش می‌شود. «عبدالرحمن» توسط ایمان حقیقی در مقابل کفر از خود محافظت می‌کنند و از این که در عذاب جهنم مستقر شوند، رهایی می‌یابند و همچنین به وسیله اعمال صالح، خویشتن را از عصیان و سرکشی در امان نگه می‌دارند و این که در عذاب جهنم هر چند به مدت کوتاهی اقامت داشته باشند خود را نجات می‌دهند.

إِنَّهَا سَاعَةٌ مُّسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

یقیناً دوزخ بدترین جایگاه و بد محل اقامتی است. (۶۶)

«مُسْتَقَرًّا»: مکان ماندن موقت را می‌گویند و «مُقَامًا»: محل اقامت دائم. «مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا»: عطف این دو کلمه بر یکدیگر، بیان‌گر افزایش کمیت و کیفیت عذاب و رو به فزونی نهادن آن در طول مدت است (مراجعه شود به سوره: فاطر / 36). (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل)

امام قرطبی در تفسیر این آیه می‌فرماید: یعنی دوزخ بد جایگاه و بد قرارگاهی می‌باشد! این بندگان مطیع با وجود طاعت خود از عذاب خدا بیمناک و در حذرند. (تفسیر قرطبی ۷۲/۱۳).

وحسن گفته است: برای دوری جستن از عذاب جهنم در روز بیمناکند و در شب خسته.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾

آنها کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند نه اسراف می‌کنند و نه بخل می‌ورزند، بلکه در میان این (دوره) حد وسط را برمی‌گزینند (۶۷)

انفاق و دوری از تبذیر و اسراف:

«أَنْفَقُوا»: خرج کردند. برای خود و خانواده خرید کردند. «لَمْ يَقْتُرُوا»: سختگیری نمی‌کنند و بخل نشان نمی‌دهند. «قَوَامًا»: حد وسط. میانه‌روی. یعنی نه آن چنان سخت‌گیری و تنگ‌چشمی می‌کنند که زن و فرزندان‌شان گرسنه بمانند، و نه آن چنان در مخارج و نفقه زیاده‌روی و باد دستی می‌کنند که تبذیر و اسراف بشمار آید.

واقعیت امر همین است که: اَمّت میانه و وسط، باید برنامه‌های معتدل و وسط را داشته باشد. و از افراط و تفریط در زندگی خویش بپرهیزد. حتی میانه‌روی در عبادت و انفاق، دارای ارزش و از جمله خواست دین مقدس اسلام می‌باشد.

در آیه مبارکه در باره پنجمین صفت از صفات بندگان رحمان آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا

أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتَرُوا» یعنی در خوراک و نوشیدن و پوشاک زیاده‌روی و یا کوتاهی و قصور نمی‌کنند و مانند خسیسان دست خشک نیستند.

اسراف: در لغت به معنی تجاوز از حد است، و در اصطلاح شرع در نزد حضرت ابن عباس، مجاهد، قتاده و ابن جریح اسراف از انفاق فی معصیة الله است، اگر چه پیشیزی باشد، و بعضی فرموده که خرج کردن بدون ضرورت در کار های جایز که در حدود تبذیر (فضول خرجی) می باشد آن هم در حکم اسراف است؛ زیرا تبذیر یعنی زیاده خرجی به نص قرآن کریم حرام و معصیت است ، حق تعالی می فرماید: «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (همانا اسرافکاران برادران شیطان هیند).

و «اقتار» به معنی تنگی در خرج و بخیلی است ، و در اصطلاح شرع این است که در کارهایی که الله ورسول به انفاق در آنها دستور داده است ، تنگی به کار بره شود ، (عدم انفاق به درجه اولی در آن داخل است) این تفسیر از حضرت ابن عباس ، قتاده و غیره منقول است. (مظهری).

مفهوم آیه این است که صفت بندگان مقبول خدا این است که در انفاق مال در میان اسراف و اقتار بر اعتدال و میانه روی عمل می کنند ، رسول الله صلی علیه وسلم فرموده است . «من فقه الرجل قصده فی معیشة» یعنی علامت دانشمندی انسان این است که در انفاق میانه روی اختیار کند ، (نه در اسراف مبتلا باشد و نه در بخیلی) (رواه احمد عن أبي الدرداء، ابن کثیر)

«عبادالرحمن» به این سفارش الهی عمل می‌کنند تا آن هنگام که انفاق می‌کنند جزء اسرافکاران نباشند چراکه اسراف کنندگان یاران شیطان به حساب می‌آیند و شیطان انسان را به کارهای زشت و ناروا هدایت می‌کند و از او می‌خواهد که در گناهان اسراف و زیاده‌روی نماید و کسانی که در این راه کج قدم برمی‌دارند دچار هلاکت و نابودی خواهند شد و جزء یاران بد و شیاطین انسی و جنی که آن‌ها را همراهی می‌کنند چیز دیگری نمی‌یابند تا جایی که در گناه و ذلت و خواری می‌افتند و خداوند بر آنان خشمگین شده سپس به سوی جهنم رهسپار می‌شوند و چه بد سرنوشتی را خواهند داشت.

« وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا. ۶۷ » مفسران در فهم این آیه مبارکه می‌نویسند که: مؤمنان با تقوای کسانی هستند زمانیکه از اموال خویش انفاق می‌کنند ، حد وسط ، راهی میانه و معتدل را در پیش می‌گیرند؛ نه در انفاق اسراف و ولخرجی می‌کنند و نه در بخشش، بخل و تنگ چشمی می‌ورزند طوریکه در فوق هم یاد اوری شدیم حد وسط و روش میانه و وسط را در پی می‌گیرند.

مجاهد در این مورد با زیبایی می‌فرماید: اگر به اندازه‌ی کوه ابو قبیس طلا را در راه الله خرج کنی اسراف و زیاده‌روی نیست و اگر مثتی را در نافرمانی خدا خرج کنی، اسراف است. (طبری ۲۳/۱۹). این بر مبنای قولی است که اسراف را به «انفاق در معصیت تفسیر کرده است» ، و بعضی از مفسران این قول را پذیرفته‌اند و همین قول از ابن عباس نیز نقل شده است، اما قول اول «اظهر» است.

امام احمد از عبدالله بن مسعود (رض) روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمودند: «مَا عَالَ مَنْ اقْتَصَدَ». یعنی کسی که در زندگی خود میانه‌روی و اعتدال نماید هرگز فقیر نمی‌شود و منظور از میانه‌روی همان اعتدالی است که خالی از افراط و تفریط باشد.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «مَا أَحْسَنَ الْقَصْدَ فِي الْغَنِيِّ وَمَا أَحْسَنَ الْقَصْدَ فِي

الفقر وما أحسن القصد في العبادة». «چقدر نیکوست میانروی در توانگری، چقدر

نیکوست میانروی در حال فقر و چقدر نیکوست میانروی در عبادت».

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾

و کسانی که با الله معبود دیگری را نمی پرستند، و نفسی را که الله (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی کشند و زنا نمی کنند. و هرکس که چنین اعمال را مرتکب شود، مجازات سختی آن را می بیند. (۶۸)

به خدای یگانه شرک نمی ورزند:

قبل از همه باید یاد آور شد که: هدایت و دستور قرآن عظیم الشان در مورد دوری از شرک، زنا و قتل، تنها يك موعظه نیست، بلکه قانونی است که تخلف از آن جزای سنگین و شدیدی را درپیش دارد. همچنان باید گفت: که جزا های الهی استثنا بر دار نیست، هر کس تخلف کند سزا می بیند.

ششمین صفت عباد الرحمن آنست که: در عبادت، با الله کسی دیگری را شریک نمی گردانند.

طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» ایشان کسانی اند که به الله متعال شریک نیاورده، بلکه او را یگانه دانسته و مخلصانه او را پرستش می کنند. فقط او را در عبودیت یگانه و یکتا قرار می دهند.

«عباد الرحمن» به یقین دریافته اند که جز الله خدایی نیست و تنها او روزی دهنده و زنده کننده و میراننده و شفا دهنده است و به جز او کس دیگری نمی تواند در عالم هستی دخل و تصرف نماید. پس به او ایمان راستین و خالصانه آورده و قلب هایشان را فقط در گرو او قرار داده اند.

«عباد الرحمن» یقین دارند که اگر انسان و جنیان دور هم جمع گردند تا به کسی فایده ای رسانند قادر به انجام آن نخواهند بود مگر آنچه که خداوند مهربان برای آن شخص مقرر کرده باشد و اگر تمام این گروه جمع شوند تا به کسی ضرر رسانند هرگز نمی توانند مگر آنچه که خداوند برای او مقدر ساخته باشد.

این ها صفاتی بودند که «عباد الرحمن» به آن آراسته اند و این صفات را نیز حضرت ابراهیم علیه السلام هم بیان داشته اند. طوری که در سوره «شعرا» آیات 69 تا 86 از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام، آمده است:

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ اِبْرَاهِيمَ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَنظَّلْ لَهَا عَاكِفِينَ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ اِذْ تَدْعُونَ اَوْ يَنْفَعُونَكُمْ اَوْ يَضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَ جَدْنَا اَبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ اَفَرَايْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ اَنْتُمْ وَ اَبَاؤُكُمْ الْاَقْدَمُونَ فَاِنَّهُمْ عَدُو لِي الْاَعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي وَ اِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِيَنِي وَ الَّذِي اَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْجَنَّةَ بِالصَّالِحِينَ وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَّرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَ اغْفِرْ لِاَبِي اِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ»

(ای پیغمبر!) سرگذشت ابراهیم را برای کافران بیان دار. (و خبر ابراهیم را برای شان بخوان. ﴿۷۰﴾ وقتی که به پدر و قوم خود گفت: شما چه می پرستید؟ ﴿۷۱﴾ گفتند: بت ها را می پرستیم، و همیشه بر عبادت شان معتکف می باشیم. ﴿۷۲﴾ ابراهیم گفت: آیا وقتی که آنها

را می‌خوانید سخن شما را می‌شنوند؟ ﴿۷۳﴾ یا به شما فائده یا ضرری می‌رسانند؟ ﴿۷۴﴾ گفتند: نه، بلکه پدران خود را دیدیم که چنین می‌کردند. ﴿۷۵﴾ ابراهیم گفت: آیا آنچه را که شما می‌پرستید، دیده‌اید (تأمل کرده‌اید). ﴿۷۶﴾ و (آنچه را) پدران پیشین‌تان می‌پرستیدند؟ ﴿۷۷﴾ پس بدانید که همه آنها دشمن من‌اند، غیر از پروردگار جهانیان. ﴿۷۸﴾ آن ذاتی که مرا آفریده است، پس او مرا هدایت می‌کند. ﴿۷۹﴾ آن ذاتی که مرا (غذا) می‌خوراند و (آشامیدنی) می‌نوشاند. ﴿۸۰﴾ و چون بیمار شوم، پس وی مرا شفا می‌دهد. ﴿۸۱﴾ و آن ذاتی که مرا می‌میراند، باز زنده‌ام می‌گرداند. ﴿۸۲﴾ و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را بیامرزد. ﴿۸۳﴾ ای پروردگارم! به من حکم (علم و نبوت) ببخش و مرا با صالحان ملحق بگردان. ﴿۸۴﴾ و برای من در میان آیندگان نام نیک بگذار. ﴿۸۵﴾ و مرا از جمله وارثان جنت پرناز و نعمت بگردان. ﴿۸۶﴾ و پدرم را بیمارز، زیرا او از گمراهان بود.

پرهیز از قتل نفس:

«وَلَا يَفْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» «و هیچ نفسی را که خداوند حرام کرده‌است» یعنی: کشتنش را «جز به حق نمی‌کشند» کشتن به حق در سه مورد است:

- 1- کفر بعد از ایمان (کشتن مرتد).
- 2- یا زنا بعد از احسان (همسر داری) یعنی: زنا ی مرد محسن و زن محصنه (مرد و زن دارای همسر).
- 3- یا کشتن نفس به تجاوز و عدوان. یعنی قصاص.

آنان هرگز کسی را به قتل نمی‌رسانند حتی اگر به حق باشد. آنچه که در قتل نفس اصل است این است که قتل نفس در دین الهی حرام است هر چند که شایسته کشتن باشد زیرا خداوند آفریننده نفس است و با حیات بخشیدن به آن، زیستن طولانی را به آن ارزانی بخشیده تا در گرفتاری‌ها و دشواری‌ها نقشش را به‌خوبی ایفا کند و باید مسیری که خداوند آن را برای امتحان پیش روی انسان قرار داده، آن‌گونه که شایسته است آن را بپیماید و در نهایت پاداش آن نزد خداوند است؛ اما منافع جامعه بشری قتل را قصاص برخی از انسان‌ها می‌داند. خداوند نیز قتل را در برخی شرایط که مجازات در آن واجب می‌شود جایز می‌داند و این نوع قتل، قتل به حق است.

«عبدالرحمان» به این صفت متصفند که مرتکب قتلی نمی‌شوند مگر آن که خداوند آن را جایز دانسته باشد و آنان سفارش خداوند را برای مؤمنان عملی می‌سازند همان طور که خداوند عَزَّ و جَلَّ در سوره «اسراء» آیه 33 می‌فرماید:

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قَتَلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» «و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را -جز به حق- حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (که نزدیکترین خویشاوند به او است، این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و به‌جای یک نفر، دو نفر و بیشتر را بکشد، یا این که به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد) بی‌گمان صاحب خون، یاری شونده (از سوی خدا) است (چراکه حق قصاص را بدو داده است)».

«عبدالرحمن» از آنچه که خداوند آن را حرام دانسته دوری می‌کنند. خداوند در سوره «انعام» آیه 151 می‌فرماید:

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَ صَاغُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: بگو: بیایید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چراکه) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی‌رسان همگان ماییم؛ نه شما) و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه (آن‌ها در وقت انجام برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را بدون حق (قصاص و اجرای فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. این‌ها اموری هستند که خدا به گونه مؤکد شما را بدان‌ها توصیه می‌کند تا آن‌ها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید».

«عبادالرحمن» هرگز چنین کاری نخواهند کرد مگر زمانی که انجام آن به اذن الهی باشد. چطور ممکن است که «عبادالرحمن» دچار چنین گناهی گردند در حالی که اینان کلام خداوند را شنیده‌اند که در سوره «نساء» آیه 93 می‌فرماید: «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً: و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر به شمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند».

حکم قصاص، عاملی بازدارنده برای تقوا پیشه کنندگان و غیر متقین است و علت آن این است: کسانی که ترس از خداوند آنان را از قتل باز ندارد، هرگاه آنچه که در پس مرگ است یعنی همان قصاص عادلانه‌ای که دولت اسلامی عهده‌دار آن است را یادآور می‌شوند، پس به این وسیله از قصاص می‌ترسند.

در کلام خداوند بزرگ در سوره «بقره» آیه 179 چنین آمده است: «وَأَلَّكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةً يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات و زندگی است (بنا بر مصلحت و حکمتی که در آن و دقائق و نکاتی که در همه احکام است. این است که قانون قصاص را برای شما وضع کردیم تا از تجاوز و خونریزی بپرهیزید) باشد که تقوا پیشه کنید».

دوری و جلوگیری از زنا:

از جمله صفات «عبادالرحمن» این است که آنان هرگز زنا نمی‌کنند. چراکه از خداوند بلند مرتبه اطاعت می‌کنند و آیات الله عز و جل را که بر آنان تلاوت شده را شنیده‌اند و در آن آیه‌ها دوری از زنا و نهی و بر حذر ماندن از آن و از سرانجام بد آن آمده است و در سخنان ارزشمند رسول اکرم صلی الله علیه وسلم عاقبت اهل زنا به وضوح بیان شده است. قطعاً «عبادالرحمن» کلام الله عز و جل را شنیده‌اند که در سوره «اسراء» آیه 32 به مؤمنان فرموده است: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَةَ الَّتِي كَانَتْ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا: و (با انجام عوامل و انگیزه‌های زنا) به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است». بنابراین مؤمنان تمام آنچه که خداوند آنان را از آن نهی فرموده است به پایان رسانیدند و از آن اطاعت کردند تا بدان وسیله به نشان تقرب به خداوند دست یابند. نشانی

که «عبادالرحمان» حاملان آن هستند و به دوستی که آنان گروهی برتر از مؤمنانند و به بندگی حقیقی الهی آراسته‌اند.

«عبادالرحمن» دریافته‌اند که دوری از زنا، دور شدن از اسباب و مقدمات و انگیزه‌های آن را نیز تضمین می‌کند بنابراین آنان تمام جوارح و اعضای بدن خود را از گناهانی که آنان را به سمت زنا سوق می‌دهد، باز می‌دارند.

خداوند باری تعالی زنا را به‌عنوان یک عمل زشت و ناپسند وصف کرده است (یعنی گناهی بزرگ) و آن را به‌عنوان راهی بس ناپسند توصیف کرده یعنی عملی که برای رسیدن به شهوت و تمایل به جماع صورت می‌گیرد. از آنجایی که این عمل نامشروع است، پس گناهی بسیار بزرگ به شمار می‌آید و به‌همین دلیل الله تعالی به دوری از آن و سرانجام ناپسند آن، تأکید می‌کند و در تمام آنچه که بر بندگان خود نازل کرده، اعم از شریعت و قوانین اسلام از عهد حضرت آدم(ع) تا عهد پیامبر خاتم حضرت محمد مصطفی(ص) آن را حرام دانسته است.

در مورد مجازات مرد یا زن زناکار و ناپاک خداوند عز و جل در سوره «نور» آیه 24، چنین می‌فرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: (انان عذاب عظیمی دارند) در آن روزی که علیه آنان زبان و دست و پای ایشان بر کارهایی که کرده‌اند گواهی می‌دهند».

و از آنجایی که «عبادالرحمن» بندگان برگزیده الهی هستند و از نظر مقام، بالاتر از مؤمنانند پس آنان هرگز به سمت زنا نمی‌روند، یعنی عمل قبیح زنا هرگز جزء عادت‌های آنان محسوب نمی‌شود.

شان نزول آیات 68 - 70:

798- بخاری و مسلم از ابن مسعود (روایت کرده اند: از رسول خدا (پرسیدم بزرگترین گناه کدام است، گفت: برای خالق جهان همتا و مانند قایل شوی، گفتم: پس از آن کدام گناه است؟ گفت: فرزندت را از ترس این که طعامت را می‌خورد بکشی، گفتم: پس از این کدام گناه است، گفت: زنا با زن همسایه. پس خدا برای تصدیق سخنان پیامبر خود آیه « وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ... » را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 7520، مسلم 1 / 90، ح 86، ترمذی 3182، نسائی 90 / 7، احمد 1 / 380 و 431 و 434 از روایت کرده اند. «زاد المسیر» 1054 و «تفسیر شوکانی» 4720).

799- بخاری و مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: عده‌ای از اهل شرک مرتکب قتل شدند و در این کار زیاده‌روی کردند، زنا کردند و در این عمل افراط نمودند، سپس خدمت رسول الله آمدند و گفتند: آنچه می‌گویی و ما را به آن راه دعوت می‌کنی بسیار خوب است کاش ما را آگاه کنی، آیا برای اعمالی که انجام داده ایم باید کفاره بپردازیم؟ پس خداوند متعال آیه (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (68) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا (69) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (70) و قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا ... (زمر: 53) را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 4810 مسلم

122، ابوداود 4274، نسائی در «تفسیر» 469، بیهقی 9 / 98 و حاکم 2 / 403 همه از ابن عباس روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» (1913)

يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾

برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و خوار و جاودان در آن می ماند. (٦٩)

«يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» الله تعالی برای انجام دهنده این گناهان کبیره، عذاب روز قیامت را چند برابر و تشدید می سازد «وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا» و وی را در ذلت و حقارت، و تا ابد در آن عذاب و کیفر ذلیل و خوار می ماند.

جزای روز قیامت هم کمی است، و هم کیفی:

چند برابر شدن عذاب مجرمین که در جملهی «يُضَاعَفُ» آمده است، با عدل الهی مخالفتی ندارد، زیرا عذاب مضاعف در شرایطی است که گناه، آثار شوم و چند برابر داشته باشد. مثلاً زناکار هم گناه می کند و هم دیگری را به گناه وادار می سازد و هم چه بسا از این گناه، فرزند حرامزاده ای به دنیا می آورد که گرایش های منفی دارد. در قتل نفس نیز قاتل، شخصی را می کشد، ولی اشخاصی را داغدار، بی سرپرست و یتیم و جامعه را ناامن می کند. هر يك از این عناوین به تنهایی قابل کیفر است، همان گونه که اگر کسی سنت بدی را در جامعه بنا نهد در طول تاریخ هر کس به آن سنت عمل کند، برای مؤسس آن نیز گناهی ثبت می شود.

از آنجا که به اتفاق همهی علما و مفسران، زنا به تنهایی سبب جاودانگی در دوزخ نمی شود، بنابراین مسئلهی خلود و جاودانگی در دوزخ تنها برای مشرکانی است که زناکار باشند. بلی، عقیدهی حق و باطل و جهان بینی کفر و شرک، در کیفرها تأثیرگذار است.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، پس ایشان اند که الله بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند و الله آمرزنده مهربان است. (٧٠)
«يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»: خداوند بدی های ایشان را به نیکی ها، و گناهانشان را به طاعات و عبادات تبدیل می نماید! کرم بین و لطف خداوندگار، گذشت او با گذشت انسان ها، و مهر او با مهر انسان ها تفاوت از زمین تا آسمان دارد.

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا»: مگر کسانی که در دنیا از خطاها و گناهان خود به درگاه الله متعال توبه ی نصوح و واقعی کند، یعنی ایمانی راسخ آورد و سپس آن توبه و ایمان را با اعمال صالح دنبال کند.

« فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ » پس خداوند متعال آنان را مورد لطف و کرم قرار می دهد از خطاهایش در گذشته، بدی هایش را می بخشاید و آن را به حسنات تبدیل می کند.

بدان شرط که از گناهانش کاملاً دست شسته و بر آنچه از وی گذشته است پشیمان باشد. و خدا بر توبه کاران بسیار آمرزگار و رحمتش بر باز آمدگان بسی وسیع است.

در دین مقدس اسلام، بن بست وجود ندارد. برای گنهکاران هر لحظه راه بازگشت باز است. از جانب دیگر، در هنگام ارتکاب گناه، ایمان از کف می رود، ولی هنگام توبه باز

می‌گردد. و نباید فراموش کنیم که: توبه، يك انقلاب همه جانبه و کلی است، نه يك حرکت سطحی و لفظی، عمل صالح. نشانه‌ی توبه واقعی است.

در حدیث آمده است: «من آخرین فردی که وارد جنت می‌شود و آخرین فردی را که از دوزخ و آتش خارج می‌شود، می‌دانم چه کسی است. در روز قیامت یک نفر را می‌آورند، گفته می‌شود: گناهان کوچکش را بر او عرضه کنند و گناهان بزرگش را از او برطرف کنند. گناهان کوچکش بر او عرضه می‌شود، به او می‌گویند: در فلان و فلان روز چنان و چنین کردی. می‌گوید: بله، نمی‌تواند بگوید نه و از در انکار درآید. در حالی که از گناهان بزرگ خود در هراس است. آنگاه به او گفته می‌شود: به جای هر گناه و بدی یک حسنه و نیکی داری. آنگاه می‌گوید: خداوند! اعمالی را مرتکب شده‌ام که آنها را در اینجا نمی‌بینم! در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندید تا جایی که دندان‌های پیشین او نمایان شد». (اخراج از مسلم).

ابن کثیر این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: «بدان که سیئات با توبه نصح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر بدین جهت که چون او گذشته‌اش را به یاد می‌آورد، پشیمان شده و استرجاع و استغفار می‌گوید پس به این اعتبار گناه وی به طاعت تبدیل می‌شود و بدی‌ها در نامه اعمال وی به حسنات تبدیل می‌شوند چنان‌که در این باره احادیث صحیحی آمده است».

شان نزول آیه 70:

800- بخاری و غیره از ابن عباس روایت کرده اند: وقتی که آیه « وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ... » (فرقان: 68) نازل شد. مشرکان مکه گفتند: خون‌ها را به ناحق ریختیم، برای خدای یکتا بت‌ها را شریک و هم‌تا قرار دادیم و دست به فواحش و زنا زدیم. پس ذاتی که جز در بارگاهش پناهی نیست آیهٔ «إِلَّا مَنْ تَابَ...» را نازل کرد.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾

و هرکس توبه کند و کار نیک انجام دهد حقا که او به‌سوی الله باز می‌گردد. (٧١) «وَمَنْ تَابَ...»: این آیه پاسخی است برای تعجبی که چه بسا آیه پیشین در برخی از اذهان برمی‌انگیزد، و آن این که چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل فرماید؟ «مَتَابًا»: بازگشتن. دست کشیدن از معاصی. مفعول مطلق تأکیدی است و بیان‌گر اهمیت و عظمت توبه است. معنی آیه چنین هم می‌تواند باشد: کسی که از معاصی دست بکشد و علاوه از آن کارهای شایسته انجام دهد، این چنین کسی به‌سوی خدا برمی‌گردد و توبه می‌کند. (تفسیر نور خرم‌دل).

عبدالرؤف مخلص هروی مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: هرکس به زبان خویش توبه کند اما آن توبه را با عمل خویش ثابت نگرداند پس آن توبه وی به هیچ وجه سودمند نیست بلکه فقط کسی به‌سوی الله متعال توبه راستین (نصح) کرده است که توبه خویش را با اعمال شایسته، ثابت و محقق گردانیده باشد.

دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر تفسیر المیسر می‌نویسد: و هر کس از ارتکاب گناهان توبه کرده و با انابت به سوی پروردگارش باز گردد و از اعمال شایسته بسیار انجام دهد بی‌گمان باز گشتش به سوی الله ا صحیح و توبه‌اش صادقانه است؛ بنابراین یقیناً او توبه‌اش را پذیرفته و گناهانش را به آب رحمت خود شستشو می‌دهد.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿٧٢﴾

آنها کسانی هستند که شهادت به دروغ نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه و شرافتمندانه می‌گذرند. (۷۲)

اجتناب از شهادت دروغین:

«الزُّور»: باطل. «لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ»: در مجالس دروغگوئی و معاصی شرکت نمی‌کنند. شهادت باطل و دروغ نمی‌دهند.

گروه مؤمن عباد الرحمن از پرهیزگار کسانی اند که بر دروغ که موجب تضییع حقوق انسان شود، شهادت نمیدهند. باید گفت که: نه تنها انجام گناه حرام است، بلکه شرکت در مجالس گناه و شاهد بودن بر گناه نیز در شرع ممنوع است.

حاضر نشدن در مجالس گناه و بی‌اعتنایی به گناهکاران، در ذات خویش نوعی نهی از منکر بشمار می‌رود. اشتراک در مجالس فاسد، حتی در بندگان واقعی خدا اثر می‌کند. امام طبری می‌فرماید: لغو عبارت است از هر گفته یا عملی باطل و هر چیزی که کسب آن برای انسان ناپسند باشد. و مراسم نکاح و عروسی در بعضی اماکن، و گوش فرادادن به آوازهای ناپسند، تمام اینها داخل معنی لغو می‌باشند که احتراز و دوری جستن از آن بر مؤمن واجب است. (تفسیر طبری ۳۲/۱۹).

(زور): دروغ و باطل است و بالاتر از شرک به خدای متعال دروغی نیست زیرا شرک به الله متعال بزرگتر از (زور) است. بلی! حضور در مجالس و محافل بدعت از (زور) است زیرا این محافل دروغ، باطل و علیه دین الله متعال است.

خواننده محترم!

چطور ممکن است که «عبادالرحمن» به دروغ شهادت دهند در صورتی است که آنان چهره واقعی حقیقت را تغییر می‌دهند و آن را کتمان می‌کنند؟ و این در حالی است که آنان کلام خداوند بلند مرتبه را شنیدند که آنان را از گفتن سخن دروغ بر حذر داشته است.

فرقی ندارد که سخن دروغ در شهادت دادن باشد و یا در غیرشهادت دادن؛ و این کلام الله سبحانه تعالی در سوره مبارکه «حج» آیه ۳۰ بیان شده که می‌فرماید: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أَحَلَّتْ لَكُمْ الْاَنْعَامَ اِلَّا مَا يُثَلَّى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»: آن (چیزی که گذشت، برنامه و مناسک حج بود) و

هر کس اوامر و نواهی خدا را (به‌ویژه در مراسم و امور مربوط به حج) بزرگ و محترم دارد، از نظر خدا چنین کاری (در دنیا و آخرت) برای او بهتر است. (خوردن گوشت) چهارپایان (همچون شتر، گاو، بز و گوسفند) برای شما حلال گشته است، مگر (گوشت) آن چهارپایانی که (در قرآن) برایتان بیان می‌شود (همچون مردار و غیره) و از (پرستش) پلیدها، یعنی بت‌ها دوری کنید و از گفتن افتراء (بر مردم و بر خدا) پرهیزید».

قطعاً «عبادالرحمن» دچار چنین عمل ناشایستی نمی‌شوند چراکه آنان در زمره مؤمنان و متقین می‌باشند. «الزور» در لغت، سخن دروغ و باطل است و اصل ماده این کلمه بر تمایل داشتن دلالت دارد. سخن دروغ و باطل نیز به مانند رویگرداندن از راه درست و حق است.

چطور ممکن است «عبادالرحمن» به دروغ شهادت دهند در حالی که شهادت به دروغ خود یکی از انواع دروغ‌ها و زشت‌ترین آن‌هاست و بدترین تأثیر را در زندگی مردم دارد؟

خداوند عز و جل بیان کرده که دروغ گفتن در نظر من کار آسانی نیست مگر برای کسانی که بی‌ایمانند. در سوره مبارکه «نحل» آیه 105 آمده است: «**إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ**»: تنها و تنها کسانی (بر زبان خدا) دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند؛ و در حقیقت آنان دروغگویان واقعی هستند (نه محمد امین، چراکه چنین کسانی از خدا و مجازات او باکی ندارند و هر وقت مصلحت بدانند، بر زبان دروغ می‌رانند)».

این آیه درباره محصور شدن دروغ در وجود کسانی صحبت می‌کند که ایمان ندارند. زشت‌ترین دروغ‌ها، دروغ بستن به ذات مقدس الهی و به دروغ شهادت دادن است. رسول الله صلی اله علیه وسلم بیان کرده‌اند که، مؤمن هرگز دروغ نمی‌گوید و نیز امام مالک در کتاب «**مُوطَا**» از صفوان بن سلیم روایت کرده‌اند که صفوان از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده است که آیا مؤمن می‌تواند ترسو باشد؟ رسول الله صلی علیه وسلم فرموده‌اند: بله! وی مجدداً پرسیده است. ای نبی خدا! آیا انسان مؤمن می‌تواند بخیل باشد؟ ایشان پاسخ داده‌اند: بله! و در نهایت وی پرسیده است آیا مؤمن می‌تواند دروغگو باشد؟ رسول الله صلی علیه وسلم جواب داده‌اند: نه (هرگز).

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین کبایر آگاه نگردانم؟ و سه بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب گفتند: چرا، یا رسول الله! ما را آگاه کنید. فرمودند: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و درحالی‌که تکیه داده بودند، نشستند و آن‌گاه فرمودند: هان آگاه باشید: و گفتن دروغ، آگاه باشید: و گواهی دروغ». پس پیوسته آن را تکرار می‌کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول الله صلی علیه وسلم سکوت کنند.

حضرت عمر (رض) فرموده کسی که در حق او ثابت باشد که به دروغ شهادت داده است، او به چهل ضربه شلاق سزا داده خواهد شد، و روی او سیاه گردانیده در بازار گردانیده و رسوا کرده می‌شود، باز تا مدت طولانی حبس می‌شود. (رواه ابن ابی شیبیه، عبد الراق و مظهری).

عدم حضور در مجالس لغو و بیهوده:

دهمین صفت از بندگان رحمان با زیبایی خاصی در آیه مبارکه توضیح یافته طوریکه می‌فرماید: «**وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا**» (آیه 72: فرقان) عباد الرحمن کسانی‌اند که در مجالس لغو باطل و بیهوده حضور نمی‌یابند و آن را مشاهده هم نمی‌کنند. و از همچو مجالس دوری می‌جویند.

«**إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ**»: هر گاه سخنان یاهو را بشنوند. هر گاه لغزشی و گناهی از کسی مشاهده کنند (مؤمنون / 3).

«**مَرُّوا كِرَامًا**»: بزرگوارانه می‌گذرند و همچون بزرگان خویشتن را از شرکت در بدگوئیها و بدکرداریها کنار می‌کشند و بزرگوارانه می‌گذرند و همچون بزرگان لغزش و گناه دیگران را نادیده می‌گیرند و به پخش آن نمی‌پردازند. یا این که اگر دشنام و حرفهای زشتی از کسی شنیدند، به بزرگی خود آنرا می‌بخشند.

خوانندگان گرامی!

«عبادالرحمن» هرگاه با مسئله بی‌فایده‌ای روبه‌رو می‌شوند بزرگ‌منشانه از آن می‌گذرند و خود را بزرگتر از آن می‌دانند که وقت‌شان را صرف امور پوچ و بیهوده نمایند و

فرقی ندارد که آن امر بیهوده، کلام و یا عمل باشد.

«عبادالرحمن» ارزش و قیمت وقت خود را می‌دانند و دریافته‌اند زمانی که بر آنان می‌گذرد ثروتی است که در این دنیا مالک آنند و این ثروت در کنار نعمت‌هایی از جمله، نیروی جسمی، فکری، درونی است که خداوند به آنان عطا نموده است و اگر آنان به زمان اجازه دهند که در مسائل بیهوده و باطلی که برای دنیا و آخرت آنان هیچ فایده‌ای ندارد، تلف شود. در حقیقت آنان مهم‌ترین دارایی خود را به اندازه زمانی که صرف مسائل بیهوده ساخته‌اند، تباه نموده‌اند و می‌دانند که خسارت وارده بر آنان جبران ناپذیر است و اگر اهل بصیرت و دانایی باشند تلاش می‌کنند که گرفتار خسارتی که جبران‌ناپذیر است نشوند و اگر کسی خسران زده شد از آنجایی که عمر انسان محدود است و انسان هر چقدر تلاش نماید تا آن ناراحتی به اندازه یک ساعت به تأخیر اندازد و درصدد جبران آن برآید، امکان‌پذیر نخواهد بود؛ و اگر بعد از مرگ بخواهد به این دنیا بازگردد تا عمل نیک و صالح انجام دهد خواسته‌اش با توبیخ و ملامت رد می‌شود. به‌همین دلیل است که الله سبحانه تعالی به عصر و زمان سوگند می‌خورد چراکه انسان را همیشه و در تمام اوقاتی که بر او سپری می‌شود در زیان می‌بیند زیرا که با سپری شدن و گذر هر لحظه بر او ثروتش تباه می‌شود و آن ثروت همان عمر با ارزش اوست که تلف می‌شود در حالی که او در خسران به‌سر می‌برد و چاره‌ای هم ندارد، چراکه در لغزشگاه خسران است اما خداوند بزرگ از میان تمام انسان‌هایی که دچار خسران شده‌اند، کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند، استثناء قرار داده و به‌سوی صبر و حق رهنمون شده است، دلیلش این است که مؤمنان لحظه به لحظه عمرشان را در تجارتي سودمند با خداوند سپری کرده‌اند و این سود حاصل برای آنان بس بزرگ است و بالاتر از آن چیزی است که بتوان تصور کرد. از میان این گروه از مؤمنان «عبادالرحمن» مستثنی هستند. چون هرگاه با امور بیهوده مواجه می‌شوند سخاوتمندانه و گذرا بر آن عبور می‌کنند. آنان می‌ترسند که دارایی‌شان دچار خسران شود، که هیچ سود و عمل نیک و صالحی در آن نباشد. همت بلند از خصوصیت‌های «عبادالرحمن» است که به‌واسطه این همت خود را از مسائل ناچیز و پست دور می‌کنند و خود را بالا می‌کشند و به دنبال کارهای ارجمند و کمالات هستند.

پرداختن به امور باطل باعث سرگرم شدن به امور پست می‌شود، در حالی که «عبادالرحمن» خود را به آنچه که به آنان ربطی ندارد مشغول نمی‌سازند و به سفارش رسول خدا(ص) عمل می‌کنند که فرموده است: از جمله اسلام نیکو آوردن انسان این است که آنچه را که به او ارتباطی ندارد ترک نماید.

خداوند عز و جل در سوره مبارکه «مؤمنون» آیات 1 تا 3، می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ: مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارانند. کسانی که در نمازشان خشوع و خضوع دارند و از (کردار) بیهوده و (گفتار) یابوهِ رویگردانند (و زندگی را جدی می‌گیرند؛ نه شوخی)».

«أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ الَّتِي هِيَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبَغِي الْجَاهِلِينَ: آنان کسانی‌اند که دو بار اجر و پاداششان داده می‌شود، به سبب این که

(در راه ایمان اذیت و آزارها دیده‌اند و) شکیبائی کرده‌اند و بدی‌ها را با نیکی‌ها از میان برمی‌دارند (و نه تنها بدی‌ها را با بدی‌ها پاسخ نمی‌گویند، بلکه در مقابل کردار و گفتار بد مردم، رفتار بایسته می‌کنند و سخن شایسته می‌گویند) و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم (در راه خیر و صلاح) خرج می‌کنند و می‌بخشند و هنگامی که یاوه بشنوند از آن روی می‌گردانند (و دشنام را با دشنام پاسخ نمی‌گویند و بلکه) می‌گویند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما است (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت) وداع و بدرودتان باد! ما خواهان (همنشینی با) نادانان نیستیم». (قصص: 54-55)

این توصیف حقیقی «عبادالرحمن» و تمامی مؤمنانی است که در کتاب آسمانی پیش از قرآن نیز آمده است و به درستی و راستین بودن ایمانشان و نیز توصیف عقلانی از بین مردم اشاره دارد.

حضرت عبد الله بن مسعود اتفاقاً روزی بر مجلس لغو و بیهوده ای گذشت، در آنجا نایستاد و رفت، آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر این عمل وی اطلاع یافته فرمود ابن مسعود کریم شد، و این آیه را تلاوت فرمود که در آن مانند کیمان و شرافتمندان بر مجالس بیهوده دستور به گذشتن است. (ابن کثیر).

وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٣﴾

و آنان که وقتی به آیات پروردگارشان پندشان دهند، در برابر آن با حالت کری و کوری نمی‌افتند، [بلکه با گوش شنوا و چشم بصیرت به آن دل می‌دهند.] (٧٣)

آگاهانه باید به سراغ دین رفت:

در این آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: تعبد و بصیرت، از اوصاف عباد الرحمن است. و واقعیت امر هم همین است که؛ بندگان رحمن، باید آگاهانه به سراغ دین روند ایمان باید بر اساس آگاهی و بصیرت استوار باشد، آنرا قبول و عملی سازند.

طوریکه در قرآن عظیم الشان می‌خوانیم: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلِي جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آیه 191 سوره آل عمران). (خردمندان) کسانی هستند که الله را (به

حالت) ایستاده، و نشسته، و بر پهلو آرامیده یاد می‌کنند، و در (حکمت از) آفریدن آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند (و در دعای خود می‌گویند): ای پروردگار ما! این عالم و موجودات را بی‌فائده نه آفریده‌ای، پاکی تو (از آنچه لایق شأن تو نیست) پس ما را از عذاب دوزخ نگاه دار).

از جمله خصلت‌های دائمی «عبادالرحمن» این است که هرگاه آیات الهی را یادآور می‌شوند در آن تفکر و تدبر می‌کنند، سپس در برابر پروردگارشان به سجده می‌افتند و ذات بی‌مانند او را تسبیح می‌گویند و کبر نمی‌ورزند و به مانند جاهلان و انسان‌های ریاکار در ظاهر به سجده نمی‌افتند.

«عبادالرحمن» ایمان آورندگان حقیقی هستند چه در مقابل آیاتی که شاهد آند و چه در برابر آیاتی که بر آنان تلاوت می‌شود و به این که این دلالت بر ذات مقدس الله دارند و جامع تمام صفات الهی است باور قلبی دارند و هرگاه آیات الهی را یادآور شوند جایگاه حقیقی‌شان را مقابلشان متصور می‌شوند. همان طور که خداوند عز و جل نیز در سوره مبارکه «سجده» آیات 15 و 16 می‌فرماید: «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ

خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»: تنها کسانی به آیات ما ایمان دارند که هر وقت بدان‌ها پند داده شوند، (برای خدا) به سجده می‌افتند و ستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان می‌پردازند و تکبر نمی‌ورزند. پهلوهایش از بسترها به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم می‌بخشند».

«وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمِيَانًا: و کسانی‌اند که هنگامی که به وسیله آیات پروردگارشان پند داده شدند، همسان کران و نابینایان بر آن فرو نمی‌افتند (و غافل‌وار بدان گوش فرامی‌دهند. بلکه با گوش دل می‌شنوند و با چشم عقل بدان می‌نگرند و درس‌ها و اندرزهای قرآنی را آویزه گوش جان می‌کنند و نیروی ایمان خود را بدان تقویت می‌سازند)».

«عبادالرحمن» در این گروه هستند و به دلیل بصیرت و عبادات واقعی جزء والامقامان به شمار می‌آیند.

« لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمِيَانًا: ۷۳ فرقان » طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم که: بندگان رحمان «کسانی‌اند که چون به کلام پروردگارشان و به کلام پیامبرش پند و اندرز داده شوند و یا آنان را بر حذر دارند، نه از آن روی می‌گردانند و نه خود را چنان به تغافل می‌زنند که گویی گوش‌هایشان از شنیدن، کر و چشم‌هایشان از دیدن، کور است بلکه قلب‌شان هوشیار و پذیرا، گوش‌هایشان شنوا، دیده‌هایشان پویا و بینا و حواس‌شان جوینده و بیدار است. ایشان با فروتنی و نرمی، مطیعانه و خاشعانه برای پروردگار خود سجده می‌کنند.

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾

و آنان که می‌گویند: ای پروردگار ما! به ما از همسران و فرزندان ما آن را عنایت کن که مایه روشن‌چشمی چشمان باشد. و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان. (۷۴) باید گفت که: انسان در برابر همسر و فرزند و نسل خود متعهد است و باید برای عاقبت نیکوی آنها تلاش و دعا کند.

بندگان رحمان «کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگار! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه‌ی روشن‌چشمی چشمان ما باشند، طاعت و عبادت شما را به جای آورند و رضایت و خشنودی تو را بجویند.

«قره‌العین» یعنی: خنکی اشک چشم زیرا خنکی اشک چشم دلیل شادمانی و مسرت است چنان‌که گرمی اشک دلیل بر غم و اندوه می‌باشد.

«وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (74)» و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان، به گونه‌ای که اهل تقوی از ما پیروی کنند. دعوت‌گران به سوی خیر باشیم. هم هدایت یافته باشیم و هم هدایت‌گر.

ابن عباس می‌گوید: یعنی پیشوایانی که در امر خیر به ما اقتدا شود. (مختصر ابن کثیر ۶۴۲/۲).

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا ﴿٧٥﴾

آنها هستند که به خاطر آن که صبر کردند، مقام بلند را می‌یابند و در آن جا به سلام و درود روبرو می‌شوند. (۷۵)

«الْعُرْفَةَ»: قسمت‌های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل. ساختمان بلند. در اینجا مراد منازل و درجات عالی بهشت است (سوره‌های: عنکبوت / 58، زمر / 20) «این گروه» از بندگان صالح را که به اوصاف زیبای صفات پسندیده و خوی رفیع یادشده، به سبب صبر و شکیبایشان بر انجام اوامر خدا به درجات بسیار رفیع و عالی نایل خواهند آمد. درجه رفیع، عبارت از بلندترین و بهترین منازل جنت می‌باشد. «وَيُقَوَّنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا» و در آنجا با سلام و درود فرشتگان مواجه خواهند شد. طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه 23 سوره رعد) «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» (23) (و فرشتگان از هر دری (برای تبریک و تهنیت) بر آنان وارد می‌شوند).
خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾

در آن جا همیشه می‌مانند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی! (۷۶) آن گروه اولیای ابرار برای همیشه ابد در بهشت رضوان ماندگار اند بی‌آنکه بمیرند و از آن خارج شوند. «حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا» چه خوش قرارگاه و چه خوب منزلی و اقامتگاهی است برای اهل تقوی!

جایگاهی که از بس زیبا و دلکش است، از آن خواهان انتقال نمی‌شوند؛ و از بس معطر و پاکیزه است، که هرگز طالب کوچیدن از آن نمی‌گردند.

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿٧٧﴾

بگو: اگر دعای‌تان نباشد، پروردگار من به شما هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند، در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد (۷۷) باید گفت که: تکذیب دین، باعث سقوط ارزش انسان است. دعا وسیله‌ی تحصیل ارزش‌هاست.

محمد علی صابونی مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: ای محمد! به آنان بگو: اگر دعای شما به هنگام حلول حوادث و مشکلات نباشد، پروردگار هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند. این تضرع و زاری شما است که سبب جلب توجه خدا به سوی شما می‌شود.

«فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» ای کافران! در حقیقت شما پیامبر و قرآن را تکذیب کرده‌اید و به زودی در آخرت عذاب بر شما لازم خواهد شد.

خوانندگان گرامی!

با این بیم‌دهی و هشدار است که پایان سوره به آغاز آن، یعنی آیه اول: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۝۱» [الفرقان: 1]. «بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل کرد تا برای عالمیان هشدار دهنده‌ای باشد» پیوند می‌خورد.

بیشتر مضامین این سوره شامل اثبات نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و جواب به اعتراضات کفار و مشرکین و چگونگی کیفر و عذاب کفار و مشرکین و اعراض کنندگان از احکام الهی می‌باشد، و سرانجام خداوند در قسمت پایانی سوره ویژگی‌های بندگان واقعی و پذیرفته‌خویش را که ایمان کامل به رسالت داشته و در حرف و عمل اخلاق و عادات، خشنودی الله و رسول را مدنظر دارند و مطابق احکام شریعت اسلام، عمل می‌کنند را به بیان گرفت.

قرآن کتاب هدایت و باران رحمتی است که تمامی ندارد دریای عمیقی است که یافتن عمقش امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان بدان دست یافت ولی هر پژوهشگر اندیشمندی به اندازه حجم و ظرفیت از آن بهره‌مند می‌شود و از آن تبعیت می‌کند کسانی که از آن سود می‌جویند استخراج‌کنندگان گنجینه‌های با ارزش آن هستند و تا امتداد زمان مخزن‌های فکری، حقایق علمی و راهنمایی و ارشاد برای طالبان و پژوهشگران در آن وجود دارد، قرآن یک حقیقت است همان‌طور که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز در وصفش فرموده است: «شگفتی‌هایش پایان‌ناپذیر است و به دلیل بازتاب‌های زیادش هرگز کهنه نمی‌شود». خدایا ما را از چشمه علم و دانش خویش سیراب گردان، همان علمی که آن را در کتاب عظیم خودت برای ما ودیعه نهادی و به ما نیک اندیشی و نیک کرداری و نیت راستین و خالص و پاکی که از آن توسل و عملی که با انجام دادنش تو را خشنود می‌سازد، عطا فرمودی.

ومن الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سوره «الفرقان»

وجه تسمیه	الفرقان	
خلاصه مضامین این سوره		1
تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فرقان		2
ارتباط و پیوند سوره فرقان با سوره قبله		3
محتوای سوره «فرقان»		4
سعادت دنیا و آخرت در گرو عمل به قرآن است		5
قرآن هم کتاب علم و هم کتاب دستور زندگی		6
عمده شمردن امور دنیوی		7
حکمت‌های نزول قرآن به تدریج		8
صفات ممیزه بندگان رحمان		9
تواضع و فروتنی		10
صبر، بردباری و تحمل		11
با جاهلان نباید مقابله به مثل صورت گیرد		12
قیام اللیل و شب زنده داری		13
دعا و مناجات		14
انفاق و دوری از تبذیر و اسراف		15
به خدای یگانه شرک نمی‌ورزند		16
پرهیز از قتل نفس		17
دوری و جلوگیری از زنا		18
جزای روز قیامت هم کمی است، و هم کیفی		19
اجتناب از شهادت دروغین		20
عدم حضور در مجالس لغو و بیهوده		21
آگاهانه باید به سراغ دین رفت		22

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتّر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتّر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی:**
مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه : جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جزی (متوفی 741 ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 11 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)

12 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

13 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق).

16 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦م)

تاریخ نشر: (1980/01/01).

17 - تفسیر کشف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

ترجمه و تفسیر سُورَةُ «الْفُرْقَانِ»

تتبع ونگارش: امین الدین «سعیدی- سعید افغانی»

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

ومسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**